دینکرد سوم

"دفتر نخست"

نشانی رسانه ما در تلگرام

🔥 @atorshiz 🔥

گردآوری و ویرایش نسخه (pdf): حمیدرضا میرزاخانی





نگارەیِ خجستەیِ خورشیدِ دانش، دستورْ پشوتنْ بهرامِ سنجانا،
آغازگرِ ترجمەیِ دینْ کرد.

کتابِ سومِ دینْ کرد

متني به زبانِ پهلوی

سرسخناني چند در بارهٔ:

اخلاقِ آیینیک، تکوینِ جهان، پزشکی، اخترشناسی، دینْ دادشناسی، حکمتِ خسروانی، کلام، فلسفه، حقوقِ مدنی، کسانِ اسطوره‌ای و...........

آراستاری، آوانویسی، یادداشت‌ها و ترجمه
بر اساسِ دینْ کردِ چاپِ مدن.

از
فریدون فضیلت

انتشاراتِ فرهنگِ دهخدا

تهران: ۱۳۸۱

دین‌کرد. کتاب سوم

کتاب سوم دین‌کرد (درش‌نامه‌ی دین مزدایی)

آراستاری، آوانویسی، یادداشت‌ها و ترجمه / مترجم

فریدونِ فضیلت.ـ تهران: فرهنگِ دهخدا، ۱۳۸۱ -

ج.

[۲۶]، [۱۰۵ + 427] ص.

ISBN: 964-92161-9-7: ۶۵۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعاتِ فیپا.

مندرجات: دفترِ یکم = ۱۱۲ - ۰

۱. ادبیاتِ پهلوی. ۲. زردشتی. الف. فضیلت، فریدون، ۱۳۲۸ - مترجم. ب. عنوان.

PIR۲۰۶۵/ د۹ ۷. /تا ۸

۱۳۸۱

کتابخانهٔ ملی ایران ۱۱۲۵۵-۸۱م

کتاب سوم دین‌کرد

تدوین‌کنندگانِ پیشین: آذرفرنبغ پسرِ فرخزاد، آذرباد پسرِ امید.

دفترِ یکم: 112 - 0

آراستاری، آوانویسی، یادداشت‌ها و ترجمه: فریدونِ فضیلت.

مدیرِ چاپ و تولید: امیرتیمورِ قاضی با همکاریِ علی‌اصغرِ کریمی	رونمایِ جلد: نادیا آقایکی
لیتوگرافی: خاتم	چاپخانه: خاتم
صحافی: سیامک	چاپ: نخست / ۱۳۸۱
شمارگان (تیراژ): ۵۰۰۰	بها: ۶۵۰۰ تومان
آفرینشِ برگ‌نماهایِ نگاریکی (گرافیکی): نادیا آقایکی	ناشر: انتشاراتِ فرهنگِ دهخدا
شابک: ۷-۹-۹۲۱۶۱-۹۶۴	ISBN: 964-92161-9-7

پُلِ تجریش، ابتدایِ ولیِ عصر، پ: ۱۸۷۹، نشرِ فرهنگِ دهخدا، تلفن: ۲۷۳۹۸۰۷.

به شادیِ روانِ:

آذَرفَرْنبَغْ پسرِ فرخزاد،
آذرباد پسرِ امید،
آذربد پسرِ مارْسْپَنْدْ،
ماهْوندیداد پسرِ نریمان پسرِ بهرام پسرِ مهربان،
مرزبان پسرِ اِسْپَنْداد پسرِ مرزبان پسرِ مهربان پسرِ اسپنداد،
شهریار پسرِ اردشیر پسرِ ایرج پسرِ رستم پسرِ قباد پسرِ ایرانْشاه،
ماهْوندیداد پسرِ بهرام پسرِ اردشیرِ تُرک‌آبادی،
بهرام پسرِ ماهْوندیداد پسرِ رستم پسرِ انوشیروان پسرِ رستَمِ تُرک‌آبادی،
رستم پسرِ گُشْتاسْپْ پسرِ اردشیر،
دستورْپشوتنْ بهرامِ سنجانا.

فهرست

دوازده ایرادِ (=پرسش) یک آشموغ

شانزده پرسش یک دین‌آموز (=طلبه)

به نامِ خدا

سخنِ ناشر

چون حریمِ عزمِ ما نور افکَنَد — غـافلانِ خـفته را دور افکَـنَد

با آنکه انبوهی از اسناد، کتب، دست‌نوشته‌ها، نسخِ خطی، کتیبه‌ها، سنگ‌نگاره‌ها، سنگ‌نبشته‌ها و بطورِ کلی آثارِ علمی و هنریِ به جا مانده از تاریخِ کهن‌سالِ کشورِ ایران‌زمین از دورانِ باستان تا قرنِ حاضر به دستِ امپراطورانِ یغماگرِ فرهنگ و تاریخ به غارت رفت و بخشِ عظیمی نیز در شعله‌های لشگرکشی و تنگ‌نظریِ بیگانگان سوخت و قسمتی دیگر نیز طعمه‌ی ساده‌اندیشی و بی‌مایگی و خودپرستیِ داخلی گردید، و، قسمت‌هایی نیز از این خوانِ به یغما رفته در نقاطِ مختلفِ جهان پراکنده است، اما می‌توان بازهم در پناهِ همتِ پژوهشگران و محققانِ خویش، عاشقانه و با کوشش، شیفتگانِ بشری را به دنیایِ پررمز و رازِ فرهنگِ غنی و پربار و زیبایِ این کشورِ کهن‌سال کشاند تا دانشی راکه نیاکان و اندیشمندانِ ما از خود به جای گذاشته‌اند در انحصار و انزوا قرار نگیرد؛ چراکه این منابعِ ارزشمند، کیستی و هویّتِ فرهنگی و، اصالت و گوهرینگیِ تبارِ گذشته‌یِ ایرانی راکه برایِ

خدمت به جامعه‌ي بشری تجربه و فراهم کرده است، معرفی می‌کند؛ و این اشاعه خود می‌تواند سهم و بهره‌ي بسزایی در پیشرفتِ علوم داشته باشد.

هستی و موجودیّتِ آثارِ باستانیِ به‌جا مانده و شناخته شده از «تپه‌ي یحیی» در کرمان، «تپه‌حصار»، «سیلْکِ کاشان»، «چغازنبیل» و همچنین، کشفِ گنجینه‌ي آثارِ مکتوب در «تورفان» چین، همه و همه گویاي گستردگيِ جغرافیاییِ آفریده‌ها، پدیدآمده‌ها و ماندگارهایِ فرهنگ و تمدنِ ایرانیان از سده‌هایِ پیش از تاریخ است.

استرابو گفته است: «به چشمِ مردمِ یونان، ایرانیان، نامی‌ترینِ بیگانگان هستند».

باورهایِ ایرانی در پهنایِ یک تمدنِ بزرگ در قرونِ متمادی با تاریخيِ آشفته و پرماجرا دستخوشِ تغییراتيِ شده و دگرگونی‌هایِ فراوانيِ را پذیرفته است. تنها راهِ رسیدنِ به یک حقیقتِ تاریخی، راهِ بررسيِ متونِ کهن و مقایسه‌يِ آنها با نوشته‌هایِ دیگر است که هویّتِ راستینِ ایرانی را در راهِ خدمتِ به جامعه‌ي بشری روشن می‌سازد.

بخشيِ از این مهم را، «بنیادِ فرهنگِ ایران»، از راهِ آکادمی‌هایِ علمی، آنهم با رای‌زنيِ فرهنگی، از کشورهایِ مختلف جمع‌آوری کرده است و با بهره‌گرفتنِ از توانمنديِ استادانِ برجسته‌يِ زبان و ادبِ فارسی، [illegible]صحیح، ترجمه و منتشر کرده است.

قبول داریم که توانِ «انتشاراتِ فرهنگِ دهخدا» در این رسالتِ بزرگِ ایرانی-جهانی ناچیز است؛ اما در به عهده گرفتنِ این رسالت و پذیرفتنِ سهميِ از این راه، ما را بر آن داشت که در انتشارِ متونِ کهنِ این مرز و بوم نیز گامي برداریم.

برانگیزاننده و مشوقِ ما در این راه «کتابِ سومِ دینْ‌کرد» است که به همتِ آقايِ فریدونِ فضیلت، نسخه‌ها و چاپ‌هايِ اندک و دشواریابِ آن تهیه، مقابله، تصحیح، آوانویسی و ترجمه شده است.

از آنجایي که کتاب‌هايِ اول و دومِ این دائرة‌المعارفِ ۹ جلديِ ادبِ فارسيِ میانه، دینْ‌کرد، را می‌باید برايِ همیشه از دست رفته تلقی کرد، ماکارِ خود را با چاپِ جلدِ سومِ این کتاب آغازکرده‌ایم؛ و اکنون دفترِ نخستِ این چشمه‌يِ معرفت را به شما خوانندگانِ نکته‌سنج پیشکش می‌کنیم؛ به آن امید که مجلداتِ بعدی را نیز ــ که کارِ حروف‌چینيِ آن‌ها درشرفِ اتمام است ــ یکجا به شما تقدیم داریم.

با احترام: انتشاراتِ فرهنگِ دهخدا.

به نامِ یزدانِ پاک

پیش‌گفتارِ مترجم

چوذره گرچه حقیرم ببین به‌دولتِ عشق   که‌در هوایِ رُخَت چون به مهر پیوستم

در باره‌یِ دینْ‌کرد، دست‌نویس‌هایش، ترجمه‌ها، سترگی و بزرگیِ جایگاهش در ادبِ پهلوی و نیز فرزانشِ ایرانی، و، در باره‌یِ زمانِ نگارش و گردآوریِ آن، روانْ‌شاد دکتر محمدجوادِ مشکور پیش از این به رسایی و بسندگی سخنانیِ پژوهشگرانه آراسته‌اند و نیازی نمی‌بینم آن گفته‌ها و نوشته‌ها را در این مختصر دوباره‌نویسی کنم.

خواننده‌یِ آن آگاهی‌ها خود می‌باید به آن کارنامه،(۱) ژرف و باریک‌بینانه نظر افکند.

ازاین‌روی، ما در این پیش‌درآمد، به آگاهی‌هایی از گونه‌ایِ دیگر نظر داریم که در پی می‌آید.

باید دانست که اندیشه و فرزانشِ ایرانی، در کاوش‌هایِ خِرَدوَرانه و نظروَرزانه‌یِ دیروز و امروزِ خود، گِردِ پایه و استوانه‌ایِ پابرجا چرخیده است و آن: «تبیینِ جهان و زندگیِ مردمانِ جهان و نقشِ مردمانِ جهان بر پایه‌یِ ستیز و رو-در-رویی و رده‌بندیِ نیروهایِ خیر و شر» بوده است. با آنکه پس از «نهضتِ ترجمه» شمارِ بسیاریِ از فرزانگان و فرهیختگانِ ایرانی در پهنه و گستره‌یِ فرزانشِ یونانی سخن‌آرایی و پهلوانیِ فلسفی کرده‌اند،(۲) اما آنچه که نامِ اندیشه‌یِ نابِ ایرانی برخود دارد و دبستانِ رازْپژوهی و دلْ‌آگاهیِ (=عرفان) ایرانی یکسره بر آن راه رفته است — و پرچم‌دارِ بزرگِ آن شهاب‌الدین سهروردی است ونیز، بخشیِ جدایی‌ناپذیر از دستگاهِ هستی‌شناسیِ صدرایی — ریشه در حکمت و فرزانشِ خسرَوانی دارد.

کتابِ سومِ دینْ‌کرد، شاید تنهاکارنامه‌یِ مانده از پیشینیان است که «اشارات و تنبیهات»ای فشرده و گذرا به سرْبخش‌هایِ فرزانشِ خسروانی دارد.

دینْ‌کرد و دینْ‌کردشناسی، در جایگاهِ حلقه‌ایِ گرانْ‌پایه در زنجیره‌یِ شناختِ اندیشه‌یِ ایرانی، بویژه دبستانِ اِشراقی (=پرتوشناسیِ هستی / حکمتُ‌الإشراق / فرزانشِ فروغ)، شاید بر دیگران پوشیده مانده است؛ اما دَرآیه‌هایِ کتاب، آن‌همه هست که خواننده‌یِ نکته‌یاب و ژرف‌نگر را به ارجِ فلسفیِ کتاب راه بنمایاند؛ با این همه، این نامه، سخت در پوشه‌یِ خود رها شده است.

آن دسته از خاورشناسانِ پهلوی‌شناس که دینْ‌کرد را «دانش‌نامه‌یِ دینِ مزدایی» نام نهاده و

شناسانده‌اند، به جایگاهِ دینْ‌کرد در ادبِ فلسفی-اشراقیِ ایران زمین انگشتِ سخن ننهاده‌اند.(۳) این همان پایه و مایه‌ای ست که ما یکسره بر آنیم.

با این همه، با آنکه دینْ‌کرد، گرانْ‌سنگ‌ترین بُنْ‌نوشتِ پهلوی از دانایانِ پیشین است، بیگانه‌ترین سخنِ ادبِ پهلوی در میانِ خویشانِ خویش است. کم‌تر پژوهنده‌ای را می‌توان سراغ گرفت که خود، سرراستانه، به سنجش و خوانشِ این ماندْنوشته‌ی فرزانشی-دانشی دست یازیده باشد؛ که این، برآمدِ چندین علت و انگیزه‌ی بنیادین توانستی بود:

نخستینِ آن‌ها، گم شدنِ معنی و جانْ‌مایه‌ی سخنِ پهلوی، زیرِ بارِ سنگینِ دستکاری‌های رونویس‌کنندگانِ سپستر است؛ دستِ‌شان درد نکند.

دینْ‌کردِ کنونی و برجای‌مانده را می‌توان، درهم‌ریخته‌ترین، تُرنجیده‌ترین و کژنوشته‌ترین نوشتارِ ادبِ پهلوی و شاید سرتاسرِ دیرینه‌ی ادبِ پارسی دانست. بر این ترنجیدگیِ بافتِ سخن، می‌باید زبانِ فلسفیِ مُغلق و بسر حدِّ ایجاز را افزود؛ و بر این نیز، کم‌آشناییِ رونویش‌کنندگانِ سپستر را با دستورِ زبانِ پهلوی —زبانی که برای آنان، روز-به-روز درنیافتنی‌تر می‌شده است و دُور از فهم.

به‌گونه‌ای که کم‌آشناییِ این دسته از رونویس‌کنندگان به دستورِ زبانِ پهلوی، در این کارگر افتاده است که هیچگاه چشمْ‌آگاهِ فراز و فرودها و آسیبْ‌دیدگی‌هایِ بافتِ سخن نشوند تا بلکه بتوانند بازدارنده‌ی کژی‌هایِ برهم‌افزوده شوند. هر رونویش‌کننده‌ای، در هر دوره‌ای، به اندازه‌ی توش-و-توانِ خود پرده‌ای و گردی از کژنویسی بر کژنویسی‌هایِ پیشین درکشیده و برافشانده است.

پیشاپیش پیدا ست که فرآورده‌یِ کار در پایانْ سرگشتگیِ خواننده و خواهنده‌ی دینْ‌کرد است؛ و این نیز که خواهندگان و خوانندگانِ این نامه، گام در این راهِ سختْ‌هراس‌انگیز ننهند؛ از خیرِ آموزه‌هایَش درگذرند؛ عطایَش را به لقایَش بخشند.

با این همه، گزارشگرِ کنونی، با رهسپردنی چندین ساله، گمانِ آن دارد که، تنها به اندازه‌ی چینه‌ی خود، روز-به-روز به معنی‌ها و جانْ‌مایه‌هایِ سخنِ دینْ‌کرد نزدیک‌تر گردیده‌است؛ و سرِ آن دارد شمایان را نیز، با ترجمه‌ای، از ره‌آوردِ این رَه‌سپاری آگاه کند.

اما، پیش از آنکه خواننده‌یِ پژوهنده خود رشته‌یِ سخن را در بسترِ سخنِ دینْ‌کرد پی‌گیرد، جا دارد در باره‌یِ سه ویژگیِ سرتاسرِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد سخن بگوییم:

نخستین ویژگیِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، برنشان دادنِ دستگاهِ یزدانْ‌شناسیِ مزدایی، به گونه‌ای گسترده، در سنجش با دیگرِ کارنامه‌هایِ پهلوی که تا به امروز جان بدر برده‌اند، می‌باشد.

گفتنی ست در کتابِ سومِ دینْ‌کرد، نزدیکِ ۶۰ بار از دسته‌ای از «کیش‌داران» نام برده شده است و نویسنده یا نویسندگان بر دستگاهِ یزدانْ‌شناسیکِ (=teological) آنان خرده گرفته‌اند.

خود پیدا ست که نویسندگانِ دینْ‌کرد، هر بار، هنگامِ خُرده‌گیری بر بُنْ‌باورهایِ کیش‌داران، در کارِ فرانمایاندنِ «پیش‌گذارده‌ها»، «اَرزْآغازه‌ها» و آکسیوم‌هایِ زیربنْ‌بنیادِ دبستانِ یزدانْ‌شناسیِ مزدایی‌اند.

نگریسته‌یِ نویسندگانِ دینْ‌کرد از «کیش‌داران»، دین‌هایِ سامی و در برخیِ روایت‌ها مانیاییان اند.

نکته‌ای که در هر گام و هر واژه و هر بند و هر روایتِ این کتاب، گریبانِ خواننده را رها نمی‌کند، دلباختگی، شوریدگی و تبداریِ فزون از اندازه‌یِ نویسندگان و دینْ‌پردازانِ مزدایی به خدا، و هر آنچه رنگ و سرشتِ خدایی دارد می‌باشد. این اندازه از نیکوانگاریِ خدا و خدا-شیدایی، بازدارنده‌یِ آنان است که در هُستانِ او حتّی ذرّه‌ایِ ریشه‌یِ کژی و بدی را ببینند.

باید فرا یاد آوریم که پُرسمانِ «شرّ» و «منشاءِ شرّ» از پُر گفت-و-گوترین و پُرسخن‌ترین پُرسمانْ‌هایِ دستگاه‌هایِ خداشناسانه‌یِ مسیحی و اسلامی بوده و هست.

گمان و باورِ ما این است که گردآورندگانِ دینْ‌کرد و نیز چَمْ‌پردازان و استدلالیون و یزدانْ‌شناسانِ دینِ مزدایی بِهْتر از رقیبانِ دینْ‌پردازِ خود به فراگُشایی و واکافتنِ این پُرسمانِ مهمِ یزدانْ‌شناسانه [مسئله‌یِ شرّ و منشاءِ شرّ] پرداخته و آن را وارسیده‌اند. بهر روی، دَرِ این گفت-و-گو باز است و خواننده‌یِ نکته‌شناسِ خِرَدوَرز خود به داوری خواهد نشست.

دومین ویژگیِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، پی‌گیری و جدّیت در بَرنشان دادنِ دستگاهِ اندیشگانیِ دیالکتیکال (=dialecticak) می‌باشد. از جِرمِ گِلِ سیاه تا اوجِ زحل، از جهانِ کِهین تا مِهین، از ریزترینِ ریزْپاره‌ها و ذرات تا اخترانِ آسمان، همه و همه، پوینده و رهروِ سرمنزلِ مقصوداند (frašagird).[۴] فرجامِ پیروزمندانه دست نمی‌دهد مگر از درونِ نبردیِ بی امان و گسست‌ناپذیر تا زمانِ برپاییِ جهانِ بازپسین.

نویسندگانِ نامه‌هایِ پهلوی، نیرویِ متضادِ ستیزنده‌ای را که قابِض و مانعِ فرشگرد (=سرمنزلِ مقصود) است در این جهان بازشناخته‌اند و با این پرسش رو-به-رو بوده‌اند که آغازْگاهِ آن نیرویِ ستیهنده ریشه در کدام گوهر دارد؟

دلباختگیِ نویسندگان و پردازندگانِ این شیوه از دستگاهِ اندیشگانی به سرچشمه و بُنِ نیکی، بازدارنده‌یِ آنان است که خاستگاهِ آن نیرویِ ستیزنده را دراندرونِ گوهرِ پاکی و روشنایی جُست-و-جو کنند. در نگاهِ آنان، دیوان و دروجان و پتیاره‌ها و هر آن ستیهنده‌یِ با راستی، از جهانیِ

خود ــ نامه‌یِ دینْ‌کرد ــ نیز گُمنام‌تر است.

بی هیچ گمانی، او از جدی‌ترین دیالکتیسین‌هایِ خداباورِ تاریخِ اندیشه‌یِ ایرانی است. درست در زمانه‌ای که همه چیزش به تاراج رفته است، دست در کارِ گردآوری، بازسازی و بازپیرایی روایت‌هایِ دینِ مزدایی می‌بَرَد؛ و تا مرزِ توانستنْ خوشه‌ای از دانشنامه‌یِ دینِ مزدایی را ــ در سیمایِ مُشتی از خروار ــ برایِ آیندگان به یادگار می‌گذارد؛ و در این راهِ پُر سیج و گزند چه آفت‌ها که بر او نباریده است. بر او و بر پورَش درود؛ بزرگ مرداکه ایشانند.

سرِ آن ندارم در این پیشْ‌گفتار سخن را به درازا کشانم؛ دوست‌تر دارم که پژوهنده‌یِ خواهنده، خود، سر در پیِ گفتمان‌هایِ ساده‌نُمایِ دینْ‌کرد نهد.

پرماسیدن و خواندنِ دینْ‌کرد همیشه تن و جانِ مرا انگیخته و سودایی و تبدار و شوریده کرده است. همنشینیِ درازْسال با این نامه‌یِ باستان هیچ از آن شور و شیداییِ آغازین نکاسته است و از این روی، اگر توانسته باشم از رُخِ عروسِ حجله‌نشینِ معناهایِ دینْ‌کرد پرده برگرفته باشم و جامی از آن دُردانه‌یِ سخن نوشیده باشم و شورِ دینْ‌کرد را در جانیِ دیگر زده باشم، به دلآهنگ و پایانگاهِ خود رسیده‌ام وَگر نه، باز اینکه سالیانی را به رنج در خواهشِ دینْ‌کرد گذرانیده‌ام شادمان و شادکامَم.

هر چند، برایِ رسیدن به یک ترجمه‌یِ فرساخته و بسی نزدیک به بافت و جانْمایه‌یِ سخنِ آغازین از دینْ‌کرد، راهی سخت و دراز در پیش است و آن بیش از هر چیز بازْبسته‌یِ پی‌بُردن به خواست و کامِ درونی و راستینِ گردآورندگان و نویسندگانِ دینْ‌کرد است. ما نیز، آوازه‌یِ ترجمه‌ایِ پایانی نبستیم؛ زیرا دینْ‌کرد از آن دسته کتاب‌هایی نیست که یک‌بار و برایِ همیشه، با دستِ یک تن، ترجمه و خوانده شود.

فریدون فضیلت

اردی‌بهشت ۸۰

یادداشت‌هایِ پیش‌گفتار

۱-مشکور، محمدجواد، گفتاری دربارهٔیِ دینکرد، مشتمل بر شرح بخش‌هایِ دینکرد، تهران، شهریور ۱۳۲۵.

۲-این نکته امروزه بر پژوهندگانِ تاریخِ فلسفه روشن است که: ایرانیان، بسی پیش از یورشِ تازیان و در هنگامهٔیِ سرافرازی و بالندگیِ خود، با اندیشه و فرزانشِ یونانی و هندی آشنایی رسا و بسنده‌ای داشته‌اند؛ کتابِ چهارمِ دینْ‌کرد دو نمونه از آن را بدست می‌دهد (م).

۳-برایِ نمونه، کردهٔیِ ۴۲۰اُمِ کتابِ سوم دینْ‌کرد (=روایتِ پایانی) را پیش می‌نهیم: با اینکه سنجانا، دومناش، وست، دکتر مشکور و مجتبی مینوی ترجمهٔیِ همه یا بندهایی روشنْ‌گر از آن را برنشان‌داده‌اند، هیچ کدام به این جستارِ گران که: این روایت به آموزشِ طبقاتِ چهارگانهٔیِ نور —از نورالانوار (=rōšnīh ī bun-rōšn) گرفته تا مرتبهٔیِ نازل‌تر و چهارمِ نور (= bām)— پرداخته است، هیچ سخنْ‌گوشه‌ای نداشته‌اند.

در کتابِ سومِ دینْ‌کرد، طبقاتِ چهارگانهٔیِ نور بی هیچ پسی و پیشی و تغییری، همیشه برابرِ آرایهٔیِ زیر آمده‌است:

1. rōšnīh ī bun-rōšn;
2. pērōk, V: frōg;
3. brāh;
4. bām.

تو گویی که موبدان و نیز تدوین‌کنندگانِ دینْ‌کرد، پشت در پشت، در این جستار، آموزشِ جدی و روشنی را دیده‌اند.

اکنون، این آموزه‌ها را بسنجید با آموزه‌هایِ طبقاتِ نور در «حکمة‌الاشراق»:

۱.نورالانوار؛

۲.نورالاقرب (= نور بهمنی)؛

۳.نورالقاهر؛

۴.نور چهارم.

شگفت این که برابرِ آموزانش‌هایِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، نخستین تراویده و سانحِ نورالانوار

مرتبه‌يِ بهمنی است، و این، درست همان نامي است که شهاب‌الدینِ مقتول به نخستین تراویده و فیضِ مجردِ نورالانوار می‌دهد (م).

۴-فرشگرد: ساخته‌شده از fraš (به‌گمان ما هم‌معنی با fresh در زبان‌هايِ اروپایی) به‌اضافه‌يِ kard=gird (پسوندواره‌يِ فعلی) رويِ هم به معنايِ نوسازيِ جهان در آخرت.

با سیمايِ اوستايِ واژه‌يِ فرشگرد در زام‌یادْیَشت، بندِ ۸۹ نیز رو‌به‌رو می‌شویم:

_ Zām,XIV,89): yat. kərənauuāt. frašəm. ahūm.

بدان هنگام که گیتی را نوکنند [برابرِ ترجمه‌يِ جلیلِ دوستخواه].

در کتابِ سومِ دینْ‌کرد، نویسندگان، بگونه‌ايِ روشن و شناخته، در یک فراگسترشِ معنایی، این واژه را برابرِ «سرمنزلِ مقصود»، «پایانگاهِ فرساختِشِ جهانِ مادی»، «فرازترین سیمايِ پیشرفتِ جهانِ مادی تا مرزِ می‌شاید»، و معناهایيِ همردیفِ با این‌ها به‌کار گرفته‌اند (م).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

پیش از خواندن:

۱. کتابِ سومِ دینْ‌کرد با یک دیباچه آغاز می‌گردد که در آن بزرگداشت و فرّخداشتِ چهار طبقه‌ی مردُمانه (=اجتماعی)، و فرّخداشتِ زرتشت و پافشاری در کاربستِ کهنْ‌آیینِ «دوازده‌هُماست» به چشم می‌خورد.

از عبارتِ man hērbēd, dēn kunišn برمی‌آید که نویسنده پله‌-و-پایگاهِ هیربدی دارد.

پس از آن، ۱۲ ایرادِ یک آشموغ (=زرتشتیِ از دین برگشته و یا شاید مسیحی شده) به میان می‌آید و هیربد اشکالاتِ آن آشموغ را یک-به-یک پاسخ می‌دهد؛ پس از آن، ۱۶ پرسشِ یک دینْ‌آموزِ دینِ مزدایی در مسائلِ گوناگونِ فقهی (=دینْ‌دادشناسانه) و دینی طرح می‌شود و هیربد آن‌ها را نیز یک-به-یک پاسخ درخور می‌دهد.

خود پیدا ست که ۱۲ ایرادِ یک آشموغ از سرِ شکّ و رفض در بُنْ‌باورهایِ دینِ مزدایی است؛ ولی پرسش‌هایِ یک دینْ‌آموزِ جوان از بهرِ آشنایيِ بیش‌تر با آن باورهایِ بنیادین و زُدایشِ شبهاتي‌ ست که برایِ هر مریدي در هر مسلک و آیینی پیش می‌آید. پس از آن، ۳۹۷ روایتِ دیگر —برابرِ شمارشِ ما— هست که هر کدام دارایِ یک سرنامه (تیتر) و یک نوشتار (متن) است.

رویِ هم رفته کتابِ سومِ دینْ‌کرد می‌باید دارایِ ۴۲۶ کَردهِ‌یِ جداجدا باشد ولی شماره‌گذاری‌هایِ مرسومْ [سنجانا و دومناش] با کرده‌یِ شماره‌یِ ۴۲۰ پایان می‌پذیرد. روشنْ‌سازیِ آن بدین گونه است: نوشتارِ پهلویِ کتاب، از دیباچه‌یِ هیربد (با شماره‌ی 0) تا پایانِ روایتِ شُشم (=پرسشِ هفتُم)، در گذرِ زمان، آنچنان دچارِ آسیب شده است که خواندن و دریافتنِ آن با شک و گمان رو-به-رو ست چه رسد به ترجمه‌ایِ سرراست؛ بدتر اینکه پرسش‌ها و پاسخ‌هایِ یکم و دومِ آشموغ و هیربد یکسره از میان رفته‌اند.

کرده‌هایِ ۳۲اُم و ۲۶۳اُم نیز، ناگهان از میانه، به موضوعي دیگر و بی‌ربط با بخشِ نخستینِ آن روایت‌هایِ برشمرده می‌پردازند و این، به گمانِ ما، نشان می‌دهد که در این دو کَرده (=فصل)، با روایت‌هایي رو-به-رو هستیم که سرنامه و بخشِ نخستینِ آن‌ها از میان رفته‌اند و تنها بخشِ پایانی آن برجای مانده است. این تَهِش و وضعیت در باره‌یِ کرده‌یِ ۴۱۲ نیز راست است: در کرده‌یِ ۴۱۲، از میانه، با سرنامه و نوشتاريِ آسیب‌دیده از روایتيِ دیگر رو-به‌رو ایم؛ که می‌نماید بخشِ پایانيِ روایتيِ دیگر باشد؛ دومناس، برای حفظِ یکدستيِ شماره‌گذاری‌هایِ خود با چاپِ سنجانا، آن را شماره‌یِ 412(b) نام نهاده است و ما نیز به پیروی از ایشان.

نیز پس از پایان گرفتنِ کرده‌یِ ۲۳۸ با دو سرنامه (=تیتر) رو-به-رو ایم که نخستینِ آن، نادارِ نوشتارِ ویژه‌یِ خود است؛ با آنکه موبدْنریوسنگ، ترجمه‌یِ سانسکریتِ این روایت ازدست‌رفته (=(a)239) را در فْرَگَردِ نهمِ کتابِ خود [ترجمه‌یِ سانسکریتِ «شکند گمانیک وِزار»] آورده‌اند؛(۱) ولی کتابِ سومِ دینْ‌کرد در سامانِ کنونی‌اش، نادارِ کرده‌های ۱ اُم، ۲ اُم و (الف)۲۳۹ است و نیز، دربردارنده‌یِ ۸ روایتِ نیمه‌تمام است.

پس، سامانِ کنونیِ کتاب، دارایِ یک دیباچه (شماره‌ی 0)، ۱ پرسش و پاسخِ یک آشموغ، ۱۶ پرسش و پاسخِ یک دینْ‌آموز و ۳۹۵ کرده‌یِ جداجدا ــ که هر کدام دارایِ یک سرنامه و یک نوشتارِ توضیحی برایِ روشنْ‌کردِ سرنامه است ــ در زمینه‌هایِ گوناگونِ دین و فلسفه می‌باشد.(۲)

سه روایتِ دوباره‌نویسی‌شده نیز در دینْ‌کردِ کنونی برجای است، که با کمی دستکاریِ خطاپوشانه در جایی دیگر از کتابِ سوم نوشته آمده‌اند.

پس با ۶ روایتِ دیگر نیز رو-به-رو ایم که، در بُن، ۳ روایت‌اند.(۳)

این همه، تعیینِ درست-و-سرراستِ شمارگانِ روایت‌هایِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد را با بغرنجی‌هایِ ویژه‌یِ خود رو-به-رو می‌کند؛ از این روی، ما، در شماره‌گذاری‌هایِ خود از شماره‌گذاری‌هایِ مرسومِ سنجانا-دومناش پیروی کرده‌ایم؛ هرچند این از سرِ ناچاری است.

۲. دیباچه‌یِ موبد (=شماره‌یِ 0) و کرده‌هایِ دوم (=ایرادِ چهارُمِ آشموغ) و پنجُم (=ایرادِ هفتُمِ آشموغ) با آنکه در دینْ‌کردِ کنونی برجای اند ولی آسیبْ‌دیدگیِ بافتِ سخن در آن‌ها به اندازه‌ای ست که مشکل بتوان حتی پیوندِ خِرَدپسندانه‌ای میانِ پرسش و پاسخ یافت؛ چه رسد به یک ترجمه‌یِ درست-و-سرراست؛ از این روی:

سنجانا، ترجمه‌یِ انگلیسیِ خود را از کرده‌یِ هفتُم (=ایرادِ نُهُمِ آشموغ) آغاز کرده اند؛ دومناس، ترجمه‌یِ فرانسویِ خود را از کرده‌یِ ششُم (=پرسشِ هشتُمِ آشموغ) آغاز کرده است.

گفتنی ست که، منصورِ شکی(۴) (خارج از ایران)، کرده‌یِ پنجُم (=پرسشِ هفتُمِ آشموغ) را بازسازی، آوانویسی و به انگلیسی گزارش کرده است.

ما، آوانویسیِ خود را از دیباچه‌یِ هیربد آغاز کرده‌ایم و گمانِ آن داریم که توانسته‌ایم از روایت‌هایِ آغازینِ دینْ‌کرد برخیِ عبارت‌ها را ترجمه کنیم.

۳. سعدالدین مسعودِ بنِ عُمَرِ تفتازانی، صاحبِ کتابِ «تهذیبُ‌المنطق» در مقدمه‌یِ کتابِ خود می‌گوید: «این کتاب [=تهذیبُ‌المنطق] حدِّ اعلایِ تهذیبِ سخن است در باره‌یِ منطق».

از بیانِ خودِ تفتازانی که بگذریم، در میانِ دیگرِ خِرَدشناسان (=منطقیون) دانسته است که تفتازانی، در جایی گفته است:

«هر کس بتواند بدون اِخلالِ بمعنی، کلمه‌ای از این کتاب را حذف کند من در ازاءِ هر کلمه صد درهم خواهم پرداخت».

غرضِ ما از واگفت و بیانِ ادعا و فَراگفتِ درستِ این یزدانْشناس، خِرَدْشناس و چَم‌شناسِ دانشمند این است: شاید تنها کتابی که در نشرده‌نویسی (=ایجاز) می‌تواند همپایِ «تهذیبُ‌المنطق» تفتازانی به میدان آید «کتابِ‌سومِ دینْ‌کرد» است. براستی شدّتِ ایجازِ سخنِ دینْ‌کرد مُخِلِ به معنی است؛ ما برایِ کاستن از شدّتِ ایجازِ سخنِ دینْ‌کرد چاره‌ای نداشته‌ایم جز آنکه با افزودنِ واژه و یا حتی سخنواره‌ای در حدِ یک جمله، کوشا در رساندنِ بِهْتَرِ معنی باشیم، که این، ترجمه‌یِ ما را به «شرح» و فراخْ‌نویسی نزدیک می‌کند؛ ولی همه‌جا افزوده‌هایِ خود را با پرانتزِ گوشه‌دارِ ستاره‌دار *<.............> نشان داده‌ایم.

۴. در بخشِ آوانویسی، آوانویسیِ دیباچه و کرده‌هایِ یکُم تا پنجُم را برابرِ همان بافتِ آسیبْ‌دیده‌یِ سخنِ پهلوی که بر جای مانده است آورده‌ایم؛ هر جا برابر با روندِ سخن، و یا گمان و پسندِ خود، نویسه، واکه، واژه و یا حتی عبارتی را در آوانویسی بر نوشتارِ پهلوی افزوده‌ایم آن را نیز با پرانتزِ گوشه‌دارِ ستاره‌دار *<.............> نشان داده‌ایم.

۵. ادعا و فَراگفتْ آن را نداریم که توانسته باشیم از رازِ آن چند برگْ‌نوشتِ ترجمه‌ناپذیرِ آغازین پرده برگرفته باشیم؛ ازاین‌روی، آوانویسیِ خود را به منظورِ کوشش برای آغازِ رازگُشایی در دسترسِ پژوهندگان می‌نهیم.

۶. خواستِ فرجامینِ ما این است که ترجمه‌یِ خودِ را تا پایانِ دینْ‌کرد پی‌گیریم؛ ولی آنچه که اکنون برایِ چاپ آماده می‌شود این است، بدین سامان:

دفترِ یکُم، کتابِ سوم، از دیباچه تا پایانِ کرده‌یِ ۱۱۲ [=(MD (1-107].

دفترِ دوم، کتابِ سوم، از کرده‌یِ ۱۱۲ تا پایانِ کرده‌یِ ۱۹۴ [=MD (107-207].

دفترِ سوم، کتابِ سوم، از کرده‌یِ ۱۹۵ تا پایانِ کرده‌یِ ۲۹۹ [=(MD (208-307].

دفترِ چهارُم، کتابِ سوم، از کرده‌یِ ۳۰۰ تا پایانِ کرده‌یِ ۴۲۰ [=MD (307-407].

دفترِ پنجُم، کتابِ چهارُم [= (MD (409-431].

ف.ف

یادداشت‌ها

۱-ما، گزارشِ سانسکریتِ موبذْنریوسنگ را از کرده‌يِ 239(a)، همراهِ با آوانویسيِ بی‌تجوید (pada-pātha) و باتجوید (samhita-pātha) و فارسیْ کرده‌يِ آن گزارش، در دفترِ سومِ این کارنامه خواهیم آورد (م).

۲-نهاذْمانِ روایت‌هايِ ۳۲، ۲۳۹، ۲۶۳ و ۴۱۲ نشان می‌دهند که ما، در واقع، با ۸ روایتِ درهمْ‌رفته و اِدغام شده رو-به-رو هستیم (م).

۳- روایت‌هايِ 39=53, 256=88, 397=266.

۴-مجله‌يِ آرشیو اوریئتال، شماره‌يِ ۴۶، سالِ ۱۹۷۸، برگْنوشت ۲۹۰تا۲۹۳.

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

<به نام اورمزدِ جهانْ‌آفرین و به یاریِ امشاسپندان>(۱)
<به نامِ اورمزدِ جهانْ‌آفرین؛ نیکو افزایا که او باد>(۱)

<دیباچه‌یِ هیربد>*

جهانِ مادی (=اندیشه‌یِ مینویِ یا به هستیِ مادی گذاشته / axw ī astōmand)، استوار بر دســتگاهِ دیــنْ‌یاری و آرتشــتاری و کشــاورزی و افـزارپـردازی است؛ و چـارچـوب‌ها<یِ ایـن استواری،>* یگانگی با مراسمِ «دوازده‌هُماست» و بزرگداشتِ <زرتشت>* است.

من، هیربد، پایبند به کردارِ دین <می‌گویم>*: خود پیدا ست که این زمان نیز دیـنِ بـهی <استوار بر>* کارْبستِ کهنْ‌آیینِ دوازده‌هُماست(؟) است؛ <همچنان که>* جهانِ مادی از راهِ پــاسبانیِ آرتشــتاران <و کشت‌و‌ورز>* کشــاورزان و سُــرایش‌هـا و نـیایش‌هایِ <دستگاهِ دینْ‌یاری>* و <دستکَردهایِ>* افزارمندان برایِ آسایشِ <مردم به استواری می‌رسد>*.

و اینکه، هنگامِ کارْبستِ کهنْ‌آیینِ «دوازده‌هُماست»، می‌باید <گاهان>* زمزمه شود، تا در یکتاییِ با قوایِ دین، نیایشِ همگانی رواج یابد و خجستگی (؟=? niwistan*) و افزایندگیِ فرّه‌یِ ایزدی و افزایندگیِ آفریده‌ها باشد.

تباهیْ‌آور است آنچه تو ای آشموغ به هرزه درآییده‌ای که: [یا نیز: تباه بُاد آنچه تو ای آشموغ به هرزه می‌درایی که:] وآفریده‌ها <استوار نیستند بر دوامِ چهار طبقه‌یِ اجتماعی؛ بلکه، بـاژگونه‌یِ ادعایِ تو>*، جهانِ مادی استوار بر نپیوستنِ به <بداندیشی‌هایِ>* تو آشموغِ فریبکار است؛ تو آشموغِ فریبکاریِ که با رواجِ آیینِ بد در کارِ <تباهیْ‌گستری>* به همه‌یِ آفریده‌ها هستی.

<استواریِ>* داد <و آیینِ>* جهانِ مادی در، نه-<پیوستنِ به کژدینیِ آشـموغی>* و، <پیوستنِ>* به نیرویِ دینِ مزدایی است که همه‌یِ آفریده‌ها در برابرِ تباهی <هایِ آشـموغی و ژدارمینُوانه>* پاییده می‌شوند.

آنچه تو ای آشموغ! از راهِ داد و آیینِ بد رواج می‌دهی، پیوندانیدنِ <مردمان>* بـه اشـتراکِ <اموال؟.........>* می‌باشد.

من، هیربد، <پـایبند بـه کـردارِ دیـن>*، از راهِ کـارْبسـتِ کـهنْ‌آیینِ «دوازده‌هُـماست» و از راهِ بزرگداشتِ زرتشت <است که می‌توانم>* به سرمنزلِ مقصود (-فرشگرد) <رهنمون شوم>*؛ و

<در آن زمان>* همه‌یِ آن‌چه که تو آشموغِ شگفت <به هرزه درآییده‌ای>* به نابودی کشیده خواهد شد.

یادداشت‌ها

۱-بر اساسِ دست‌نویسِ ت ۶۶.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

کرده‌یِ یکُم

ایرادِ سومِ اکوان(؟) [یا نیز: آناک(؟)]

پرسید آناکِ(؟) گربگوری(؟)، از سرِ شکّ و رفضِ در دین، که: چرا <شما مزدائیان، عناصرِ جهان را از آب>* و آتش و گیاه <تا به>* چکادِ کوه‌ها، و هر آنچه در ژرفایِ آب‌ها ست و <تا به آسمان>* و هر آنچه در دینِ اورمزد و هر آن آفریده‌یِ سترگ را، <همه و همه .... >*
<........ .... >*
ولی من، (=آشموغ)، <تنها>* ستایشگرِ اورمزدم، و جز وی <................ >*
چرا <کردار و نیایشِ ما را>* نکوهش می‌کنید؟

پاسخ

به سانِ گزیده، آشموغان، کارِشان تظاهر (=فرانمایی) به تبهْ‌خویی و نیاموختنِ <اصولِ دینِ اورمزد>* و کردارِ <همترازِ>* زُدارمینو و هرآنچه آشموغی <و تشکیک>* است می‌باشد.

آفریده‌هایِ جاندارِ گیتیاییِ اورمزد که <نیازمندِ شهریاریِ و>* سالاریِ مردم اَند، همان‌گونه که مردم بر تنِ خود سالاری دارند، ...... یاریِ <روانِ>* مردم، .... چونان چهارپایان ....؛ <که>* اساسِ روان‌اند(؟) .... و نیکوْ <یاری دهنده‌یِ>* روان اَند .... و بنیادِ تجهیزِ تن‌اَند .... بیش از هر چیز نیرو می‌گیرند.

سعادتِ (؟ / urwāzišnīg? / نیک‌بختی) روانِ مردم بیش از هر چیز استوارْ بر زدودنِ <گناه و تبهْ‌خویی>* از <روانِ>*شان است؛ و <درستْ‌مانیِ>* تنِ جانوران بیش از هر چیز بنیادشده بر پایستگیِ تن (tan wazdwarīh) <از راهِ ترازشِ اَخلاط>* و به تباهی کشاندنِ ریمنی است؛ همچون <زدودنِ>* آثارِ دروج.

زیرا که ریمنی به سببِ <دیو و>* دروج <در تنِ مردم>* لانه می‌کند و افزایشِ دروج در <تنِ>* مردم از راهِ نبرد با <. .... >
روانِ <مردم>* می‌انجامد و در روانِ آنان جای می‌گیرد.

و اگر <........> روان، آلوده به دیو و دروج شود و <..........> در زندگیِ مردمان، پی‌آمدش ناویراستنِ تن و <نارستگاریِ روان خواهد بود>*.

اگـر کسـی بـمیرد و روانش پـارسا بـاشد، آنگـاه است کـه روانش بـه <سرایِ سرود (=garōdmān)>* بَر می‌شود.

و اگر بازگونه، کسی <روانش تبه‌خو باشد>* هرگاه بمیرد، تنِ آلوده بیش‌تر <آکنده از گند>* خواهد شد، و روانِ سرافکنده <رخت>* به دوزخ خواهد کشید [یا نیز: سرنگون خواهد شد].

روشن‌تر بگویم، اندر میانِ چهارپایان(؟) از راهِ مبارزه با دیوپرستی <و...........> و پایستگیِ <..........> است که در جهانِ <پاکِ>* مینَوی جای می‌گیرند؛ <...........> مردمِ پارسا به زندگی می‌رسند و دروج بی‌بهره از زندگی، و تن، تُهی از گند و تنِ مردم <تهی از ریمنی، و، پاک>* از لانهٔ گزینیِ دروج، و همسفرِ با آن روانِ پارسا و <........................ ....>.

[[و اگر زُوهرِ آلوده، چنان که آیینِ آشموغان است، در نیایشِ آب و آتش و چکادِ کوه‌ها و رودخانه‌ها بکار بَریم، کاری نادادگرانه(؟) (nē-*dādestānīhā?) خواهد بود؛ و بسی دور از دینِ اورمزدی است؛ این اندرزِ <دینِ بهی>* است.

ولی اگر زُوهرِ <پاکِ>* حیوانی <در کهن‌آیین‌ها و نیایش‌ها>* بکار بریم، هر آن نجاست به نابودی <و نیستی کشیده می‌شود>*؛ و دین نیرو خواهد گرفت؛ و چیزها از حتی کم‌ترین ریزه‌ای از پتیارگی که با آنان همراه است پاک و پالوده می‌شوند؛ و با <بکار بُردنِ زُوهرِ پاک>* هر آن پتیاره زدوده خواهد شد.

و تا آنجا که در جهانِ مادی می‌شاید، هر اندازه که پاکی، قرینِ (padišīh) فرآراستگی شود، <همان اندازه تطهیرِ آیینی>* بهره‌یِ آتش‌ها و آب‌ها و پارسایان گردد و آفریده‌ها رو به فزونی گذارند و تحسینِ(؟) دستورهایِ دینِ اورمزدی خواهد شد؛ تودگان سرتاسر با آن (=دینِ مزدایی) به هم‌آوایی می‌رسند]].(۱)

یادداشت‌ها

۱- سه بندِ پایانیِ این روایت (=کرده‌یِ یکُم) را درونِ دوقلاب نهاده‌ایم؛ بی‌راه نیست اگر سه بندِ پایانیِ این روایت، بخشی از پاسخِ پرسشِ کرده‌یِ چهارُم باشد.

کرده‌يِ دوم

ایرادِ چهارُم <ِ آشموغ>

آشموغِ بی‌پوزبند (=بی‌پَدامی) پرسید:

نظر به اینکه، پاشیدنِ(؟) نجاست در آب گناه است و <تبهْ‌کاري>*، ......(؟) جنبنده، مردم، زمانِ سخنْ‌گفتن، نیز با <نزدیک>* آوردنِ دَمِ خود، <هوايِ>* ساکن را در عبور از دهان و بینی <نجس می‌کنند>*، و ما (=آشموغان) به انگیزه‌يِ <پیش‌گیريِ از نجاست است که> دَم و دهانِ خود را <نمی‌بندیم؛ زیرا هوايِ>* گذرنده که از دهان و بینی می‌گذرد، و از راهِ بادِ ساکن <ِ پشتِ پَدامی>* پلیدی (=نجاست / ریمنی) به هوای گذرنده‌يِ پیرامون می‌رسد و <آن را ریمن می‌کند و>* می‌آزارد؛ چرا <مردِ بی‌پَدامی را>* نکوهش می‌کنید؟

پاسخ

همانا! <برابرِ بدآموزی‌هایِ آشموغان>* که نباید پوزه و بینی را با آن (=پَدامی) بست؛ <باید دانست با پدامي>* بینی و دهان، که هوايِ درجنبش پیرامون <از آن می‌گذرد>* نمِ بینی از راهِ بازِ دهان به فضايِ گذرنده‌يِ پیرامون نمی‌رسد و به یوبه‌يِ محکمي <آن پَدامی>* در برابرِ گشادگيِ فضايِ اطراف، <نجاست>* نمی‌تواند آبِ موجود در هوا را بیازارد؛ بلکه <.........همین...> بستنِ دهان و بینی <با پدامی>*....... به سببِ قرارگرفتنِ ...... و به انگیزه‌يِ محکميِ <پدامی>*.......؛ و این پیدا ست، نجاستِ تن به همراهِ ریمنی‌اي که با آن همراه است، <....................>* دهان و بینی از <نجاستِ>* بیرون پاک و نیک می‌ماند؛ تا مبادا از راهِ هوا آزاری به آن برسد.

و این از خويِ آشموغان است که خُرده‌گیریهايِ کم‌ارزش و بی‌سوديِ را در باره‌يِ نگه‌داشتِ <دَم و دهان>* و درباره‌يِ خوش‌بویی (hu-bōyīh) و اهمیتِ <......بر زبان رانند>*

و اندیشه‌يِ <بد>* شما آشموغان با بهره‌گرفتن از فریبِ زبان این است که <بر دینِ بهی>* دروغ بندید؛ دهان و بینی بر هوايِ <پیرامون بگشایید>*(؟) و پَدامی نبندید.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

کرده‌ي سوم

ایرادِ پنجُمِ آشموغ

یک آشموغ می‌پرسد:

" نظر به اینکه، برابرِ <فتواي> * دین، درباره‌ي آن کس که با مردارِ آدم یا سگ نجس شده است می‌باید <......> بار با گُمیز یا آب شسته شود؛ گاه هست که می‌گویید: اُحوَط آن است (ast ī-š ayrē) که شسته شود، و گاه هست که می‌گویید: <با ......> مطهر است؛ چرا پانزده(؟) بار <عملِ تطهیر> * را برابرِ داد-و-آیینِ ما (=آشموغان) نکوهش می‌کنید؟

پاسخ

همانا، برابرِ دینِ بهی، آن پانزده (؟) بار عملِ تطهیرِ شما، <مناسب نیست برای جایي> * دور از شهر و جايي بیابانی؛ و این که اُحوَط آن است که برشسته شود و آنگاه است که پاک می‌شود؛ زمانِ انجامِ کارهاي شبانی و ورزی‌گری، ...... و انجامِ پرهیزگاری و <تنها راهِ دُوزمانی از نجاست، شستن با گُمیز یا آب است> *، تا پاک ماند این جایگاهِ نخستینِ بی‌آسایش؛ که پاک‌مانی تنها از راهِ کیش و مغ و دیگرِ <خویش‌کاری‌هاي دینی> * که می‌باید آن‌ها را دانست و برزبان راند <بدست می‌آید> *.

....

[[<دعايِ> * گِوینْ.... اگر در کهن‌آیینِ یزشِ «دْرون»، بَرْسُمِ متعارف (=handāzag barsom) پیدا نشد، برابرِ کیش(؟) و <دعايِ> * گِوینَ و نیز کیش..(؟).

زمانِ <ناپاکی> * نمی‌توان دعايِ اَشِم‌وُهو و یا ایثایَزَمَئید را <بر زبان راند> *؛ و اَشِم‌وُهو سه بار اگر توان گفت زمانِ دعايِ اَشِم‌وُهو سه بار نمی‌توان گفت در پایانِ هر بند، مگر اینکه نذري <.........> * واجب باشد، و چنان که بَرْسُمِ متعارف پیدا نشد می‌باید برکیش <.......> *.

<دعايِ> * گِوینْ؛ <......> * و گِوینْ گفتن می‌توان وقتِ برزبان راندنِ ایثایَزَمَئید و اَشِم‌وُهو سه بار گفت <........، پس از آن> * می‌توان چهار بار اَشِم‌وُهو گفت؛ حتی می‌توان زمانِ برزبان راندنِ اَشِم‌وُهو <.......> * و لازم(؟) نیست سه بار <........> * را برزبان راند؛ بلکه می‌توان

سه بار <........>* را برزبان راند.

در پایانِ هر بند، سه بار می‌توان برزبان راند تنها از بهرِ نذری <..........>؛]][(۱)]

... .

آنگونه که با مردارِ مردمی یا سگی نجس شده باشد؛ و از آنجایی که برابرِ <وظایفِ>* دین از راهِ کیش و مغ می‌باید و برایِ مطهر کردن با کیش و مغ و دیگرِ بایستگانی‌هایِ (=واجبات) دین، پانزده بار <بسنده است>*

سی بار <انجامِ عملِ تطهیرِ..............>* بسی دور است و در جایی بیابانی است <نه جایی که....>* با کیش و مغ مطهر شوند.

و اگر که برایِ کاربستِ دستورهایِ دین مکانی مناسب پیدا نشد، برزبان راندنِ <اَشِمْ‌وُهو>* کاری دادگرانه (=عادلانه) نیست، و پانزده بار عملِ تطهیرِ شما (=آشموغان) <شاید در>* جایی بیابانی و دورافتاده <انجام دادنی باشد>*.

<و از خویِ>* آشموغان، یکی نیز این است که برابرِ وظیفه‌یِ دینیِ خود، بر مردمانِ بکمال رسیده (hangadwarān)، از آن میان یکی چون مُغ‌ترسه(؟) را <در تبلیغاتِ خود>* تنبیک کنند و خوار بدارند و خواهانِ مجازاتِ گناه شوند(؟) <......... ....>

<.............. ....>(؟).

یادداشت‌ها

۱-پاره‌ای را که درونِ دو قلاب [[ ]] نهاده‌ایم، احتمالِ بسیار کمی دارد که مربوط به این روایت (کرده‌یِ سوم) باشد؛ پُربی‌راه نیست اگر پاره‌نوشته‌ای ناقص و کاسته از یکیِ از دو روایتِ از دست‌رفته‌یِ آغازینِ همین کتابِ سومِ دینْ‌کرد باشد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

کرده‌ي چهارُم

پرسشِ ششُم

همان آشموغ پرسید:

که چرا <نهادنِ>* زُوهر < پاکِ حیوانی>* ــ همان......ي(؟) را که به آتش‌ها و آب‌ها می‌برید ــ گناه نمی‌دانید؟

<آنهم در ساماني که>* پارسایان <زمانِ>* خوراک‌خوردن، اندازه نگه‌داشتن را <سفارش می‌کنند؛ ولی شما>* با بهدر دادنِ خوراکِ مردمان و گوسپندان <زیرِ نامِ زُوهر، این کار را حتی>* سودمندترین و فریادرس‌ترین می‌دانید.(۱)

پاسخ

[[همچنان که، بیماریْ‌زُدایی از تنِ <مردم>* و فراافکندنِ آن <بیماری>* از ایشان خواستِ <همه>* است، و همان گونه که آسانی <و شادمانی>* بهره‌یِ شخص کردن خوب است، به همان گونه نیز <زخم>* و زیان را از مردمان بازْداشتن، و نیز درندگان و همه‌یِ دیوْپرستان و دینْ‌ستیزان را کشتن، کاريِ دادوَرانه (=قانونی) می‌باشد.

دور <راندنِ پلیدی>* و آن را از جان < مردمان>* فراافکندن و از چیزِ پاک و هر آنچه که از آنِ <مزداییان است.......>* دور نگه داشتن <.......>*

<به‌ویژه، لاشه‌يِ پلیدِ مردمِ بدْ>*-آیین(؟) و دیوپرستان و درندگان را در دخمه‌ايِ آنهم در جاییِ بیابانی به دار آویزان کنند تا پوسیده‌شود(؟).

سزاوار نیست که آن <لاشه>* در سرای(؟) و کنارِ تن و جانِ پاکان و چیزهايِ پاک <نهاده شود>*]](?).

یادداشت‌ها

۱-در ترجمه‌ي این روایت (=کرده‌ي چهارُم)، پاسخِ هیربد را درونِ دو قلاب [[ ]] نهاده‌ایم.

بیش‌تر احتمال می‌دهیم که در بخشِ پاسخ، با پاسخِ پرسشِ دیگري از روایتي دیگر روبه‌رو هستیم. شاید، بخشِ پاسخ، پاره‌نوشته‌اي کاسته و ناقص از یکي از دو پرسش‌ها و پاسخ‌هاي روایت‌هاي از دست‌رفته‌ي آغازینِ همین کتابِ سومِ دینْ‌کرد باشد.

پرسشِ این روایت، ایراد و خُرده‌گیريِ یک آشموغ به کهنْ‌آیینِ «زوهر نهادن» است. چنین می‌نماید که بدر بردنِ زُوهر، در مراسم، در چشمِ آن آشموغِ بهانه‌جو، چیزيِ جز تلف کردنِ خوراکي‌هايِ نیازِ مردمان و گوسپندان نبوده است؛ و نیز آن آشموغِ بهانه‌جو، کهنْ‌آیینِ زُوهرگساری را با سفارشِ پارسایان در بابِ صرفه‌جوییِ خوراک متناقض می‌دانسته است.

پاسخي که در پی می‌آید، به گمانِ ما، هماهنگي و پیوندِ خِرَدْوَرانه و منطقي‌اي با پرسش ندارد. اما اگر احتمالِ جابه‌جانویسيِ رونویس‌کنندگان، و ناهماهنگيِ پرسش و پاسخ را نپذیریم، باید بگوییم که هیربد، هنگامِ پاسخ به پرسشِ بالا نگرشِ زیر را در دل داشته است:

«درست است که برونْ‌نما و ظاهرِ زوهر، هدر دادنِ خوراکِ نیازِ مردم و گوسپند است ولی، نهاد، مغز و باطنِ آن دور راندن و بازداشتنِ آب‌ها و زخم و زیان‌هايِ دشمنانِ زمینيِ مزدائیان-است».

پاسخي که ما (=گزارش‌گرِ کنونی) کم‌تر احتمالِ آن را می‌دهیم. در عوض، در کرده‌يِ یکم، سه بندِ پایانيِ آن روایت، می‌توانند بخشي از پاسخِ پرسشِ این روایت (= کرده‌ي چهارُم) باشند. سه بندِ پایانيِ کرده‌ي یکم را درونِ دو قلاب نهاده‌ایم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

کرده‌ي پنجُم
پرسشِ هفتُم

آشموغي ديگر پرسيد:

از آنجايي که، «سرکوبِ (wānīdan) آز و شهوت <و خشم>* و رَشک و ديگرِ گناهْ‌گروی‌ها و سرکوبِ دروج»، برترين اندرزِ دينِ بهی است، <پس، درمانِ>* گناهْ‌گروي مردمان، به گونه‌اي گسترده، <بر>* اشتراکِ (paywandišn=) ثروت و زن (=زن و خواستهْ‌انبازی)، و مجاز دانستنِ قانوني زن در اشتراکِ همگان <مي‌باشد>*؛ که از راهِ آن (=زن و خواستهْ‌انبازی)، آز و شهوت و رَشک و تنگ و نيز بسي <بدی‌هايِ>* ديگر ــ <که همه>* برخاسته از گناهْ‌گروي مردم است ــ شکست خواهند خورد و قوايِ زُدازمينو <تباهی خواهد پذيرفت>*.

چونان ما (=آشموغان)، که از راهِ پيوند با دستورهاي وکتابِ آموزه‌هاي[1] زرتشت[2] <به اين درمان رسيده‌ايم؛ از اين روی>*، چرا <شما مزدائيان راهکارهاي ما را نکوهش مي‌کنيد؟>*.

پاسخ

همانا اشتراکِ <ادعاييِ>* شما در بابِ زن و دارايی، <که آن را>* برگرفته از آموزه‌هاي زرتشت <نامي مي‌دانيد>* و نيز جارچياني که در قبا(؟) <مردم را به اين مسلک>* فرامي‌خوانند، يکسره <تجويزاتي>* فريبکارانه است <که رهنمودِ خود را> از کتابِ آموزه‌هاي <آشموغان مي‌گيرد؛ و خودِ اين آموزه‌ها بنيادشده>* بر آز و شهوت و رَشک و تنگِ همگاني است؛ که تنها هرزهْ<گروی>* را مجاز مي‌شمارد؛ <و پي‌آمدَش چيرگيِ>* آشوب در جهان و <رواجِ>* کاملی در <کار و>* آساني مردم <خواهد بود>؛ و به‌کناری نهادن (abāz...kardan=) و سست کردنِ پيمان‌نامه‌ها(pašt; V: *nibišt) و برنهاده‌هاي استوار (kardag čiš=) مي‌باشد، ــ که اين‌ها (=پيمان‌نامه‌ها؟) برخاسته از <آموزه‌ها>* و خواستِ کارهای <بخردانه بوده>* است ــ؛ و <کژاندرزهاي شما>* گيهان را به سوي ويراني بردن است؛ که به سببِ درهم‌-و-برهمي نژادي (abaydāg paywandīh) تک‌تکِ مردم <جهان>* ــ که برآمدِ زناشوييِ مختلط است ــ تباهی و درهم‌-و-برهمی <نژادِ نژادگان به دستِ ناپيدا تخمگان خواهد بود>*؛ و همکاری‌ها<ي مردم سر به گسست>* و ناکارآمدی مي‌گذارد؛

و آشفته‌کاری <بهره‌ی>* تک‌تکِ مردم <خواهد شد>*؛ و <اِهمال و نابودی>* به دارایی‌هایِ ویژگان می‌رسد. شاهکْ‌نشینی (=kardag xwadāyīh / ملوک‌الطوایفی) و جایگاه‌هایِ طبقاتیِ مردم برخواهدافتاد (=agārēnīdan)؛ <و پی‌آمدِ این قوّاده‌سالاری>* ویرانگریِ جهان و رو به کاستیْ‌گذاریِ داراییِ کسان <ِ نژاده و سزاوارِ سروری>* خواهد بود؛ و <این رو به کاستیْ‌گذاری>* دامنگیرِ دارایی‌هایِ همه می‌شود؛ دادوَری (=عدالت / دادسالاری) از میان خواهد رفت؛ و در یک چنین شگفت‌ترین زمانه‌یِ دیوْپرستی، بالندگیِ دروج و به هرز رفتنِ دام <و دهِشِ اورمزدی>* خواهد بود؛ و آنتیِ که از <هرز رفتنِ دام و دَهِش>* سرایت خواهد کرد ــ <که نیز زمینه را برایِ چیرگیِ>* اَنیران به کشورِ ایران فراهم می‌کند ــ فرارسیدنِ <ریمنی و تباهی>* است؛ و با آشوب و تباهی‌ایِ که بر سرِ <دام و دَهِش>* اورمزدی خواهد آمد، <تازِش>* نیرویِ پتیارگی بر <آفریده‌هایِ>* جهانْ‌آفرین است؛ <که پی‌آمدش>* واپس راندنِ دام و دهِشِ اورمزدی خواهد بود: که این برابرِ خواستِ زَدازمینو است.

و از خویِ آشموغان یکیِ این است که، بسی گونه‌گون <بدی>* و زهر را فریبکارانه <در پیکرِ سخنانیِ زیبا>* بر دام <و دَهِشِ اورمزدی>* و بر گیهان بریزند؛ و از این راه، جهانِ نیکوْگوهر (ahlāy... / پارساگوهر) را بیمار و نابود کند.

یادداشت‌ها

۱–سخنواره‌یِ «کتابِ آموزه‌ها» را برابرِ čāštag kardag آورده‌ایم، که به گمانِ ما، سخنْ‌گوشه به کتابِ آموزه‌هایِ آن زرتشت نامیِ دارد که این گروه از آشموغان خود را منتسب به وی می‌دانسته‌اند.
در کرده‌یِ ۲۰۱ از کتابِ سومِ دینْ‌کرد ــ چاپِ مدن برابرِ 219.8 ــ دوباره با سخنواره‌یِ 'ahlomōyān čāštag kardag' رو–به–رو می‌شویم (م).

۲–سرانگشتِ سخنِ آشموغِ پرسشگر رو سویِ کدام زرتشت دارد؟

چنین می‌نماید «زرتشت» نامیِ در فسا(؟) آوازه‌یِ این آموزه بوده است. این پرسش، اندیشه و دانستِ ماریان‌موله و دومناس را نیز سویِ خود کشیده است (م).

کردهٔ ششم

هشتمین پرسش

آشموغِ دیگر پرسید: از آنجایی که، <برترینِ>* اندرزِ <دینِ بهی> «دادگستریِ فرآراسته و آلوده نشدنِ به گناه» است، در کارزارِ دستگاهِ پادشاهیِ شما با <انیران و نیز بسیِ دیگر از مردمانِ تبه‌خو>، «دست به گناه نیالودن» ناشدنی است؛ <و این کارزارِ در راهِ دین>*، نه، «با دست نیالودنِ به گناه» <و نه با «انجامِ دادوریِ فرآراسته» شدنی است؛ از این روی این دو[1] کار، درگیرِ>* ناسازگاریِ <بنیادین>* اند؛ چرا <برایِ رواجِ دین پیکار می‌کنید؟>*

پاسخ

پرداختنِ(andar kār) <دستگاهِ پادشاهی و>* دادوَریِ ما به کارزارِ با انیران و بسیاریِ دیگر از <تبه‌خویان>*، به پیروی از دستورِ دینِ مزدایی است.

<این درست است که>* «دادوریِ فرآراسته» <و «آلوده نشدن به گناه»>* برترین اندرزِ دینِ بهی است، ولی سامانِ (=تعریف = شناسه = sāmān) «دادوریِ فرآراسته» <و «آلوده نشدنِ به گناه»، همانا رواجِ>* سود و واپس افکندنِ زیان است؛ ولی اندر <زمانه‌یِ>* آلوده <با تازشِ اهریمن>*، رواجِ <زیان>* و واپس افکندنِ سود <دیده می‌شود>*.

چونان سودِ فراگیر <برایِ آشموغان، که پی‌آمدَش>* زیان برایِ سپاهِ دین و نیز پس افکندنِ سود <می‌باشد>*؛ آنهم رواجِ سودِ فراگیر اندر گیهان، که <پی‌آمدَش>* رواج و ساماندهیِ آفریدگان و <رفتن در راهیِ ست که پایانَش>* پیوند یافتنِ با سرمنزلِ مقصود (=frašagird) است، که همان آیینِ نیکویِ پیشینیان است.

ولی اگر ناتوانی و ایستایی (=a-rawāgīh) بر آفریدگان <چیره شود، پی‌آمدَش>* دور شدن از فرشگرد (=سرنمونه‌یِ جهانِ فرساخته) می‌باشد، و این بدترین آیین، <همان آیینِ>* آشموغی است.

و <اگر این‌گونه نهاده شود>* که، انجامِ «دادگستریِ فرآراسته» تنها و تنها بر (pad-ēwāz)

رواجِ زبان و واپس افکندنِ سود <در گیتی>* بیانجامد، این کار چنان باشد که انگار در فراروندِ وزشِ بادِ تازنده<ي جانبخش>* برای پایندگی و رستگاریِ (=srāyišn bōzišn) همگانی، <دیده شود که درست، بازگونه‌ي آن، جهان>* از بویِ گندي که <نهفته>* در وزشِ باد است، راه به <چیزي>* ناسازگار <با فلاح و رستگاری>* بَرَد.

بسا کسي دوراز گناه (=معصوم / a-winãh) باشد ولی <ناخواسته>* انگیزاننده‌ي (=سببِ) رنج < دیگران>* شود (bēšīdār)؛ چونان، گنهْ‌ناکردگيِ جهانْ‌آفرین، که از بهرِ سودِ همگانيِ آفرینش و نیز از بهرِ گسترشِ داد، آفریدگان را، به یوبه‌يِ <همرزمی>* در نبردِ <گیهانی>* با دروج، آفریده است. و اینان (=آفریدگان) در این نبرد <گیهانی، درگیر>* بسي درد و رنج و مرگ و نیز تبهْ‌خویی‌ها می‌شوند.

و نیز شیوه‌يِ آشموغان <در ستیز با سودمندی>* بر دو گونه است: یکي، از راهِ بزرگنمایيِ کم‌ترین زیاني که در کارِ بِش‌سودمند است و لاپوشانيِ <حتی>* کم‌ترین [یا نیز: *بیش‌ترین] سودي که در کارِ بِش‌سودمند است؛ تا با وارونهْ‌نمایی در <چشمِ> ناآگاهان، آنچه را که کارِ بِش‌سودمند است ناکارآمد جلوه دهد. یکيِ دیگر، از راهِ بزرگنمایيِ (=rawāgēnīdan) کم‌ترین سودِ کارِ بِش‌زیانْ‌آور و لاپوشانيِ (=pādīrānīh) <حتی>* کوچکْ‌ترین زیانِ کارِ بس زیانْ‌آور به گونه‌اي گمراهانه در <چشمِ>* ناآگاهان می‌باشد؛ تا آنچه را که زیانکاريِ بزرگ است رواج دهند.

یادداشت‌ها

۱-«دو کاره را به نمایندگی از «دادوريِ فرآراسته» و «آلوده نشدنِ به گناه» به ترجمه افزوده‌ایم؛ ایرادِ آن آشموغ این است که: شما مزدائیان از یک سو دَم از عدالت و آلوده نشدن به گناه، در جایگاهِ فرازترین اندرزهايِ دین می‌زنید، و از سويِ دیگر، برايِ انجامِ اساسی‌ترین تجویزات و فرمایش‌هايِ دین، با جُداکیشان واردِ در جهادي می‌شوید که لازمه‌يِ آن جهاد، زیرِ پانهادنِ قوانینِ عادلانه است و در این راه مرتکبِ گناه هم می‌شوید؛ این ناسازگاريِ بنیادین را در گفتار و کردار چگونه درستْ‌نمایی (=توجیه) می‌کنید؟.

کرده‌یِ هفتم
نُهمین پرسش

آشموغی دیگر پرسید:

از آنجایی که، بخش‌هایی از «مَنتَرها» از گفتارِ <زرتشت>*، بخش‌هایی، از گفتارِ فَرَشوشتَر(۱) و جاماسپ، بخش‌هایی از گفتارِ وَهُمَن و <دیگرِ>* ستودگان (=ایزدان)، و بخش‌هایی از گفتارِ آن کسانی است که آن کسان پیش از زرتشت و نیز پس از «سین» <مقدس بوده‌اند>*، آشکار است [یا نیز: <در دین این‌گونه>* آشکار است] همه <یِ بخش‌ها را نشاید>* «گفتِ اورمزدی» به زرتشت دانست؛ <از این روی>* ما تنها آنچه را که به آن «سروده‌هایِ گاهانی» گفته‌ایم، «گفتِ اورمزدی» به زرتشت می‌انگاریم؛ و دیگر <بخش>*ها را زرتشت و شاگردانش، خود از <ژرف‌اندیشی>* در گیهان استنباط (=دریافت) کرده‌اند. و آن سخنانِ <جُدا از گاهان>* بسا که از راهِ اِنگاردن(۲) بدست آمده است که در آن تحریف (=waštagīh) نیز راه‌یافته باشد؛ <در این باره>* چه می‌گویید؟

پاسخ

همانا دیگرِ مَنتَرهایِ جُدا از «گاهان»، اگر از «گاهان» و از «کلامِ آفریننده» (yaθā ahū wairyō) بردریافته شده باشند، <حکمِ>* این مَنتَرِ جدا از «گاهان» برابر است با آن گواهانِ برترین: آن سخنانِ همهٔ گواه ــ که در سرشت برترین گواهان‌اند ــ را اورمزد با نیرویِ آگاهیِ هَرْویسپی (=مطلق) استنباط کرده است (brēhēnīdan)؛ و نمی‌تواند دریافته‌یِ دانشِ <اندکِ>* مردمان باشد؛ و نیز مردمان را نشاید که به کوچک‌ترین بخشِ آن رسند.

در میانِ بسیاری از سروده‌ها و گفتارهایِ مَنتَر، نشاید همه‌یِ سرودها را «از اورمزد به زرتشت» دانست؛ بلکه گفتارهایی در میانِ آنها ست که از راهِ آهنگِ سخن (=ēwāz) آشکارا <درمی‌یابیم که>* «گفتِ اورمزدی» اند.

درباره‌یِ این مَنتَرها، همچون گفته‌هایِ فرازینِ آشوزرتشت و دیگرِ نیکان، و یا گفته‌هایِ بَدان، و یا حتی نیز از آنِ دیوان تا برسد به <ذرایشِ>* زدارمینو، <همه و همه>* اندر پیدا ست <که>* از «گفتِ اورمزدی» <جُداگوهری دارند>*.

ذرایش‌هایِ زدارمینو و دیوان، <رویِ هم رفته>* «گفتارهایِ دیوی»، آشکارا از «مَنتَرها» و

«دادِ دیوستیزی»(۳) جدا <گوهری دارند>*

«مَنترهایِ اورمزد به زرتشت» و این همه سروده‌هایی که <درمیانه>* هست، و همه‌یِ آنچه که «گفتِ اورمزدی» به زرتشت است، «سرودها» <خودْ>* خستو به <گوهرِ خود>* اند(۴) و <با خویش>* ناسازگار نیستند؛ چونان <سروده‌هایِ>* «گاهانی» که شما نیز به یکسره (pad-hamāg) «گفتِ اورمزدی» به زرتشت می‌دانید، و بخشی از آن برابرِ آهنگِ سخنِ زرتشت، و بخشی از آن برابرِ آهنگِ سخنِ اَمشاسپَندان، و بخشی از آن برابرِ آهنگِ سخنِ گوشورْوَنْ و بخشی از آن <برابرِ>* آهنگِ سخنِ دیگرِ ستودگان <مینوی>* فراگفته شده است؛ <از این روی>* همه‌یِ آنچه که «گفتِ اورمزدی» است <ولی از راه‌های گوناگون>* به زرتشت رسیده‌اند <در گوهرِ خود>* ناهمداستان نیستند.

ولی از آنجایی که خویِ آشموغان، <نشانْ‌پذیرفته>* از خویشتنِ شهوتْ‌نگرانه‌یِ آنان است، نگرشی آکومَنانه [یا نیز: آکومَنْ‌آلود] درباره‌یِ کلامِ آفریننده و <دیگرِ>* کلام‌هایِ خوبِ <خدایی>* دارند.

یادداشت‌ها

۱- بسنجید با «فرشادشور» در «حکمةالاشراقِ» سهروردی:

و بنا بر این، قواعد و ظوابطِ اِشراق، در بابِ نور و ظلمت، که راه و روِشِ حُکَماء و دانایانِ سرزمینِ پارس است، به مانندِ «جاماسف» و «فرشادشور» و «بوذرجمهر» و کسانی که پیش از اینان بودند، به رمز نهاده شده است. و این قاعده (=یعنی قاعده‌یِ نور و ظلمت، که اساسِ حکمتِ اِشراق است) .... [حِکْمَةُالْإشراق، ص ۱۹، برابرِ ترجمه‌یِ دکتر سجادی].

۲-اِنگاردن: تصّور و گمانِ درست یا نادرست.

۳-چنین می‌نماید که، رساله‌ها و نوشتارهایی دربرگیرنده‌یِ سروده‌ها و نغمه‌هایی از جُداکیشان و آشموغان که ادعا و فراگفتِ «گفتارِ اورمزدی» نیز پُشتوانِ آن‌ها بوده است در میانِ مردم رواج داشته است، و نویسنده، سخنْ گوشه به آن رساله‌ها دارد که استدلال می‌کند: «هم، گوهر و هم سیمایِ یک نغمه‌یِ الهی از گوهر و سیمایِ یک نغمه‌یِ دیوی جُداسانی و جُداگوهری دارد.

۴-چنین می‌نماید نگریسته‌یِ نویسنده این است که: گوهر و ذاتِ یک سرودِ دینی، نشان می‌دهد که «گفتِ اورمزدی» است، یا از آنِ مردیِ سپند (=مقدس) یا از آنِ دیوپرستان است.

کردهِ‌ي هشتُم

دَهُمین پرسش

آشموغ پرسید که:

چرا سوزاندنِ هیزمِ تر را بر آتش گناه می‌دانید؟

<کاري که>* درِ ذاتِ خود <گناه>* نمی‌باشد.

پاسخ

به درستی (hād) که ما نهادنِ (burdan*) هیزمِ تر را بر آتش گناه <می‌دانیم، زیرا که از نهادنِ>* خلافِ داد-<و-آیینِ>* آن هیزمِ تر بر آتش، رنجي بر آن درمی‌رسد که <پی‌آمدش>* خشک‌کنندگیِ آتش می‌باشد؛ و <از آن‌روی این را گناه>* می‌گوییم که <پایانش>* فروکِشِ(؟) <زبانه‌ي>* آتش از آن تری <خواهد بود>*.(۱)

و از خویِ آشموغان <یکي هم>* این است که خُرده‌گیری‌هايِ بی‌سوديِ را بر زبان می‌رانند.

یادداشت‌ها

۱-خوانندهِ‌ي نکته‌بین و ژرف‌کاو، خود می‌تواند به ناسازگاريِ بنیادین و ناهمداستانيِ این روایت، با کردهِ‌يِ دَهُمِ ارداویرافنامه پی‌بَرَد: آنجا که ایزدْآذر به پیشوازِ ارداویراف می‌رود و زیرِ نامِ «دارندهِ‌يِ هیزمِ تر» او را می‌ستاید، از بهرِ آنکه در زندگيِ زمینی، آنهمه هیزمِ‌تر بر آتش نهاده است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

کرده‌یِ نُهُم

یازدهُمین پرسش

آشموغ پرسید که:

چرا <شما مزداتیان>* می‌گویید: «مِیْ <خوارگیِ>* بی‌اندازه گناه است؟

در جایی که، <خِرَدِ مِیْ‌زده>*،مِیْ‌خوارگیِ به‌اندازه را برتابد.(۱)

پاسخ

همانا ما مِیْ‌خوارگیِ بی‌اندازه‌را گناه می‌دانیم، و <اندازه نوشیدنِ می را>(۲) شاینده.

همچنان که دین می‌فرماید: آن که «می» به‌اندازه(؟) نوشد، همانندِ کسی باشد که «خُرداد سُور»(؟) خورده باشد؛ این است آنچه که می‌فرمایدَش «گاهان»، بی آنکه ستایش(؟) یا نکوهشی <در باره‌یِ مِیْ‌خوارگی بتوان در گاهان>* یافت.

و از خویِ <بدِ>* آشموغان <یکیِ هم این است>* که با ترفندهایِ بد، سخنانِ کسان را وارونه نمایش می‌دهند و <در آن، تنها>* نظر به عیب(۳) کُنند (āhōg abar-xwāstan).

یادداشت‌ها

۱-سخنواره‌ای، همانندِ این فراگفتِ آشنایِ فقیهان در مذمّتِ می: «کمّش زیاد می‌طلبد».

۲-دادِستانْ دینیک، کرده‌یِ ۵۱اُم، پرسش ۵۰اُم، به پرسمانِ مِیْ‌خوارگیِ به‌اندازه و نیز مرزبندیِ پیش‌بایست‌هایی پرداخته است که به پیروی از آن‌ها، به چه کسانی و به چه اندازه‌ای می‌توان «می» خوراند، و بر چه کسانی می‌خوارگی روا نیست؛ و بویژه به آزمودنِ تک‌تکِ مردم در مِیْ‌خوارگی و گنجایشِ آنان انگشتِ سخن نهاده است، نگاه‌کنید به:

– دادستان ۳۵ک، Fol.170.8 Fol.171.3.

۳-سنجید با سخنِ حافظ:

کمالِ صدقِ محبت ببین، نه نقصِ گناه، که هر که بی‌هنر افتد نظر به عیب کند.

کردهٔ دهُم

دوازدهُمین پرسش

<آشموغی دیگر>* پرسید که:

* چرا شما <مزدائیان>* این همه در زیرِ لبْ‌خوانیِ درازآهنگِ «مَنْثرها» و «گفتارهایِ اورمزدی» <می‌کوشید>*؟

بـا آنکـه پی‌آمدِ (ō....rasišnīg=) زمـزمهٔیِ <درازآهـنگِ>* آن سـخنان، وا‌پس‌افکـندنِ خویشکاری‌ها<یِ روزانهٔیِ زندگی>* می‌باشد؛ و چرا <می‌گویید>* به یوبهٔیِ رستگاریِ روان، تنها بسنده است که «گفتِ اورمزدی» را در قالبِ ابیاتِ مَنْثرهایِ گاهانی <زمزمه کنیم>*؟(۱)

پاسخ

همانا این همه زمزمهٔیِ <آهنگین و واژآراستهٔیِ>* مَنْثرها از سویِ ما، آیینیِ اورمزدی است؛ گفتارهایی به‌اندازه‌اَند که با خود رستگاریِ مینویِ روان را به همْراه دارند؛ و نیز فرمان‌هایی را برایِ فرهیختگی در گیتی با خود همراه دارند؛ راهنمایی‌هایی (abzār ī) دربارهٔیِ دادارشناسی و راهنمایی‌هایی برایِ کردارِ همترازِ خواستِ اورمزد اَند؛ شناخت‌ْنشانِ ایزدان و دیوانِ مینوی را در خود <نهفته دارند>*؛ شیوهٔیِ ستایش و سپاس‌گوییِ (=تسبیح) یزدان، و شیوهٔیِ نستودنِ دیوان و به رنج درافکندنِ آنان را، دانشِ «دادیگ» و «هاذگْ‌مانْسریگ» و «گاهانی» را، و <نیز راهنمایِ>* کنشِ همترازِ با «دادیگ» و «هاذگْ‌مانْسریگ» و «گاهانی» را اندر خود <نهفته دارند>*؛ شیوهٔیِ پیشبُردِ کارهایِ زمانه را، و نیز شناخت‌ْنشان‌هایِ رای‌–و–روشِ شهریاری و فرماندهی و دادگستری را در هر زمان <با خود همراه دارند>؛ و نیز شیوهٔیِ>* پیوستنِ دام و دهش را <به فرشگرد>*، و شیوهٔیِ سرکوبِ دروج و چگونه زدودنِ دروج را از دام و دهش <اندر خود نهفته دارند>*؛ شیوهٔیِ درمانِ <تن و جانِ>* آفریدگان را، و شیوهٔیِ ساماندهی و نیز فراهمْ‌آوردنِ زمینهٔیِ بالندگیِ (؟) آفریدگان را <با خود همراه دارند>*.

چه بسیار از مردمانِ گیتی از راهِ <زمزمهٔیِ آهنگین و واژآراستهٔیِ سخنِ خداوند>* فرهیخته

و آگاه شده‌اند و خواهند شد [یا نیز: و <این همه از> * آگاهی‌ها <یِ دین بر می‌آید> *].

نیز به همین گونه، هر زمان که، آشموغان، از بهرِ نبردِ با دین دررسند، از راهِ فرهیزِش و دانش < بدست‌آمده از زمزمه‌یِ سخنِ خداوند > * و نیز به کمکِ راهکارهایِ نشان‌داده شده در سخنانِ ایزدی، آشموغان یکسره سرافکنده و شکست خورده و رانده خواهند شد، و گزندِ آنان از دین و شهریاری و گیهان بازداشته خواهد شد؛ <و این همه > *، چاره‌هایی‌اند <که از زمزمه‌یِ آهنگین و واژ آراسته‌یِ سخنِ خداوند > * بدست می‌آیند.

یادداشت‌ها

۱-چنین می‌نماید که مزدائیان در درازنایِ روز، زمانِ بسیاری را به زمزمه و زیرِ لب‌خوانیِ فرآراسته و آهنگینِ «گاهان» می‌گذرانیده‌اند، و این، در چشمِ آن آشموغِ بهانه‌جو چیزیِ جز تلف کردنِ وقت و هدر رفتنِ زمانِ خویشکاری و معوّق ماندنِ کارهایِ روزانه نبوده‌است.

کرده‌ي یازدهُم

پرسش‌هایِ شانزده‌گانه‌ي دین‌آموز

نخستین پرسش:

* از آنجایی که، هر کس به یوبه‌يِ <بدست آورنِ>* کَرفه <در زندگیِ زمینی>* گاهان بسُراید، <با این سُرایش>* به نیرویِ پایدارِ کرفه‌ها دست می‌یابد، و از قوایِ نیکِ مینُوی بهره‌ور می‌شود؛ و به نیکوُدَهِش‌هایِ (hu-dahišnān / نِعَم) آن جایگاهِ پاکِ فرازین خواهد رسید؛ و این همه <در دین>* آشکار است؛ چگونه ممکن است که ارتدادِ به دینِ بهی و دیگرِ گناهانِ <سزاوارِ>* مرگ‌ارزان، به از میان رفتنِ آن کرفه‌ها <یِ پایدار>* و آن قوا <یِ نیکِ مینُویِ بدست آمده>* و <نرسیدنِ به>* آن جایگاه <ِ پاکِ فرازین>* بیانجامد؟

در این باره چه می‌گویید؟

پاسخ

همانا کَرفه‌يِ انجام شده که به آن نیرو <یِ پایدار>* دست یافته باشد، نیست نشود؛ بلکه نیست‌شوندگیِ کَرفه‌ها <پس>* از ارتدادِ به دینِ بهی و <انجامِ>* دیگرِ گناهانِ سزاوارِ مرگ‌ارزان <خواهد بود>*؛ و پسینی تا تنِ پسین است(؟؟)؛ که خود برخاسته از پس‌زدنِ پاداشِ کرفه‌ها می‌باشد؛ و این، <به معنایِ>* از میان رفتنِ کرفه‌هایِ انجام گرفته هنگامِ <باورداشتِ به>* دینِ بهی نخواهد بود.

چونان که وقتِ یَزِش، <بیتی>* از یسناها فراموش شود، (yasn ī appār)، این <به معنایِ>* بی‌ارزش شدنِ <تمامِ>* یَسنا <یِ خوانده شده>* نیست، بلکه، <به معنایِ>* بی‌ارزش شدنِ همان بندیِ از یسنا ست <که به کژی خوانده شده‌است>*.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

کرده‌یِ دوازدهُم

پرسشِ دوم

<دینْ‌آموز>* پرسید:

از آنجایی که، آشکاریِ وحیِ اورمزدی <نخست>* به مَشْیْ و مَشْیانه بوده است ـــ و این <در دین>* پیدا ست ـــ چرایِ این گفته که، «نخستین همپرسگی <اورمزد>* با <جم>[1] بوده است» در چی ست؟

<در جایی که می‌دانیم، جم،>* پس از مَشْیْ و مَشْیانهْ و آنهم با چند پیوند به آنان می‌رسد.

پاسخ

به درستی این <در دین>* پیدا ست که همپرسگی <اورمزد>* با جم نخستینگی دارد.

از آنجایی که مَشْیْ‌زادگان، که در زبانِ شهرْ <نشینان>* «مردمیان» <نامیده>* می‌شوند، پس از مَشْیْ و مَشْیانه با وحی و رهنمودهایِ اورمزد در ناسازگاری افتادند، <سخنِ نخستینِ>* اورمزد به مَشْیْ و مَشْیانه بود نه <همراه با پاسخی از>* مَشْیْ و مَشْیانه؛ بلکه تنها <یکسویه با>* مَشْیْ و مَشْیانه بود.

که مَشْیْ‌زادگان و مَشْیانهْ‌زادگان و جم نیز از پیوندِ ایشان (=مشی و مشیانه) بودند.

و چراییِ اش این است: از آنجایی که همپرسگی دستِ کم <گفت-و-گویی>* میانِ دو <کس است>*، که خود استوار بر گفت-و-پاسخ <دوسویه میانِ آن دو ست>*؛ آنچه که از اورمزد رو سویِ مَشْیْ و مَشْیانه بود، یک گفت <یکسویه>* و یک رهنمود بود، و نه <از گونه‌یِ>* همپرسگیِ گفتاری و پاسخی؛ از این روی است که ما <می‌گوییم>*: نخستین <همپرسگیِ استوار بر گفت-و-پاسخِ دوسویه>* با جم بوده‌است؛ <و این در دین>* پیداست.

یادداشت‌ها

۱-برایِ این معنی که نخستین همپرسگی با جم بوده است نیز نگاه کنید به: وندیداد، فْرَگَردِ دوم، بندهایِ یک و دو.

کرده‌ی سیزدهم

پرسشِ سوم

<دینْ‌آموز>* پرسید که:

نظر به اینکه گفته شده است زمانی که «گوشودا» یَزِش کرده شد، خوردنِ هر <گونه>* خوراکی روا ست؛ جز از این،[1] هر آن <خوردنی‌ای>* (=ī........ān) خوردن آن روا ست که <جدا جدا>* یَزِش شود؛ و آب <نیز>* باید یَزِش شود، آنگاه نوشیدنِ آب روا ست؛[2] چرا؟

پاسخ

همانا زمانِ <یَشتنِ>* «گوشودا»، این گیاه و آبِ نیست که یَزِش می‌شود؛ بلکه اگر «گوشودا» را یَزِش کنم (=منِ موبد)، آنگاه است که گیاه و آبِ نیز یَزِش کرده می‌شوند؛ جز از این (=بجز از یشتنِ گوشودا)، ارجِ یَزِش‌کننده است که هر خوراک و نوشاک را <جداجدا>* زمانِ <کاربستِ آیینِ>* «دْرونْ» یَزِش می‌کند.

«دْرونْ» شدنِ موادِ گیاهینه، <نیازمندِ>* فراروندِ <خاصی>* در ساخته شدنِ <آن موادِ گیاهینه است>*؛ و به انگیزه‌ی «دْرونْ»بودگی‌اش سرورِ (rad) بر همه‌ی فرآورده‌های گیاهی است.

از بهرِ <بودنِ>* آب در گیاه، هر گیاه و هر فرآورده‌ی گیاهی و نیز <خودِ>* آب یَزِش می‌شوند؛ جز از این، ارجِ یزش کننده، برایِ خوردنِ گیاه و فرآورده‌ی گیاهی و نیز نوشیدنِ آب <هنگام کاربستِ آیینِ «دْرونْ» بسنده است>*.

و زمانی که <موبد>* نه یک «دْرونْ» را، بلکه یک فرآورده‌ی گیاهیِ دیگر را یَزِش می‌کند، چه اگر <فرآورده>*، گیاهی یا آبی باشد آن نیز در فراروندِ یَزِش نهاده می‌شود <و خوردنِ آن نیز رواست>*؛ افزونِ بر این، ارجِ یزش‌کننده برایِ خوردنِ آن گیاه و نوشیدنِ آن آب <بسنده است>*؛ ولی اگر تنها آب <و نه فرآورده‌ی آبی>* یَزِش کرده شود، تنها آب است که در فرآیندِ یشتن برنهاده شده است؛ و ارجِ یَزِش کننده، به تنهایی برایِ نوشیدنِ آب <هنگامِ کاربستِ آیینِ دْرونْ>* بسنده نیست.

یادداشت‌ها

۱-یعنی: در غیرِ مراسم و آیینْ‌گذاریِ گوشودا.

۲-چنین می‌نماید نگریسته‌یِ پرسشگر از این پرسش این است: «اگر مراسمِ یشتنِ گوشودا انجام شود، تمامِ خوراکی‌ها می‌توانند خورده شوند؛ و پی‌از آن یشتن، هر چه جداجدا تقدیس شود، چه خوردنی و چه نوشیدنی، می‌تواند خورده و نوشیده شود: چرایی آن در چی ست؟

کردهٔ چهاردهُم

پرسشِ چهارُم

• <دینْ‌آموز>* پرسید:

چگونه است که گفته می‌شود: از <راهِ>* توبه هیچ راهي به دوزخ نمی‌رسد؟

پاسخ

همانا راهي که به دوزخ <می‌رسد>* به سببِ ریمنيِ روان است.

برايِ جدایی از گناه وَز بهرِ <رسیدنِ به>* پاکی، وز بهرِ درمانِ <روانِ آلوده بـه>* گـناه، می‌باید اندر کارِ زمزمهٔ <مَنْتْرَهاي> دینِ بهی شد.

آن کِس کـه دسـتور <راه>*اَش، آگـاهی‌هايِ روانْ‌پـزشکیِ <دیـنْ‌آموخته>* بـاشد، <رهنمودهايِ او>* برایَش از هر دارو و هر گونه آگاهی‌اي که در پیشهٔ روانْ‌پزشکی و پیشهٔ تنْ‌پزشکی برايِ هر بیماری‌اي <تجویز می‌شود>*، جانبخش‌تر (waxšīgtar) است.

این روانِ ریمن و آلوده به گناه، زمانی که در اندیشه به پشیمانی می‌رسد، و نیز زماني که خواهانِ بخششِ زبانی است، از گناه توبه کرده‌است؛ ولی به‌کردار، می‌باید همـسنگِ (=مطابقِ/ az) دستورِيِ دینِ بهی، و فرمایشِ روانْ‌پزشکِ پیروِ دستورِ دیـنِ بـهی بـاشد؛ آنگـاه است کـه <از گـناه>* جُداکرده می‌شود، و روان <خود>* را از گناه و ریمنی و آلودگی پاکیزه می‌گرداند؛ و آنگاه است که راهِ دوزخ بسته می‌شود؛ چونان بیمارتن، <که آن>* بیماريِ تنْ برايِ پزشک و درمـانگر در کـارِ نمودن و دادنِ راهِ درمان به او ننهفته (=مکشوف) است؛ <که تنها با رهنمودِ او>* تن از بیماری درمان می‌شود و روی سويِ درستی می‌کند.(۱)

یادداشت‌ها

۱-چنین می‌نماید که نگریسته‌ی نویسنده این گونه باشد:
همچنان که در کارِ درمانِ تنْ، تنها بسنده نیست که ریشه‌ی بیماری و نیز موضوعِ بیماری کشف شود، بلکه می‌باید پزشک و درمانگر در کار-و-کردار نیز راهِ درمان را بنمایاند و داروی درمانبخش و کارا تجویز کند، به همین گونه در موضوعِ پشیمانی از گناه تنها توبه‌ی زبانی و قلبی بسنده نیست و می‌باید توبه‌کننده برابرِ دستوریِ دینِ بهی در کردار نیز روان را از گناه و ریمنی و آلودگی پاک گرداند.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

کرده‌یِ پانزدهُم

پرسشِ پنجُم

<دین‌آموز>* پرسید که:

از <میانِ>* کردارهایِ مردمی، کدام برایِ <آبادانیِ>* گیهان سودمندتر است؟

کدام برایِ یزدان خوشنودکننده‌تر است؟

کدام برایِ دیوان رنج‌آورتر است؟

و کدام <کردار>* سرآمدِ دیگر <کردار>*ها ست؟

پاسخ

همانا از <میانِ> کردارهایِ مردمی سودمندتر اندر گیهان، <گسترشِ>* داد-و-آیینِ نژادگی (=ērīh) به دست آن کس است که خود نیکوْشهریار و کشورْسالار است: <زیرا> استواریِ فرمان و سامانْدهیِ گیهان <از او ست>*.

و خوشنودکننده‌ترین <کارها>* برایِ یزدان، باورِ استوار به دینِ مزدایی است: زیرا کرفه‌هایِ آفریدگان را پاس می‌دارد.

<و رنج‌آورترینْ کردارِ مردمان بر دیوان، خُویدُودَهْ ورزیدن است؛ زیرا که، پُرسپاهیِ مردمان را فرامی‌آورد>*.

و سرآمدترین <کردارهایِ مردمان>*، بکارگیریِ رادْمندانه‌یِ خِرَد در کارها بر مردمِ سزاوارِ بکارگیریِ خِرَد است؛ که، خِرَد، جرثومه‌یِ هر پارسایی است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

کرده‌یِ شانزدهُم

پرسشِ ششُم

<دینْ‌آموز پرسید که:>*

کسی که بِهدین است و از فتواهایِ پیشینیان یا دینْ‌دستوران <ِ زمانه>*، هیچ فتوایی را نتوانسته است بپذیرد، زمانِ دررسیدنِ کاری و یا <زمانِ نیاز به حُکمی>* دیوانی، در میانِ فتواهایِ ناسازگارِ <آموزگارانِ>* پیشین و دستوْرمردانِ دینِ بهی، می‌باید فتوایِ کدام دستور را گوش کند و بپذیرد و رفتار کند؟

پاسخ

همانا یک چنین بِهدینی می‌باید فتوایِ آن کس را گوش کند و بپذیرد و رفتار کند، که، در زمانه‌یِ خود مجتهدِ أعلمِ بِهدینان است؛[۱] و نیز می‌شاید بر <فتوایِ>* دیگرِ دینمردان که با آن مجتهدِ أعلم درکِ یگانه دارند (ham bōy / همْ‌استدراک)[۲] <رفتار کند>؛ و اگر چنین مجتهدی پیدا نشود، با منشِ فرآراسته‌یِ <خدادادیِ بهره‌مند از>* بِهدینی، <فتوایِ>* آن یک از <دینْ‌یارانِ>* پیشین و کهنْ‌دینْ‌دارن، که در زمانه‌یِ خود مجتهدِ أعلم بوده‌اند، را از بُنِ جان (=axwīg) گوش کند و بپذیرد و رفتار کند؛ بی آنکه با چشمِ خواری به فتوایِ <ناسازگارِ> دیگرِ دینداران کهن و دینْ‌دستوران نظرافکند. و خوب‌تر (=أحْوَطْ / xūb) آن است که بر همین شیوه، امور <ِ روزانه و نیازهایِ دیوانی>* را به‌استواری سامان دهد.

______ یادداشت‌ها ______

۱–این عبارت و عبارتِ پس از آن را بدین‌گونه نیز می‌توان ترجمه کرد:.... می‌باید فتوایِ آن دینمرد و دینْ‌دستوری را گوش کند و بپذیرد و رفتار کند، که، در زمانه‌یِ خود مجتهدِ أعلمِ بِهدینان است و دیگرِ دینمردان <به انگیزه‌یِ مقامِ شامخِ او>* با فتاویِ وی همداستان‌اند [یعنی دیگرِ دینمردان به احترامِ او از ارائه‌یِ هر گونه فتوایی در مسائلِ دینی و مردمی خودداری می‌کنند].

۲–«درک» را برابرِ bōy آورده‌ایم و از این واژه، معنایِ دینْ‌دادشناسانه‌یِ (=فقهیِ) «استدراک» و «استنباط» را می‌فهمیم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

کردهٔ هفدهُم

پرسشِ هفتُم

.<دینْ‌آموز>* پرسید که:

چرا دیندار از دین، شهریار از شهریاری و دانا از دانایی مِهتر است؟

پاسخ

چراییِ مِهتریِ دیندار از <خودِ>* دین، <در> یک <سخن خلاصه می‌شود>: رواجِ دین، نهاده بر داناییِ دیندار است.

و <به‌همین گونه چراییِ>* مِهتریِ شهریار بر شهریاری <نیز در این> یک <سخن است: ماندگاریِ کِشور، نهاده بر کاردانیِ شهریار است.

و بر همین پایه، چراییِ مِهتریِ دانا بر دانایی، استوار بر این یک سخن است:>* ساماندهیِ دانایی، نهاده بر <خِرَدْورزیِ>* دانا ست؛ چه آنکه، دانایی، چونان هر گوهرِ بُنیادینِ(1) دیگر، می‌شاید که در خویشتنِ خویش (pad-xwadīh) سامانمند باشد؛ <بویژه>* از بهرِ بایستمندیِ دانایی برایِ هرگونه سود<گیتی>*؛ و نیز بایستمندیِ سود<گیتی>* برایِ هر از آنِ خویش‌کردنی‌ای.

— یادداشت‌ها —

۱-«گوهرِ بنیادین» را برابرِ azišīh آورده‌ایم؛ نویسندگانِ دینْ‌کرد، همیشه، از چهار گوهرِ بنیادین به نام‌هایِ ۱.داداِاورمزد، ۲.زمانِ ناکرانمند، ۳.بخت و ۴.دانایی نام میبرند.

کردهٔ هیجدهُم

پرسشِ هشتُم

<دین‌آموز> * پرسید که:

از اندرزِ دین پیدا ست می‌باید «بَرْسَم» را با دستِ چپ گرفت؛ چرا؟

و اینکه مردم <بَرْسَم را> * با دستِ چپ نگه می‌دارند <نشانه‌یِ> * چیِ ست؟

پاسخ

همانا این <آیین> *، در <راستایِ> * بردمیدنِ خورشید از خاوران به باختران است.

<می‌باید> * همراستاییِ مردم با خورشید در نظر گرفته شود؛ به‌گونه‌ای که — در همراستاییِ با خورشید — رویِ‌شان سویِ خورْفرود (xwarōfrān=باختر)، <دستِ> راستِ‌شان سویِ اَباختر (=شمال)، <و دستِ> * چپِ‌شان به سویِ (ō.......tar) نیمروز (=جنوب=rapihwin) باشد.

شایسته است مردمْ <راستاهایِ چهارگانه را> * بشناسند، تا زمانی که با دستِ چپ بَرْسَم را <فراز> می‌بَرَند، بدین آیین یزدان را یَزِش کنند؛ <و این> * اندرزِ دین است.

<نیز در دین> * گفته شده است <تا زمانی که> * مردمْ <بَرْسَم> * به دست دارند، و همه‌یِ دیگر اندام‌ها همراستایِ با خورشید است، <این، نشانه‌یِ برپاییِ> * داد-و-آیینِ اورمزدیّ و فرارسیدنِ پیروزی < مردم بر دیوان> * است.

کردهٔ نوزدهُم

پرسشِ نُهُم

<بحث در کرویّتِ زمین>*

<دینْ‌آموز پرسید:>*

این نکته دربارهٔ خورشید پیدا ست که، زمانِ بردمیدن و نیز به سببِ پرتوافشانی‌هایش، <همیشه>* سه و نیم کشور <از هفت کشور>*(۱) را روشنایی می‌دهد، چرایی این در چی ست؟

پاسخ

همانا زمین، با همهٔ پیرامونش، دربرگرفته شده با <کوهِ>* البرز است.

نشانهٔ کرویّتِ زمین(۲) ــ آن‌گونه که از دینْ‌کرد پیدا ست ــ این است که <همیشه تنها>* سه و نیم کشور، که نیمی از هفت کشورِ زمین‌اند، <روشن است>*.

وَز بهرِ گردیِ (=کرویّتِ) زمین <و نیز>* از بهرِ روندگیِ جاودانهٔ خورشید است که همیشه نیمی از آن (=زمین) با فروغ و پرتو و درخشندگیِ(۳) خورشید روشن است.

ــــــ یادداشت‌ها ــــــ

۱–«هفت کشور» را در همسنجی با سه و نیم کشور، که در نوشتارِ پهلوی نوشته آمده است، به ترجمه افزوده‌ایم؛ همان شش کشورِ گِردِ خْوَنیرَس که با آن، هفت‌تایند.

۲–برایِ یک بررسیِ جدیِ فلسفی از این معنی (=کرویتِ زمین)، نیز نگاه کنید به، ارسطو، رسالهٔ در آسمان، دفترِ دوم، کردهٔ چهاردهم، [متنِ یونانی برابرِ با 25 .A 296-20 A 298] که در آنجا ارسطو کوشا به اثباتِ درستیِ گِرْدْدیسی (=کرویت) زمین است.

۳-نویسندگانِ دینْ‌کرد، در موضوعِ طبقاتِ چهارگانه‌یِ روشنا (=نور)، همیشه و به گونه‌ایِ آرایه‌مند، توالیِ زیر را به‌دیده گرفته‌اند:

1. rōšnīh ī bun rōšn,

2. pērōk [V: frōg],

3. brāh,

4. bām.

ــ برابرِ روندِ سخن، نویسندگانِ دینْ‌کرد، از این طبقاتِ چهارگانه‌یِ برشمرده‌یِ نور، گاه یکی، گاه دو، گاه سه یا چهار طبقه را به توالی و در پیِ هم نوشته‌اند؛ ولی در سرتاسرِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، ما به نمونه‌ایِ برنخورده‌ایم که این آرایه و توالی بهم خورده باشد؛ به گمانِ ما، ثباتِ این توالی تنها روشنگرِ آموزشِ جدی و سخت‌استوارِ «طبقاتِ نور» نزدِ موبدان و نیز نویسندگانِ دینْ‌کرد بوده است.

افزونِ بر این، وارسیِ ما در کتابِ «حکمةالاشراق» نیز، این نکته را بر ما آشکار گردانید که همه‌یِ رئوس و سرْبخش‌هایِ زیرینْ‌بُنیادِ این نحله‌یِ فرزانشی و این دبستانِ هستی‌شناسی (=فرزانشِ فروغ / پرتو شناسیِ هستی)، پیش از این، در کتابِ سومِ دینْ‌کرد به زیراندرِ سخن برده شده است که در جایْ‌جایِ ترجمه‌یِ کنونی به آن انگشتِ سخن نهاده‌ایم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

کردهٔ بیستُم

پرسشِ دهُم

<بحث در اندازه‌گیریِ مثلثاتیِ ارتفاع>*

<شاگرد>* پرسید:

اگر بر سرِ درختی که در پایهٔ آن چیزیِ مطهّر است، مُرداری از انسان یا سگ دیده شود، برایِ اندازه‌گیریِ <بلندیِ درخت>* ـــ از آن مردار تا آن چیزِ مطهر <ِ پایِ درخت>* ـــ چه روشی هست؟ <البته>* بجز بالا رفتنِ از درخت؛ زیرا بیمِ جنباندنِ مُردار می‌رود و <امکانِ>* آلوده شدنِ آن چیزِ مطهّر <ِ پایِ درخت>*؛ و <می‌دانیم>* کیفرِ <نجس شدنِ> چیزِ مطهّر مرگ است.

پاسخ

این جا باید روِشِ تشابه بکار برده شود ((?)hu-*hangōšīhēd). چارهٔ <کار>* محاسبهٔ (abar-šnāxtan) اندازهٔ وَتَرِ سَت فضایی که در دید می‌آید. و ابزارِ آن، چشم (=چشم‌ابزار=زاویه‌یاب) است و چوبی <عمود>* که <چونان شاخص>* نشانده شود.(۱)

دانشواژه‌ها

اندازهٔ وتری .... hu-abarīh paymānag

وتَر .... hu-abarīh; [V: an-abarīh]

دیدنی، پذیرایِ رؤیت .... wēnišnīg

چشم (در این‌جا زاویه‌یاب) .... čašm

نشانده، عمود، شاخص .... *nišāstag

چوب، جیب، سینوس .... čōbēzag

هوایی، فضایی .... andawāyīg

یادداشت‌ها

۱-آنگونه که در بخشِ آوانویسی، همین دفتر ch. 20، نشان داده‌ایم بی‌هیچ گمانمندی‌ای با بحثی مثلثاتی (=سه‌گوشه‌شناسی) رو-به-رو هستیم؛ بازه و فاصله‌یِ مردارِ نجسِ نوکِ درخت تا چیزِ مطهرِ پایِ درخت درواقع همان ارتفاعِ درخت است. اگر چوبِ عمودِ کوتاهِ اندازه‌پذیری —که پیشاپیش از اندازه‌یِ درازا و طولِ آن آگاهیم— را در فاصله‌ای نه چندان دور از درخت، که خواهانِ دانستنِ اندازه‌یِ درازایِ آن هستیم، به سانِ نشسته و عمود در زمین فروکنیم، دارایِ دو سه‌گوشه و مثلثِ فرضیِ تو-در-تو و متناسب می‌شویم؛ به شرحِ زیر: یکی، مثلثِ بزرگ، که یک ضلعِ آن ارتفاعِ درخت است، و وترِ آن خطیِ گمانشی و فرضی است که از نوکِ درخت می‌آید؛ از نوکِ چوبِ عمودِ شاخص درمی‌گذرد و با جایی در زمین برخورد می‌کند و یک زاویه می‌سازد؛ و، خطِ قاعده‌یِ این مثلث نیز از پایه‌یِ درخت است تا برخوردگاهِ وترِ فرضی با زمین. یکیِ دیگر، مثلثِ کوچک است که درونِ مثلثِ بزرگ است و یک ضلعِ آن همان چوبِ شاخصِ عمودِ اندازه‌پذیر است؛ وترِ آن از نوکِ چوب آغاز می‌شود و در راستایِ وترِ مثلثِ بزرگ با زمین در همان جایی برخورد می‌کند که وترِ مثلثِ بزرگ برخورد کرده است؛ و قاعده‌یِ آن نیز از برخوردگاهِ چوبِ عمودِ شاخص است تا برخوردگاهِ وترِ مثلث‌هایِ بزرگ و کوچک. این کار را با ابزارِ چشم، که ابزارِ طبیعی و ابتدایی زاویه‌یاب است می‌توان انجام داد.

به چند گواهِ ساده این دو مثلثِ تو-در-تو متشابه اند: یکی اینکه هر دو قائم‌الزاویه‌اند؛ هر دو دارایِ یک زاویهِ مشترک اند (زاویه‌ای که از برخوردِ وتر با زمین بدست می‌آید)؛ پس زاویه‌یِ سومِ آن دو نیز برابر است؛ پس این دو مثلثِ کوچک و بزرگِ تو-در-تو متشابه و متناسب اند.

مثلثِ بزرگ را abc می‌نامیم؛ مثلثِ کوچک را ab'c' می‌نامیم؛ و می‌دانیم که هر دو در زاویه‌یِ a هم‌آباز و مشترک اند. نشستنگاهِ (=قاعده‌یِ) مثلثِ بزرگ ab، وترِ آن ac و یک ضلعِ دیگرِ آن، که همان ارتفاعِ درخت است و خواهانِ محاسبه‌یِ طولِ آن هستیم، در این جا bc می‌باشد. نشستنگاهِ (=قاعده‌یِ) مثلثِ کوچک ab' می‌باشد که نیز پاره‌ای از نشستنگاهِ (=قاعده‌یِ) مثلثِ بزرگ است ولی کوچک‌تر از آن؛ وترِ مثلثِ کوچک ac' می‌باشد که بخشی از وترِ مثلثِ بزرگ است ولی کوچک‌تر از آن؛ یک ضلعِ دیگرِ آن همان چوبِ عودِ شاخصِ است که در اینجا آن را c'b' نام نهاده‌ایم؛ که از بهرِ عمود بودن به سانِ فرضی موازیِ با درخت است.

اندازه‌یِ یال‌ها و اضلاعِ مثلثِ کوچک را همه در اختیار داریم؛ ولی از مثلثِ بزرگ تنها می‌توانیم

درازایِ نشستنگاه یا همان قاعدهٔ مثلث را محاسبه کنیم.

اکنون، اندازه‌گیریِ ارتفاعِ درخت به دو شیوه شدنی ست: یکی از راهِ نوشتنِ تناسب‌ها و قرار دادنِ ضلعِ مجهول در یکی از تناسب‌ها و محاسبهٔ شناخته‌شده و بسیار سادهٔ طرفین-وسطین؛ یکیِ دیگر، بکار بردنِ جدولِ مثلثاتی است.

اکنون می‌توان پرسید که موبد با کدام یک از این دو شیوه درازایِ درخت را محاسبه کرده است؟

در شیوهٔ نخست، تنها بسنده است که تناسبِ چهار ضلع که یکی از آن‌ها ضلعِ مجهول است نوشته شود؛ بدین سامان:

$$\frac{ab}{cb}=\frac{ab'}{c'b'}$$

cb = ارتفاعِ درخت = مجهول.

$$cb = \frac{c'b' \times ab}{ab'}$$

در شیوهٔ دوم، نیز تنها بسنده است که سینوسِ (=جیب) زاویهٔ a که هم‌انباز و مشترکِ در دو مثلث است در محاسبه وارد شود؛ بدین سامان:

$$\sin a = \frac{b'c'}{ac'} = \frac{bc}{ac}$$

bc = sin a × ac = ارتفاعِ درخت.

پرسشِ خود را دوباره بمیان می‌نهیم: موبدِ پاسخ دهنده و مشکل‌گشا، از کدام یک از این دو شیوه برایِ فراگشایی و حلِ این پرسمانِ سه‌گوشه‌شناسی (مثلثاتی) بهره گرفته است؟

پیش از آنکه پاسخِ خود را چونان یک پیش‌انگاره و پیش‌فرض و یک تئوری بمیان نهیم، می‌باید خواننده را به یک بحثِ مهم و گرانِ سه‌گوشه‌شناسی (مثلثات) آگاهی دهیم، و آن، مبحثِ «واحدِ یک» است؛ اگر در این محاسبه، درازایِ وترِ اندازه‌پذیرِ مثلثِ کوچک را برابرِ «واحدِ یک» اختیار کنیم، سینوس و یا جیبِ زاویهٔ هم‌انباز و مشترکِ a برابر است با طولِ چوبِ عمودِ شاخص.

موبد، هنگامِ پاسخ، عبارتِ تاریک‌نمایِ wēnišnīg andar wāyīg hu-abarīh را بکار برده است؛ به گمانِ ما (مترجمِ کنونی)، این عبارت تنها می‌تواند روشنگرِ درازایِ وترِ مثلثِ اندازه‌پذیرِ کوچک باشد که در دید می‌آید؛ زیرا دو فروزهٔ hu-abarīh و andar wāyīg تنها سخن‌گوشه به خطیِ فضایی که از بالا می‌آید و نیز با چشم محاسبه می‌شود (=wēnišnīg) دارد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

کرده‌یِ بیست و یکُم

پرسشِ یازدهُم

<دینْ‌آموز>* پرسید که:
مردم، با کردارهایِ‌شان، از راهِ کدامین به بارگاهِ اورمزد <راه می‌یابند>*؟
و نیز از چه راهی، از ویژگانِ بارگاهِ اورمزد می‌شوند؟
و از راهِ کدام <کردار>* همترازِ ستودگان (=ایزدان) می‌شوند؟
با کدام رفتار <ِ بد>* از بارگاهِ اورمزد رانده می‌شوند؟
و با کدام رفتار <ِ بد>* به دورتر جای <ِ بارگاهِ یزدانی>* رانده می‌شوند؟
با چه کاریِ همترازِ دیوان می‌شوند؟

پاسخ

همانا، مردمان، از راهِ گزینشِ خِرَد و باورمندی به دینِ بهی، <راهیِ>* بارگاهِ اورمزد می‌شوند.
و از راهِ باوریِ ژرف (andartarih) به دینِ بهی، از ویژگانِ بارگاهِ اورمزد می‌شوند.
و از راهِ ژرف‌ترینِ باورها به دینِ بهی <در بارگاهِ اورمزد>* همترازِ ستودگان (=ایزدان) می‌شوند.
و از راهِ ناباوری به دینِ بهی، از بارگاهِ اورمزد رانده می‌شوند.
از راهِ باورمندی به بددینی، از بارگاهِ اورمزد به دورتر جای رانده می‌شوند.
و از راهِ باورمندیِ ژرفانه به بددینی، همپایه‌یِ دیوان می‌شوند.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

کردهٔ بیست و دوم
پرسشِ دوازدهُم

<دین‌آموز> * پرسید:

از آنجایی که روانِ مردم <بهره‌مند از> * «هَستانِ روشن» است، و، «هَستانِ روشن» را نشاید که به <هَستانِ> * تاریک ترادیسیده شود، چرا اوستا می‌گوید که دیوانِ مینُویِ لواطدِه و لواط‌کار — هنگامی که بر این زمین اهریمنانه فرومی‌دوند (frōd-dwārīdan) — در پیکرِ جَهیِ گرزه‌سان، بر آن کسان که روانِ آشموغی دارند، می‌توانند دست یازند؟

پاسخ

آنچه که <اوستا> * دربارهٔ شَوَندِ (bē-frāz-bawēnd) <روانِ آشموغانِ> * لواطدِه و لواط‌کار می‌گوید <به معنیِ> * تغییرِ <جوهریِ> * روانِ آنان به <روانِ> دیوی نیست؛ بلکه <به معنیِ> گرایش به کرد-و-کارِ دیوی از سویِ آنان (=آشموغان) است؛ چونان روانِ پارسایان که ایزدان سویِ <روانِ>شان دست می‌یازند و دیوان از <روانِ>شان بازپس می‌نشینند؛ و همچون روانِ تبه‌خویان که دیوان سویِ <روانِ>شان دست می‌یازند و ایزدان از <روانِ>شان بازپس می‌نشینند.

<آن‌گونه که> روانِ تبه‌خویان در دوزخ، به سببِ دست‌یازیِ دیوان بر روانِ آنان، گاه در کالبدِ کِرم می‌دوند و گاه در کالبدِ وَزَغ و گاه در کالبدِ کژدم و گاه در کالبدِ مار(؟؟) و گاه در کالبدِ گربه و گاه در کالبدِ جَهی؛ <و این در آموزه‌هایِ دین> پیدا ست.

و <به‌ویژه> آنِ روانِ لواطدِه و لواط‌کار، از بهرِ دست‌یازیِ دیوانِ <لواط‌کار> * بر روانِ‌شان است <که در دوزخ> * در کالبدِ زشت‌ترینِ دیوان نمایانده می‌شوند.

<باید دانست که> * روانِ آشموغِ فریفتار، در فرودترین پایهٔ دوزخ به آشکاری می‌رسد و در آنجا در کالبدِ جَهی اهریمنانه می‌دود. [و یا نیز: <آن‌گونه که> * در <آموزه‌هایِ> دین پیدا ست، روانِ آشموغِ فریفتار، در فرودترین پایهٔ دوزخ در کالبدِ جهی اهریمنانه می‌دود].

و دست‌یازیِ دیوانِ لواطدِه و لواط‌کار بر روان‌ها <به معنایِ> تغییرِ جوهریِ آن <روان‌ها> * نیست (nē.........wardišnīh)؛ همچنان که <پیکرپذیریِ> * روانِ آشموغِ فریفتار در کالبدِ جَهی، <برابر با> * تغییرِ جوهریِ روانِ او نمی‌باشد (nē.......ast).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

تغییر جوهری نیست و تنها کالبدی می‌پذیرد

کرده‌یِ بیست و سوم

پرسشِ سیزدهُم

<دین‌آموز>* پرسید:

نظر به اینکه، کرد-و-کار (kunišn)، <و هم در پایان،>* رستگاریِ کیومرث <در هنگامه‌یِ تازشِ اهریمن بوده است>*، و، <نظر به اینکه نکته‌یِ بالا>* به گونه‌ایِ خِرَدْوَرانه (čimīgīh=منطقی / خِرَدْپسندانه) از اوستا <نیز برمی‌آید آنجا>* که می‌گوید: «کیومرث، به سببِ آن سخنانِ سِپَنْدْ (=مقدس)، تا آن مانْدْگاهِ نیکویِ امشاسپندان (=گرودمان / سرایِ سرود و نیایش) فراز رفت»؛ <ز دیگر سو، دینْ‌دستوریِ (=مجتهدیِ) به نامِ>* روشن[۱] فرموده است که: سرایِ سرود[۲] آفریده شده بوده است؛ <چگونه می‌توان این دو> روایت (čāšišnīh) را پذیرفت و خِرَدوَرانه دانست؟

پاسخ

همانا آفرینشِ کیومرث <نه کرد-و-کارِ کیومرث>*، در جهان، در زمانه‌یِ پاک و نابِ پیش از تازشِ <آلوده‌کننده‌یِ>* اهریمن <بوده است>*؛ به گونه‌ایِ که سرایِ سرود <نیز>* آفریده شده بود، نه اینکه سرایِ سرود <پس از آفرینشِ کیومرث>* آفریده شد.

پذیرفتنِ گفته‌یِ آن دستورْمردِ دین (=روشن) که بنا بر آن: <پیش از تازشِ اهریمن، سرایِ سرود آفریده شده بوده است>*، و اینکه <در اوستا>* گفته شده است: که کرد-و-کار و رستگاریِ <پایانیِ>* کیومرث در هنگامه‌یِ تازشِ اهریمن بوده است، ناسازگاریِ <بُنیادینِ و خِرَدستیزانه‌ایِ را>* دربر ندارد.

هر دو <روایت> در جایگاهِ <روایت‌هایِ>* درست (pad-rāstīh)، برایِ پذیرفتن و آموختن خوب اند.[۳]

یادداشت‌ها

۱ -در گزارشِ پهلویِ یسنا، هاتِ نُهم، بندِ دوم، آنجا که گزارشگرِ پهلوی، عبارتِ «هُومِ دوردارندهٔ مرگ» را شرح و فراخ‌نویسی می‌کند، به دینْ‌دستوری (=مجتهدی) بنامِ روشن نیز سخنْ‌گوشه دارد:

_ YAS, PAH, HĀT IX.2): ..... rōšn guft: hād! a-ōšīh pad hōm bawēd.

_نویسنده‌های نامه‌های پهلوی، هرجا که می‌بایست، همیشه به فتواها و نظرگاه‌های این مردِ صاحبِ دستور (=مجتهد)، این مردِ خدا، روشن، بازمی‌گردند.

۲-garōdmān: سرایِ سرود؛ به پیروی از دکتر حسینِ وحیدی در ترجمهٔ خرده‌اوستا.

۳-در بُنْدَهِش نیز، بدین نکته اشاره شده است، نک:

بندهش ۲، ت د ۲۲۸، ۱۱-۱۳): čiyōn ‘xwadāyīh hazārag’ ō tarāzōg mad, ēbgat dwārist, gayōmart andar gumēzagīh sīh-sāl zīwist.

_و نیز نگاه کنید به کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کردهٔ ۲۰۹، بندِ هشتم (چاپِ مدن برابر با 229.15-17)

_ DKM.III.ch.209.sen 8: mardōm xwadīh, u-š wimand andar an-ēbgatīh ‚axw ī astōmand <ud> a-marg‚; čiyōn, gayōmart pēš az ēbgatīgīh *bud, ud hammis mardōm pad tan ī pasēn *bawēnd.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

کرده‌یِ بیست و چهارُم

پرسشِ چهاردهُم

<دینْ‌آموز>* پرسید که:

دربارهٔ کیومرث <دو>* روایتِ (gōwišn) <ناسازگار>* از دو دستور هست: یکی <از آن دو گفته است: کیومرث>* در هنگامه‌یِ تازشِ اهریمن سی سال زیست؛ و دیگری <گفته است>*: همین‌که اهریمن تازش آورد، <کیومرث>* درجا مُرد.(۱)

چنین می‌نماید این دو <روایت>* با یکدیگر ناسازگاریِ بُنیادین (=تناقض) دارند.

چگونه می‌توان هر دو را <یکجا>* پذیرفت و آموخت؟

پاسخ

همانا این گفته‌ها برپایه‌یِ آگاهی‌هایی‌اند که <در هر زمانه>* به مردم می‌رسند؛ و این از اوستا <نیز>* برمی‌آید.(۲)

و چنین به نظر می‌آید (abar-sahišnīg / ظاهراً) هر یک <از این دو روایت>* می‌توانند <سیمای>* همانندی <با راستی>* بخود گیرند؛ هر دو <در پایان>* به یک شناسه (wimand= تعریف) می‌رسند، و در این جُستار به همداستانی خواهند رسید.

<این دو>* گفته، ناسازگاریِ بُنیادین ندارند؛ و به یک پایه <یِ معنایی>* و یک چارچوب خواهند رسید.

گفتن و پذیرفتن و آموختنِ آن‌ها به همان اندازه خِرَدپسند (čimīg / منطقی / خِرَدْشکیب) است چونان خِرَدپسندانه بودنِ دیگرِ شناخت‌هایی که <تنها>* بر پایه‌یِ باور، درباره‌یِ چیزهایی دیگر در دستورهایِ دینِ بهی آمده است.

یادداشت‌ها

۱-چنین می‌نماید که پرسشگر «گاوِ یکتاآفریده» را —که هنگامِ تازشِ اهریمن درجا مرده است— با کیومرث جابه‌جا گرفته باشد؛ ولی پاسخ‌دهنده هیچ سخنی گوشه‌ای به این جابه‌جایی ندارد و سعی در درست‌نمایی (=توجیه) هر دو روایت دارد.

۲-سخنوارهٔ پایانی را برابرِ «ast az ān abēstāg» آورده‌ایم، و گمان داریم که نویسنده معنای زیر را در نظر داشته است:

«از آموزه‌های اوستا، اینگونه برمی‌آید که در هر دوره و زمانه، آگاهی‌ها و شناخت‌های مردمان چندی‌پذیر و دگرگونی‌پذیر است».

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

کرده‌یِ بیست و پنجُم

<پرسشِ پانزدهُم>*

<دینْ‌آموز برایِ>* پانزدهمین بار پرسید:

اوستا در <تعریفِ دو واژه‌یِ>* «همانند» و «همانندترین» می‌گوید: دین و دعایِ اَهونْوَر سرتاسر هَمْگِن اند (ēw-kardagīh)، و آن <بویژه>* به سببِ نزدیکی و باهم‌آییِ گفتارِ <این دو است>*؛ به‌گونه‌ای که پله‌ـو‌ـپایگاهِ <این دو> (az gāh ud *bazišn) جا‌ـبه‌ـجا نکردنی ست، چرا؟

پاسخ

همانا درباره‌یِ <واژه‌یِ>* «همانندی» که در (ī andar) اوستا آمده است، <معنایَش> هَمْگِنیِ دین با دُعایِ اَهونْوَر است.

و <درباره‌یِ واژه‌یِ>* «همانندترین» <نیز که در اوستا آمده است، معنایَش>* این است که <به هیچ روی>* جُداکردنِ دین از دعایِ اَهونْوَر شدنی نیست؛ <درستْ، بازگونه‌یِ آن، که به آسانی می‌شود>* مو را از سر جدا کرد.

و این دو <واژه و معناهایِ‌شان>* با یکدیگر ناسازگاریِ بُنیادین ندارند.(۱)

یادداشت‌ها

۱ـ چنین می‌نماید که نظرگاهِ اوستا ـ برابرِ فراگفتِ نویسنده‌یِ این روایت ـ از واژه‌یِ «همانندی»، سخنْ‌گرشه به یکپارچگیِ دین و دُعایِ اَهونْوَر دارد؛ ولی از واژه‌یِ «همانندترین» سخنْ‌گرشه به مطلقِ یکپارچگی و مطلقِ جدانشوندگیِ آن دو دارد؛ دین و دُعایِ اَهونْوَر، مو و سر نیستند که بتوان به آسانی آن دو را از یکدیگر جدا کرد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

کردهٔ بیست و ششم

پرسشِ شانزدهُم

<دینْ‌آموز>* پرسید که:

<دین می‌گوید>* دوریِ مُردارِ مردم و سگ از چیزِ مطهّر <می‌باید>* سی گام باشد؛ ولی <دوریِ>* زنِ دَشتان (=حائضه) از چیزِ مطهّر می‌باید پانزده گام باشد: <این، گواهِ>* ریمنیِ بیش‌ترِ مُردارِ مردم و سگ از زنِ دَشتان است؛ <از برخیِ آموزه‌هایِ دین>* اینگونه پیدا ست: افزون بر سی گام، در دَم، با چشم‌زخمِ (pad-wēnišn-zanišnīh) زنِ دَشتان بر چیزِ مطهّر، ریمنیِ زنِ دَشتان از مردارِ مردم و سگ بیش‌تر می‌شود؛ چراییِ این در چی ست؟

پاسخ:

ریمنیِ (=نجاستِ) مردارِ مردم و سگ از ریمنیِ زنِ دَشتان بیش‌تر(؟) است؛ <و این در آموزهٔ دین>* پیدا ست.

<ولی>* چراییِ افزون بر سی گام <ریمن‌تر بودنِ>* زنِ دَشتان <از مردارِ مردم و سگ>* به نسبتِ چیزِ مطهّر را، می‌باید در چشم‌زخمِ زنِ دَشتان <دانست>*؛ که آن <خود>*، برخاسته از تازشِ اهریمنانهٔ <دیوِ>* نَسوش ــ که به سرشت گزندرسان است ــ بر <نگاهِ>* زنِ دَشتان (=حائضه) می‌باشد.

از افتادنِ چشمِ <شورِ>* نَسوش‌آلودهٔ آن زن<ِ دشتان>*، بر چیزِ مطهّر، <در دَم>*، دیدازشی برایِ ناکارآمدکردنِ <پاکیِ>* چیزِ مطهّر <بسنده>* است.

<به مَثَل> این همچون بادِ مخالفی <ست که>* از آفریده‌ها <سرمی‌زند>*: گندناکیِ از یکْ مادهٔ ناچیز <ِ آینده، از دوردست>* سخت‌تر بینی را متأثر می‌کند (bē-ayāftan) تا بادِ مخالفی <که از>* کون سرمی‌زند؛ که آن نیز <از آن مادهٔ گندیده در دوردست>* گندناکیِ بیش‌تر دارد <ولی کم‌تر بینی را می‌آزارد>*.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۲۷. دربارهٔ بافتِ[1] زمان، و دربارهٔ چبَودیِ <آن> بافت؛ و دربارهٔ کسی که زمان را با آن بافت رشته است، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

همانا <رشته‌هایِ>* بافتِ زمان، نیکی و بدی اَند.

نیکی، سْپَنْدازْمینُوانه است و برایستانده بر گوهرِ خود است.

بدی، زَدازْمینُوانه است و دروسیده (pad-rasišn) از گوهرِ برونی است.

شمارگانِ بُنْ‌پاره‌هایِ[2] برسازندهٔ آناتِ (rang-zaman) نیکی و بدی که زمان با آن‌ها وَرزیده شده است هشت اند: ۱. <بافتِ>* سْپَنْدارانه، ۲. <بافتِ>* زَدارانه؛ و <آنچه که>* از اینان سرچشمه می‌گیرد: ۳. <بُنْ‌پارهٔ>* وایی (wāyīg / فضایی)، ۴. <بُنْ‌پارهٔ>* وَرْزِنی (=کامْ‌پرستی)، ۵. <بُنْ‌پارهٔ>* نیکْ‌اختری، ۶. <بُنْ‌پارهٔ>* بداختری، ۷. <بُنْ‌پارهٔ>* نیکْ‌بختی و ۸. <بُنْ‌پارهٔ>* بدبختی است.

۱. برشمارشِ بُنْ‌ماده‌هایِ سْپَنْدارانه <و هم‌تخمه‌هایِ‌شان>*:

(الف) <دستگاهِ دینْ‌یاری>، (ب) آگاهی‌هایِ دینی، (ج) نژادگی، (د) راستی و (ه) مهرورزی.

آنچه با اینان هم‌تخمه است:

رادمردی و آیینْ‌داریِ استوار بر حقیقتِ دینِ بهی است.

۲. برشمارشِ بُنْ‌ماده‌هایِ زَدارانه <و هم‌تخمه‌هایِ‌شان>*:

(الف) <جداییِ دین از>* سیاست (=sāstārīh)، که هستیزندهٔ دستگاهِ دینْ‌یاری (=āsrōnīh) است، و (ب) بددینی و (ج) نانژادگی و (د) کیکْ‌آیینی و (ه) کَرَپانْ‌آیینی و (و) دروغْ‌زنی و (ز) ناسپاسی.

آنچه که هم‌تخمهٔ اینان است:

<زُفتی> و هر آن <بدیِ> که همپیوستهٔ آشوبْ‌کاری است.

۳. برشمارشِ بُنْ‌ماده‌هایِ وایی[3] <و هم‌تخمه‌هایِ‌شان>*:

(الف) اَرتشتاری (=دستگاهِ جنگ)، <که>* یاورِ دستگاهِ دینْ‌یاری است و (ب) دلیری و (ج) اروندی و (د) شهریاری و (ه) داد.

و آنچه که هم‌تخمه‌هایِ اینان است:

هنرهایِ اخلاقی است و آیینْ‌سالاریِ استوار بر شهریاری < ایرانی >*.

۴. برشمارشِ بُنْ‌ماده‌هایِ کامهْ‌پرستی (waranīg) <و آنچه که با آن همْ‌تخمه است >*:

(الف) خوددوستیِ آشموغانه، که همزادِ دروغینِ دستگاهِ دینْ‌یاری و هواخواهِ <جدایيِ دین از >* سیاست است و، (ب) بدآموزي و (ج) بددینی.

و آنچه که همْ‌تخمه‌يِ اینان است: آهوانِ اخلاقی و هرآنچه که به آشفته‌کاری همپیوسته است.

۵. برشمارشِ <بُنْ‌ماده‌يِ > نیک‌اختری <و همْ‌تخمه‌هایش >*:

کشاورزی که آبادکننده‌يِ جهان است.

و آنچه که با آن همْ‌تخمه است:

بنیادشده بر رادمردیِ پیمانه‌دار و پیمانه به اندازه نگه‌دار و دارنده‌يِ خردِ گزینشگر است؛ که با آن، [یاورانِ](؟) آرتشتاری و دستگاهِ دینْ‌یاری در افزایش اند.

۶. برشمارشِ <بُنْ‌ماده‌هایِ >* بداختری:

(الف) دزدی و (ب) چپاولِ زُفت‌منشانه است که در کارِ به زُفتی کشاندنِ کِشتْ‌ورزانِ جهان اند؛ و از راهِ زُفتی (=خسّت=pēnīh) در کارِ رواجِ زُفتی و ویرانیْ‌خواهی و کردارِ نابخردانه و، پتیاره بر جانِ آبادانيِ جهان انداختن است.

از راهِ زُفتی است که دارایی < مردمان >* به تباهی کشیده می‌شود و آفریده‌ها<يِ نیکِ اورمزد >* نابود می‌شوند.

و آنچه با اینان همْ‌تخمه است:

<غارت است و چپاول و خرمنْ‌سوزی، که >* پتیاره‌هايِ کشاورزی اند.

۷. برشمارشِ <بُنْ‌ماده‌يِ >* نیک‌بختی <و آنچه با آن همْ‌تخمه است >*:

افزارپردازی (hu-tuxšīh/افزارسازی) است <که> زیربنایِ <رونقِ >* سه پیشه <يِ دیگر >* می‌باشد.

با کمکِ افزارپردازیِ نیکو است که اندیشه‌يِ نیک و گفتارِ نیک و کردارِ نیک و پارسایی روان <پابرجا ست >*

۸. برشمارشِ <بُنْ‌ماده‌ي >* بدبختی:

سازوپردازيِ بد (=پردازشِ سازینه‌هایِ اهریمنی و زیانمند) است، که به سبب آن، بداندیشی و هرزه‌درایی و هرزه‌کاری و تباهی روان <سربرمی‌زند >* ـ همان پتیاره‌های سه پیشه <ی

دیگر<*.

این <بُنْ‌پاره>هایی که برشمردیم، هر یک بر بنیادِ سرچشمه‌ي خویش (xwēš-bun)، آني که در <پایه‌يِ> فراتر است، در آني که در <پایه‌يِ>* فروتر است حلول می‌کند (rasišnīh)؛ <بدین سامان>*:

<بنیادِ>* نکویی:

<پله‌پله، مرتبه‌يِ>* بِپَنداری در <مرتبه‌يِ>* وابی <حلول می‌کند>*، و <مرتبه‌يِ>* وابی در نیک‌اختری، نیک‌اختری در نیک‌بختی.

<بنیادِ>* بدی:

<پله‌پله، مرتبه‌يِ>* زَداری در(۴) <مرتبه‌يِ> کامه‌پرستی، و <مرتبه‌يِ کامه‌پرستی> در بداختری، و بداختری در بدبختی <حلول می‌کند>*.

و به سببِ این <روندِ حلول و هبوط>* هر آن نزادگی و نکویی و آنچه ویژه‌يِ او ست، <بر نزادگی و نکویی>* چیره می‌گردد؛ و <نیز هر آن> بديِ ستمْ‌کامانه <بر گوهرِ پذیرنده‌يِ ستم>* چیره می‌شود. این <چیرگيِ نکویی و بديِ مینَوی>* در جهانِ مادی گسترانیده می‌گردد؛ و از راهِ این چیرگی، در تکْ‌تکِ افراد نیز، نکویی <ِ مینَوی>* از راهِ نیک چیره می‌گردد و بديِ ستمْ‌کامانه <يِ مینَوی>* به میانجيِ بد، هم در زمانه و هم در مردم به پیکرینگی می‌رسد.

و نیرویي که از آنِ <لایه‌يِ>* زیرین است به درستی، به نیرویي که از آنِ <لایه‌يِ>* زبرین است درمی‌پیوندد.

چونان کرد-و-کارِ مردمان که از راهِ نیایش‌هايِ نیکو، به نیرويِ یزدانی، و از راهِ نیایش‌هايِ بد به نیرويِ دیوانی درپیوسته می‌گردد؛ <این است>* رازْآشکاريِ دین.

****

دادارْاورمزد (؟؟)(۵) است که زمان را با بُنْ‌پاره‌ها <يِ ستیهنده>* (؟) زَریده است؛ <نخست>* با <بافتِ>* نکویی، از بهرِ (čim) آنکه آفریده‌هایَش، بگونه‌ايِ گوهرین، لبالب از نکویی شوند، تا با <نیرويِ>* نکویی سرکوبْ‌کننده‌يِ هر آن بديِ اهریمنانه، که برخاسته از بُنِ بدی ست، شوند.

<دودیگر>* با <بافتِ>* بدی، از بهرِ آنکه بديِ اهریمنانه‌يِ فرارسیده از <ساحتِ>* برون، در <ترازش>* آفریده‌ها آشفتگی پدید آرد، تا آفریده‌ها از یکپارچگيِ قوا سر به ناپایداری گذارند.

<و کشمکشِ این دو نیرویِ ستیهنده>* در همه‌یِ زمان‌ها از آغازِ آفرینش تا زمانِ نوسازیِ جهان <برنهاده شده است>*.

<درگیری>* میانِ نیروهایِ ویرانکننده و ترازکننده، میانِ نیروهایِ برانگیزشی و نیروهایِ پایدارکننده است که همه‌یِ آفریده‌ها را به فرشگرد (=نوسازیِ جهان) درمی‌پیوندانند؛ هر زمان که زورآوریِ نکویی <بر نیرویِ بدی>* در هر زمانی <چیره گردد>*، آنگاه است که بدی‌ها به پس رانده می‌شوند.

هنگامی که در زمانه، بُنْ‌پاره‌هایِ بدی، <در شمار>*، افزون شوند، هر آنچه نیز از آنِ بدی ست بر نیکی در همان زمان فزونی خواهد گرفت (؟) (*frāhthistan)

<هر چند>* در گذرانِ زمانِ دراز، <بدی>* سرتاسر به نابودی کشیده خواهد شد.(۶)

<پس از آن>* است که زمانِ نوسازیِ جهان، آنهم به سببِ زورآوریِ نکویی، فراخواهد رسید و بدیِ اهریمنانه اندر گذرِ زمان‌ها و اعصار سر-تا-پا به نابودی کشیده می‌شود؛ آن زمان است که فرشگرد از راهِ <پیروزیِ فرآراسته‌یِ>* نیکیْ به استواریِ ویژه و نابِ خود (abēzag-ēstišnīh) دست می‌یابد؛ و به سببِ این <پیروزیِ پایانی>*، ژَدارمینو نیست-و-نابود می‌شود؛ آفریدگان، پیروزی <بر بدی>* را در آغوش می‌کشند؛ تنِ پسین و بی‌مرگی و خوش‌بختیْ، همه‌یِ دام و دَهِشِ نیکو را دربرمی‌گیرد؛ آن زمان است که با فرزانشِ اندازه‌شناسانه‌یِ جهان‌آفرینْ کام و نیرو <بهره‌یِ همگان می‌شود>*.

یادداشت‌ها

۱-واژه‌یِ «بافت» را در ترجمه‌یِ واژه‌یِ rang از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم؛ و برابرِ نیاز، گاه به «بُنْ‌پاره‌هایِ برسازنده» نیز ترجمه کرده‌ایم. به گمانِ ما، نگریسته‌یِ نویسنده‌یِ این روایت (کرده‌یِ ۲۷) از کاربردِ این واژه، همانی است که حکمایِ پیشین به آن «عناصرِ مُقوّمه و مُشکّله» (=بُنْ‌پاره‌هایِ برسازنده) گفته‌اند؛ فراروندِ سخن نیز در راستداشتِ دریافت و ترجمه‌یِ ما می‌باشد. و نیز نویسندگانِ دینْ‌کرد در چند روایتِ دیگر، واژه‌یِ rang را در معنایِ «بُنْ‌پاره‌هایِ برسازنده» به‌کار بُرده‌اند؛ نمونه را:

_ DK.III.ch.405.sen 1 = MD (387.19): hād! rang ī 'mardōm dānāgīh ud wēnāgīh' ēn-iz čahār...

۲-نظرگاهِ نویسنده این است که، زمان، در جایگاهِ چیستیِ بی‌آغاز و انجام، دارایِ بافتی

درونی است: بافتِ سپندارانه (=نکویی) و بافتِ زَدارانه (=بدی).

نکویی و بدی، خود، زیرمجموعه‌هایی دارند و هرکدام از سه پاره برساخته شده‌اند. بُنْ‌پاره‌هایِ نکویی اینان اند: ۱.وایی (=فضایی)، ۲.نیکْ‌اختری، ۳.نیک‌بختی. بُنْ‌پاره‌هایِ بدی اینان اند: ۱.وَرَنی (=کامه‌پرستی)، ۲.بداختری، ۳.بدبختی.

هرکدام از این بُنْ‌پاره‌ها خود نیز ساخته‌شده از زیرْماده‌هایی‌اند.

پس از این، نویسنده‌یِ این روایت، بُنْ‌ماده‌هایِ بُنْ‌پاره‌هایِ سپندارانه و زَدارانه‌یِ بافتِ زمان را یک-به-یک، به سانِ گُزیده، شرح می‌دهد. نیز نگاه کنید به همین کتاب، بخشِ آوانویسی، کرده‌یِ ۲۷، پیچازه‌یِ آموزه‌هایِ کرده‌یِ ۲۷.

۳-فره‌وشی، فرهنگ زبان پهلوی): (vāy) .... جو،هوا، ایزد هوا، بخت.

-همان): (vāy ī weh)......... .... نگهبانِ‌لشکریان و جنگجویان و روانِ پارسایان.

۴-پژوهنده‌یِ نکته‌شناسِ رازْپژوه، در این آموزه‌یِ گرانپایه (کرده‌ی ۲۷)، به خوبی در می‌یابد که جهانِ بَرین (عالمِ علوی)، چگونه نسخه و دومینه‌یِ خود را در جهانِ زیرین (عالمِ خاکی و سُفلی) بَرمی‌پراکند و درمی‌گستراند؛ بگونه‌ای که جهانِ زیرین، خَلشْگاه و جایگاهِ حلولِ جهانِ زَبَرین است؛ و همه‌یِ این رونَدِ حلول و هبوط تنها در دیالکتیکِ ناکرانمندی و کرانمندیِ زمان شدنی ست. پلوتینوس (=فلوطینِ اسکندرانی)، در بحث از حلولِ روح در تنِ خاکی، روح را دوشادوشِ تن اسیرِ حرکتِ زمان می‌داند؛ و بر این باور است که آزادیِ روح، در همین زمانِ متحرکِ کرانمند، شدنی ست.

۵-چنین می‌نماید که حق با زینر (Zaehner) است که مدعی است:این روایتِ زُروانی (کرده‌یِ ۲۷) به دستِ مزدائیان دستکاری شده است؛ پُر بی‌راه نیست که در این بندِ خاص، جایِ دو واژه‌یِ zurwān و dādār-ohrmazd را جا-به-جا کرده باشند؛ بسنجید با آنچه در پی می‌آید.

۶-این معنی را امروزه می‌توان ذیلِ بحثِ «دیالکتیکِ طولی (longtitudinal dialectic) و دیالکتیکِ عَرَضی (transversal dialectic) عالَم» رده‌بندی کرد: به بیانِ روشن‌تر، در ستیزشِ جهانی میانِ نیروگانِ بدی و نیکی، بدی، در بُرش‌هایی عَرَضی از زمان، بسا بر نیکی چیرگی یابد؛ ولی پیروزیِ آزگار و فرساخته، آنهم در درازایِ زمان، از آنِ نیروگانِ نکویی است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۲۸. دربارهٔ بُن‌پاره‌هایِ خودی و بیگانه‌یِ ایرانْ‌شهر، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا بُن‌پاره‌هایِ (rang) خودیِ ایرانْ‌شهر، نژادگی و داد و <کهنْ>آیینِ دینِ مزدایی‌اند؛ و بُن‌پاره‌هایِ بیگانه <یِ ایرانْ‌شهر>*، به اندازه‌یِ همه‌یِ (čand) انواعِ خوی‌ها و کیش‌ها و آیین‌هایِ انیرانی است، که پتیاره‌یِ نیکْ‌آیینِ دینِ مزدایی ایرانی می‌باشند.

هرگاه ایرانْ‌شهر بُن‌پاره‌هایِ خود را دارا باشد ـــ که اینان اند: دادِ آریایی و <کهنْ>آیینِ دینِ مزدایی ـــ میهماندارِ مینُویِ نیک است؛ و هر آنچه از آنِ <مینُویِ>* بد است از آن جا فرارانده خواهد شد؛ ایرانْ‌شهر آراسته و ویراسته و پیراسته و پاک و زیبای و خوشْ‌بوی و لبالب از شادمانی می‌شود؛ درست بمانندِ اندامی که از راهِ همه‌گونه خورشِ <نیکویِ>* سامان‌دهنده‌یِ اعتدال، به سلامت <پایدار>* رسیده باشد.

هر گاه بُن‌پاره‌هایِ بیگانه <فرمان رانند،>* ـــ که اینان اند: همه‌یِ سَرده‌هایِ (=انواعِ) خویِ انیرانی و <بد>آیینی و کیشِ زُدار <مینو ـــ ایرانْ‌شهر>* میهماندارِ مینُویِ بد است؛ و هر آنچه از آنِ <مینُویِ>* نیک است از آن جا تَرارانده خواهد شد؛ ایرانْ‌شهر، آسیبْ‌دیده و آشفته‌کار و بدبخت و ریمن و گندناک و زشت و آکنده از رنج می‌شود؛ درست بمانندِ اندامی (čiyōn tan) که از راهِ همه‌گونه خورش، سخت نابسامان از گزافه‌خواری یا کمْ‌بود (=افراط و تفریط)، به <همه‌گونه>* بیماری دچار آمده‌است.

۲۹. دربارهٔ‌یِ بُن‌پاره‌هایِ سازگار با سرزمین‌هایِ برونْ<مرزیِ>* ایرانْ‌شهر، برابرِ آموزهٔ‌یِ دینِ بهی.

در موضوعِ (ō-iz) بوم‌-و-بر، <به‌مَثَل>*، اندامی که سَرِش ایرانْ‌شهر است، داد-و-دینِ سازگار <با آن اندام>* بیش از هر چیز داد-و-دین <سازگار>* با سرِ ایرانْ‌شهر می‌باشد.(۱) — به سببِ باهم‌آییِ همان داد-و-دینِ <دمساز>* است که نکویی و سود نیز سر به افزایندگی می‌گذارد.

درست به همان گونه که از داد-و-دینِ <دمساز با>* ایران، زورمندی در شهریاریِ ایرانْ‌شهر سربرآورد، به همان گونه نیز بر ایشان رستگاریِ سترگ و فراخی و رایِمَندیِ (=اِداره‌یِ) اساسْ‌مند (rāyēnišn fragān) و هر آن سودی که به این‌ها درپیوسته است گسترده شد (mad-ēstēd) — به مانندِ شهریاریِ آن ایرانیانی که شهریاری‌شان بر هفت کشور و نیز بر خُوَنیرَس از خودِ ایرانیان بود: از هوشنگ و طهمورث و جم و فریدون <گرفته>* تا دیگرِ نژادگانی از این شهریاران.

و نیز دربارهٔ‌یِ دیگرِ شهریارانِ ایران:

ـ هر گاه که ایشان دادگستریِ <ویژه‌یِ نژادگان>* را پذیرا شدند و به نکویی کشورداری کردند [یا نیز: پادشاهِ درستکار داشتند]، و از <دسته‌یِ>* پادشاهانی که پُشت بر ستمْ‌کامگی دارند و بربسته‌یِ فریب و نبرد و کشت-و-کشتار و چپاوُل اند نبودند (nē..........bud-hēnd)، بلکه بی‌کُشت-و-کشتار و با دادگستریِ فرآراسته بر آنان <فرمان می‌راندند، ایرانیان>*، همه چیزشان رو به فزونی بود. —

برابرِ <آموزه‌هایِ>* دین (ud az dēn ....paydāg):

<رونقِ>* آن بوم-و-بری در گسترش بود که درست همانجا نیز زور و شگفتیِ فرّه‌یِ دینِ مزدایی رو به گسترش بود؛ تازشِ اهریمن نیز از آنان بازْداشته می‌شد (bē-barīhēnd)، و هر آن سود و رامش <گیتی>*شان برقرار بود.

اما دربارهٔ‌یِ آن سرزمینی‌هایی <برونْ‌مرزی>* که آنان در برابرِ آن‌کیشِ شکست خورده‌اند، و از آن شکست <کشورداریِ آنان>* فروپاشیده است: واژگونیِ <اساسِ کارِ>* آنان را نیز می‌توان

به چشم دید؛ چونان: به پس رانده شدنِ (bē-burd) کیشِ عیسی از رُم <کوچک>*؛ و آنِ موسی از خزران؛ و آنِ مانی از ترکستان.

<آن کیش>*، دلیری و چیرگیِ پیش از این را از آنان برگرفت (bē-burd) و آنان به دستِ جنبُری‌ها (hēmyarān) سر به شوربختی و فرولغزی گذاردند و اندر افکنده شدند (andar.......abgand).

<بدتر آنکه>* دینِ مانی از سویِ فرزانگانِ رُم نیز وازده شد.(۲)

یادداشت‌ها

۱-هر کالبدِ اندامین، می‌باید دارایِ سر و بدنِ دَمساز و سازگار و همداستان باشد. اگر ایرانْشهر را سر بیانگاریم، تنِ آن می‌باید داد-و-دینِ دَمساز با آن سر باشد: داد-و-دینِ مزدایی همچون تنیِ ست که با سرِ ایرانْشهر در توازی و سازگاریِ آزگار است.

نویسنده‌یِ این روایت (کرده‌ی ۲۹) با همین سنجه، به نواحیِ برونْمرزیِ ایرانْشهر نیز نظر می‌افکند؛ درباره‌یِ دینِ عیسی و موسی و مانی نیز این گونه است: درست در همان نواحی‌ایِ که دینِ عیسی و موسی و مانی از «آن کیش» شکست خورده‌اند، داد-و-آیینی ناهمداستان با تاریخ و فرهنگِ آن نواحی چیرگی یافته است؛ این، نه تنها مایه‌یِ شکوفایی نشده است، که، سرتاسر به فروپاشیِ همه‌چیزِ آن سرزمین‌ها و آن بوم-و-بر انجامیده است؛ برایِ نمونه: شکستِ امپراطوریِ رومِ کوچک؛ یهودیانِ بوم-و-برِ خزران و مانیاییانِ بوم-و-برِ ترکستان.

۲-آگوستینِ بِپَنْدْ (قدیس آگوستین) در «خَستو نامه»یِ خود (=کتابِ اعترافات)، نمونه‌هایی طُرفه و خواندنی از پس‌زَنِشِ آیینِ مانی به‌دستِ خود و تنیِ چند از فرزانگانِ روم را برایِ ما به یادگار گذاشته است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۳۰. دربـارهٔیِ انـواعِ فـراتـری و فـروتری <مردان>*، بر اساسِ داشتن <یا نداشتنِ دو گونه>* امتیاز، برابرِ آموزهٔیِ دینِ بهی.

به سانِ فراگیر، انواعِ فراتری و فروتریِ <مردان>* بر بنیادِ داشتن <یا نداشتنِ دو گونه>* امتیاز[۱] (bahr-dāšnīh)، این‌ها ست:

نخست، سالخوردهٔیِ آراسته به <انواعِ>* هنر است؛ و <یک گامه>* فروتر از او، دودیگر، جوانِ آراسته به هنر است.

رویِ هم رفته، چراییِ فراتریِ سالخوردهٔیِ هنرمند بر جوانِ هنرور در این است که، مردِ سالخورده، همراهِ با آراستگیِ به <انواعِ>* هنر، آزموده و استوار بر آزموده‌هایِ خود است؛ و از راهِ آزمودگی‌هایَش چه بسیار بدی‌ها را که سرکوب کرده‌است. ولی دربارهٔیِ جوان <باید گفت>* به همراهِ آراستگی‌اَش به <انواعِ>* هنر، هنوز به آن فرساختگیِ هنرورانه که لازمهٔیِ ادبِ مِهتری ست (dād mehīh)، نرسیده است.

سدیگر، <یک گامه>* فروتر از آن دو، جوانِ بی‌هنر است.

و فروتر از <همهٔیِ>* اینان و واپسین‌ترینِ‌شان، آن بی‌هنرِ رَخت به سالخوردگی کشیده است.

چراییِ فراتریِ جوانِ بی‌هنر بر سالخوردهٔیِ تُهی از هنر، به سانِ فراگیر، در آن امیدواری‌ای ست که جوانِ بی‌هنر برایِ رسیدن به فرجامِ <آزمودهٔ>* هنری دارد؛ که <در پایانِ راه>* او را پرتوان با آموخته‌ها <و آزموده‌ها>یَش می‌کند.

یادداشت‌ها

۱- در این روایت (=کردهٔی ۳۰)، کارآزمودگی و کاردانی یک امتیاز است، سالخوردگی و کمْ‌سالی نیز هر کدام یک امتیاز: نویسنده، بر بنیادِ داشتن یا نداشتنِ هر یکی از این دو گونه امتیازها، مردان را دستهْ‌بندی می‌کند.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۳۱. دربارهٔ آن کسان که کوشا در نکویی‌اند و <همیشه>* خرسند، و، آن کسان که به بدی می‌کوشند و <همیشه>* ناخرسندند، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

همانا آن کس که به داد، کوشنده است و کوشاییِ او رو سویِ کارهایِ واجب (a-wizīrišnīg xīr) دارد، چه به خواستش برسد چه نرسد، <تن>* به سپاس و شادکامی می‌سپارد؛ از کوشاییِ خود در نیکی راضی است.

و آن کس که کوشندگیِ او رو سویِ کارهایِ غیرِ واجب دارد (wizīrišnīg-xīr)، چه به آن برسد چه به آن نرسد، <همیشه>* گلایه‌مند و نالان است؛ کوشنده در بدی است و هیچگاه قانع نمی‌شود.

<تعریفِ>* کارِ واجب <این است>*: به اندازه، تن و جان را پاس داشتن و به نیکی زیناوند (= مجهز) شدن؛

<تعریفِ>* کارِ غیرِ واجب <این است>*: هر آنچه که ازایِ آن برابر با بدی باشد.

<کارِ واجب>* رستگاریِ روان است و آن، هر آن کارِ شایسته (= کرفه / ثواب) است.

کارِ غیرِ واجب، <در برگیرنده‌یِ>* همه‌یِ گناهان است.

۳۲ (الف). دربارهٔ پشتیبانی، و پشتیبانی برگرفتنِ <ایزدان>*، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

همانا پشتیبانیِ ایزدان، فراگسترانه و ویژِستانه (=کلاً و جزئاً)، هر آن گناهْپرهیزی و کرفه‌کاری را <دربر می‌گیرد>*، و <کرداریِ> ویژهٔ یزدان است؛[۱] <و این>* یعنی: <پشتیبانیِ>* نکو از نکویی.

و پشتیبانی برگرفتنِ <ایزدان>، هرآن گناهْگروی و ناپشیمانی از گناه و دشمنی با کرفه‌کاری را <دربر می‌گیرد؛ و پشتیبانی از گناه، بسی> دور است از اینکه <خواستیِ>* ویژهٔ ایزدان باشد.

اکنون (=در جهانِ مادیِ کنونی)، خِرَدپسندانه آن است که نیکان در امید و بَدان در بیم باشند؛ هر چند، در هنگامهٔ آمیختگیِ <با تازشِ اهریمن>* —از بهرِ آن بزرگْدادگریِ که همهٔ آفریده‌ها را امیدوار <به رستگاری>* نگاه می‌دارد— در جهانِ مادی، گاه <دیده می‌شود>* بَدان نیز پشتیبانی می‌شوند و گاه نیز پشتیبانی از نیکان برگرفته می‌شود [یا: در جهانِ مادی برخیِ بَدان پشتیبانی می‌شوند و پشتیبانی از برخیِ نیکان برگرفته می‌شود]؛ ولی این هست که در جهانِ مینُوی آن کس که نیکوْ <رفتار>* است از بهرِ فلاح و نجات[۲] به نیکْانجامی می‌رسد، و آن‌کس که از بَدان است، از بهرِ فرولغزی و نگونساری <در گناه>* به بدفرجامی رسد؛ <و این در آموزه‌هایِ دین>* پیداست.[۳]

یادداشت‌ها

۱-یعنی: ستودگانِ آسمانی (=ایزدان) تنها گناهْپرهیزی و کرفه‌کاریِ زمینیان را پشتیبانی و حمایت می‌کنند نه گناهْورزی و دُوری از کرفه را. پس از این، نویسنده به این پرسش می‌پردازد که چرا گاه بنظر می‌آید بَدان و بدی پشتیبانی می‌شوند و نیکان به حالِ خود رها کرده می‌شوند؟ آنگاه برابرِ آموزه‌هایِ دینِ بهی می‌کوشد این اِشکال را پاسخ دهد.

برایِ پی‌گیریِ دیرْپایی، دیرْمانی، ماندگاری و بقاءِ این مینُویِ اندیشگانی (=ideal) نزدِ ایرانیان نیز نگاه کنید به: میبدی، رشیدالدین، کشف‌الاسرار، ج ۱، ص ۱۶۱: «پیر طریقت گفت:

«الهی! تو دوستان را به خصمان می‌نمایی؟ درویشان را به غم و اندُهان می‌دهی؟ بیمار کنی و خود بیمارستان کنی؟ درمانده کنی و خود درمان کنی؟ از خاکْ آدم کنی و با وی چندان احسان کنی؛ سعادتَش بر سرِ دیوان کنی و به فردوس او را میهمان کنی؛ مجلسَش روضه‌یِ رضوان کنی؛ تا خوردنِ گندم با وی پیمان کنی و خوردنِ آن در علمِ غیب پنهان کنی؛ آنگه او را به زندان کنی و سال‌ها گریان کنی؟ جباری تو کارِ جباران کنی؟ خداوندی کارِ خداوندان کنی؟ تو عتاب و جنگ همه با دوستان کنی؟»

و نیز همان: ج ۸، ص ۳۰.

و نیز نگاه کنید به: دادستانْ‌دینیک، پرسشِ پنجُم. بُنْ‌نوشتِ پهلوی برابر است با:

ـدادستان، ک۳۵، fol. 110 r. 8.

ـکه در آنجا این پرسشِ کلامی دوباره از سویِ نویسنده‌یِ دادستانْ‌دینیک به میان نهاده می‌شود.

۲-فلاح و نجات را برابرِ bōzišn-burzišn آورده‌ایم: چنین می‌نماید نگریسته‌یِ نویسنده، فلاح و نجاتی است که پی‌آمدِ دوری‌گزیدن از گناه است.

۳-برابرِ ساختمانِ گفتاریِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، پس از این عبارت، می‌باید شاهدِ خُرده‌سنجی‌هایِ نویسنده بر دسته‌ای از کیشْ‌داران باشیم و این روایت با سخنواره‌ایِ تکراری در این کتاب مانندِ:

...a-dādestānīh abar-š guft-bawēd, yazdīh aziš bē guft-bawēd.

پایان پذیرد؛ ولی چنین نیست و مطلبیِ بی‌ربط با آموزه‌هایِ بالا، آن هم از میانه، آغاز می‌گردد که به گمانِ ما، بخشیِ پایانی از روایتِ دیگری بوده است. ما (گزارشگرِ کنونی)، بخشِ پایانیِ این روایت را ۳۲(ب) نامگذاری کرده‌ایم (م).

۳۲(ب). <دربارهٔ سودی که از راستْ‌گفتاری برمی‌خیزد و ستایشی که بر آن مترتب است؛ و دربارهٔ زیانی که از دروغ‌گویی سرمیزند و نکوهشی که بر آن مترتب است، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.>*

<.......... .. ..>[۱]

و اما <بر گردنِ>* راستْ‌گفتار است که <در آغازِ کارها>* بگوید «اگر خدا خواهد» (=انشاءا... / tā hamē)؛[۲] مگر آنکه بداند با گفتنِ این <دعا>*، گزند و زیانیِ بزرگ بر پارسایان درمی‌رسد.

و بر گردنِ دروغْ‌گو است که هرگز <دعایِ>* «اگر خدا خواهد» (=انشاءا...) را بر زبان نراند، مگر آنکه بداند با گفتنِ این <دعا>*، رستگاریِ و سودیِ بزرگ فراچنگِ پارسایان خواهد آمد؛ و این اندرزِ دینِ بهی ست.

<— ولی اگر راستْ‌گفتاریِ راستْ‌گفتار —چه ناآگانه و چه آگاهانه— رَه به زیانِ پارسایان بَرَد، به یوبهٔ آن راستْ‌گفتاری نباید بر او خُرده گرفت (padiš a-bun dāšt) بلکه از بهرِ راستْ‌گفتاری‌اش می‌باید که ستوده شود.

ولی اگر دروغِ دروغْ‌گو —چه ناآگاهانه و چه آگاهانه— به سودِ پارسایان بیانجامد، نباید سپاس‌گویِ او بود و از بهرِ آن دروغْ‌گویی نمی‌باید ستوده شود.

یادداشت‌ها

۱- به گمانِ ما، جُستاری که درپی می‌آید پایان‌هایِ روایتیِ آسیب‌دیده است که سرنامهٔ فرضیِ آن می‌باید سخنواره‌ای همانندِ این باشد:

<abar sūd ī az rāst-guftārīh ud stāyišnīh ī padiš, zyān ī az drō-guftārīh ud a-stāyišnīh ī aziš, az nigēz ī weh-dēn>*.

۲- «اگر خدا خواهد» را، به شیوهٔ باهمشماری (=قیاساً)، برابرِ tā hamē آورده‌ایم؛ و معناییِ نزدیک به انشاءا... را از آن مراد کرده‌ایم؛ بسنجید با سخنِ مولانا:

«گر خدا خواهد» نگفتند از بَطَر   پس خدا بنمودشان عجزِ بشر.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۳۳. دربارهٔ آن کس که روی برمی‌تابد از گناه و روی می‌کند به ثواب، و آن کس که روی برمی‌تابد از ثواب و روی می‌کند به گناه، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

آن کس که <ایزدِ>* بهمن جای‌گرفته در <قوهٔ>* آخوِ (axw / اندیشگی) او باشد، قوهٔ اندیشگیِ (axw) او بر کام او فرماندهی خواهد داشت؛

<مینویِ>* آشتی، جای‌گرفته و نشسته در منِشِ او ست؛

مینویِ راستی (=ایدهٔ راستی)،(۱) ماندگارِ گفتارِ او ست؛

<مینویِ>* خِرَد، دستوردِ کردارِ او ست: <چنین کسی>* روی برگرفته از گناه و گراینده به ثواب است.

آن کس که <دیوِ>* اَکومَن جای‌گرفته در <قوهٔ>* اندیشگیِ (آخُو / axw) او باشد، شکنج و شهوت فرماندهِ کامِ او ست؛

و <مینویِ>* خشم جای‌گرفته و نشسته در منشِ او ست؛

و مینویِ دروغ (=ایدهٔ دروغ) فرماندهِ گفتارِ او ست؛

و خودْدوستی دستوردِ کردارِ او ست: <چنین کسی>* روی برگرفته از ثواب و گراینده به گناه است.

یادداشت‌ها

۱-واژهٔ آیدُوس (=εἰδοσ) یونانی، به کژی، «مُثُل» ترجمه شده است؛ افلاطون‌شناسانِ ایرانی ترجیح داده‌اند که از درگیری با این واژهٔ بس‌زورمندِ فلسفی بپرهیزند و در ترجمه‌های خود «ایده» را بکار گرفته‌اند؛ ولی ما (گزارشگرِ کنونی) به پیروی از ادیب‌سلطانی هیچ برابرِ درستی جز واژهٔ «مینو» و «مینو دیسه» برای آن نمی‌شناسیم. در این روایت نیز، واژهٔ «مینو» به درستی، به همان معنای εἰδοσ در فرزانشِ یونانی به کار رفته است؛ در ترجمهٔ روایت‌های دین‌کرد، هر گاه «مینوی اندیشگانی» بکار برده‌ایم همان معنای افلاطونی «ایده‌های ذهنی» را فرادیدِ خود داشته‌ایم. نیز نگاه کنید به: هومن، محمود، تاریخ فلسفه، جلدِ نخست.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۳۴. دربارهِ‌یِ آنچه به کامِ ایزدان است و آن «دینِ بهی» ست، و آنچه به کامِ دیوان است و آن «بددینی» است، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا آیینِ دینِ بهی، اندازشِ پسند < آدمی >* با <خواستِ>* ایزد [یا: قانون][(۱)] است؛ و <اندازشِ پسندِ آدمی با خواستِ ایزد>*، همانی است که در گوهرِ خود نیکوسرشت می‌باشد؛ حتی اگر به سببِ واژگونْ‌کاری‌ایِ بدسرشت <نمایانده شود>*.

ولی آنچه در گوهرِ خود نیکوسرشت است، حتی اگر به سببِ هر واژگونْ‌کاری‌ایِ بدسرشت <نمایانده شود>*، باز هم کاریِ شایسته است و هر کارِ شایسته (kirbag) برابرِ کامِ یزدان است.

و آیینِ بددینی، همانا اندازشِ <خواستِ>* ایزد با پسند < متغیرِ بشری >* ست؛ و اندازشِ خواستِ ایزد با پسند < متغیرِ مردمان >* همان چیزیِ ست که در گوهرِ خود بدسرشت است؛ حتی اگر با هر واژگونْ‌کاری‌ایِ نیکوسرشت <نمایانده شود>*.

آنچه که در گوهرِ خویش بدسرشت است، حتی اگر با هر واژگونْ‌کاری‌ایِ نیکوسرشت <نمایانده شود>* باز هم کاریِ ناشایست (bazag) است؛ و هر کارِ ناشایستی برابرِ کامِ دیوان است.

یادداشت‌ها

۱-واژه‌ای را که «خواستِ ایزد» ترجمه کرده‌ایم، در بسترِ سخنِ پهلوی با نگارشِ ( ) آمده است؛ ما آن را yazd خوانده‌ایم؛ می‌توان dād نیز خواند و «قانون» ترجمه کرد. ولی اگر قرائتِ dād / قانون درست باشد می‌توان نظر داد که نویسنده‌یِ این روایت، سخنْ گوشه به اصالت، گوهرینگی و نخستینگیِ قانونِ ثابتِ دینِ خدایی بر ذوق و پسندِ دگرشونده و متغیّرِ بندگان دارد.

۳۵. درباره‌يِ نخستین آورنده‌يِ دینِ بهی.

از آنجایي که مردمان از <داشتنِ>* دین گریز ندارند، <و از آنجایي که>* جهان‌آفرین از راهِ دین است که <کشور را>* به آبادانی می‌رساند، <و از آنجایي که>* اکنون (=جهانِ مادیِّ کنونی)، زمانه و هنگامه‌يِ آمیختگی <با آلودگیِ اهریمن>* است، خود پیدا ست همواره از بهرِ نو <شَوَندگی>* و بازآمدنِ <نُوی>*، به دین <نو>* نیاز <يِ همیشگی>* ست.

نخستین دین‌پذیرفتار از جهان‌آفرین، کیومرث <بوده است>*، که نیز نخستینِ مردمیان است ـــ همان نخستین گِل‌شاه ـــ(۱) که برابرِ <دادِ>* دین، از بهرِ ساماندهی و ویرایشِ گیهان و پیشروندگیِ آفریدگان، رفتار کرده است.

واپسین دین‌آور، از سويِ جهان‌آفرین، «سوشیانس» است؛ همانی که واپسین سالار و شهریارِ مردم خواهد بود (ī.....bawēd)، که برابرِ خواست و شگفتی‌کاريِ (=معجزه‌يِ) جهان‌آفرین، از بهرِ به فرجام رساندنِ دین [یا: از بهرِ پیروی از فرمان‌هايِ دین] ـــ همانی که کیومرث بر آن کردار بود [یا: برايِ همان <نیت>يِ که در آفرینشِ کیومرث بود] ـــ ویراستارِ جهان به فرساخته‌ترین <شیوه>* خواهد بود، و از راهِ آن سامانش، آفریدگان، سرتاسر، ویژه و انوشه و بهشتی‌کردار خواهند شد؛ و به گونه‌ايِ خِرَدوَرانه (cimīg / خِرَدپسندانه) می‌باید او را مُهرِ آورندگان(۲) و پیامرسانان و فرستادگان و پیغام‌آورانِ دینِ بهی نامید؛ همانی که پس از وی، گیهان بی‌نیاز از فروفرستادنِ دین و پیامبريِ با آن دین است.

<آن دسته از>* کیش‌داران، که، اندر آلوده‌ترین زمانه <يِ تازشِ اهریمن>* و اندر هنگامه‌يِ پوسیده‌ترینِ کنش‌ها(۳) و در بدترین خشکْ <سال>ايِ که سرتاسرِ کشور را درنوردیده است و مردم نزدیک‌ترین خویشاوندی را با <روزگارِ> سیاه دارند و بیش‌ترین بدگمانی‌ها را بر دینِ ایزدی و بر راستینگیِ (=حقیقتِ) جهانِ مینوی دارند، و اندر زمانه‌ای که گیهانیان بیش‌ترین نیاز را به فرارسیدنِ زُداینده‌يِ سیاهی‌ها و روشنگرِ گیهان و <به آن مردِ>* دارايِ برترینْ آگاهی‌ها دارند و <در زمانه‌ايِ که رشته‌يِ>* امیدِ گیهانیان گسسته از آن آگاهی‌ها <يِ خداگونه>* است، <باوريِ بنیادین از>* کیشِ ایشان این است که: «........ ....(۴)

«.. ....»

و از چرابیِ فِرستِش پیغمبران از سویِ ایزد <تنها>* بَدفرجامی (=عاقبت به شری) را آموزش می‌دهند(؟)، <با چنین باوری، چاره‌ای ندارند جُز اینکه>* بگویند: **«ایزد <خود نیز>* این نگرش**(۵) **را فروهِشته است»**، و <کیشِ آنان>* فرامی‌گوید که: **«در جهانِ مادی، برایِ آفریدگان، <هیچ پایانِ>* رستگارانه‌ای نخواهد بود».**

یادداشت‌ها

۱-روانشاد مهرداد بهار، واژه‌یِ gil-šāh را دگرشدِ تاریخیِ واژه‌یِ gar-šāh (=شاهِ کوه و بیابان) می‌داند؛ نگاه کنید به: بهار، جُستاری در فرهنگِ ایران، برگ‌نوشتِ ۸۷؛ و نیز: بهار، پژوهشی در اساطیر، ۱۸۹.

۲-واژه‌یِ مُهر را برابرِ āwišt آورده‌ایم؛ برایِ ما روشن و شناخته نیست که نویسنده‌یِ این روایت (=کرده‌ی ۳۵) از کاربردِ این واژه، خاتَمیّتِ طومارِ پیغمبران را در نظر داشته است یا خاتِمیّتِ آن را.

۳-«پوسیده‌ترینِ کنش‌ها» را برابرِ kunišn pūdagtom آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید که نویسنده معنایی نزدیک به «بی محتواترین و وارونه‌ترینِ اعمال و رفتارها» را فرادیدِ خود داشته است.

۴-مترجمِ کنونی، خود را از ترجمه‌یِ سخنواره‌یِ در نظر –که با نقطهْ‌چین نشان داده شده است– معذور می‌داند؛ خواننده‌یِ پژوهنده می‌تواند به بخشِ آوانویسی (=ch. 35) نگاه کند.

۵-«این نگرش» را برابرِ az nigērišn در بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم؛ به گمانِ ما، نویسنده، سخن‌گوشه به «نگرشی» دارد که پیش از این فراگفته است: آن نگرشی که برابرِ آن، پس از «سوشیانس»، در جایگاهِ واپسین پیام‌آور، جهان می‌باید پاک و ویژه و بهشتی‌کردار گردد و اهریمن سرتاسر زدوده شود.

ـــ ۳۶. دربـــارهٔ‌ي دوري‌گــزيدنِ مــزدائــيان، از دارندگانِ خيم <و خويِ>* ديوپرستي و اَنيران و فريفتاران و آشموغان، برابرِ آموزه‌ي دينِ بهي.

همانا برابرِ آموزه‌ي دينِ <بهي>*، آن کسان که خيم <و خويِ> ريمن (=فاسد) دارند، <اين ريمني، بيش از هر چيز>* در روانِ آنان <جاي دارد>*.

<تا زماني که مردمِ آلوده‌خوي>* زنده‌اند، <ريمنيِ خيم و خويِ آنان>* نيز همراهِ تنِ آنان است.

<زماني که>* بميرند و <روانِشان>* تن <خاکي را رها کند، آن خيم و خويِ ريمن>* به همراهِ روان <آلوده>* به دوزخِ نگونسار مي‌شود.

از اين روي است که مزدائيان <هميشه مي‌بايد>* بيمناک از سرايتِ (abar-rasišnīh) گندناکي‌اي که از سويِ آنان <دامنگيرِ>*شان مي‌گردد، باشند.

در زمانِ زنده بودنِ آنان (=مردمِ دارنده‌ي خيم و خويِ ريمن) ـــ از آن ريمني و تبه‌خيمي‌اي که از راهِ همگروهي با ايشان بر سرِ <مزدائيان>* مي‌آيد ـــ مي‌بايد بيش‌تر از آنان دوري گزيد تا آن زمان که ايشان مرده‌اند و لاشه‌اي پوسيده اند.

و اين به روشني آشکار است آن‌کس که با ايشان دستِ برادري دهد و نزديکي گزيند به گونه‌اي که هَمدمِ پيوسته‌يِ آنان شود، پارسايي‌اش کاستي مي‌گيرد؛ خيمَش آلوده مي‌گردد؛ خويَش تباهي مي‌پذيرد؛ فرّه <ي يزداني‌اَش>* سر به نيستي مي‌گذارد.

<بايد دانست>* با ايشان هم‌جام و هم‌کاسه شدن، <دوستي نه،>* که ناآشتي و <سرايتِ>* بيماري و پي‌آمدش <افروختنِ>* جنگ خواهد بود.

چاره اين است: از آن کسان که با ايشان (=آشموغان) هَمدم اَند نيز دوري گزينيم؛ و افزون بر اين، آن جام و کاسه‌اي را که ايشان با دست مي‌گيرند، سه بار با آبِ گرم شست-و-شو دهيم.

تا از راهِ اين شست-و-شو، مزدائيان در خوراک و نوشاک <از آلودگي>* دور مانند.(۱)

ـــــ يادداشت‌ها ـــــ

۱-چنين مي‌نمايد که نويسنده‌ي اين روايت (۳۶)، سخنْ‌گوشه به مزدائيانِ سُست‌باوري داشته است که موازينِ دين را به ديده نمي‌گرفته‌اند و با آشموغان و فريفتاران و ديگراني از اين دست طرحِ دوستي مي‌ريخته‌اند.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۳۷. دربارهٔ‌یِ آن شهریاري که <در کارِ فرمانْ‌فرمایی>* بر زیردستانِ خود مِهتری دارد، آن که <در کارِ فرمانْ‌فرمایی>* همپایه‌یِ زیردستانِ خود است، و آن که از زیردستانِ خود کِهتر است، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

شهریارِ مِهتر بر زیردستان، کسي ست که <در کارِ فرمانْ‌دهی بر کشور، تنها> با فرمانْ‌نامه‌هایِ خود (=xwad mādayān)، و، بر بنیادِ پرتو و فرّه و خِرَد و هنر< سروریِ>* خودْ بندگان را فرمانده است (winīrdīgīh)؛ <توگویی، زیردستان را>* چونان ابزاریِ زیرِ فرمانِ خود دارد.

شهریارِ همپایه‌یِ زیردستان، کسي ست که بر بندگان فرمان می‌راند و به همان اندازه نیز از بندگان< ِ بارگاه>* فرمان می‌ستاند؛ <تو گویی، بر بندگانِ بارگاه، هم>* چونان ابزارها<يِ دسترسِ شاهی>* فرمان می‌راند و هم <از بندگان>* چونان ابزاريِ فرمان می‌ستاند.

<اما>* شهریارِ کِهتر از زیردستان، کسي ست که در <اِعلامِ و اجرايِ>* فرمانْ‌نامه‌ها (؟)[۱] (mādayānīhā) با خِرَد و هنرِ بندگان< ِ بارگاه>* رهبری می‌شود؛ <تا بدان‌جا که>* تنها همچون ابزاريِ زیرِ فرمان< ِ بندگانِ بارگاه>* است.

یادداشت‌ها

۱-«فرمانْ‌نامه‌ها» را برابرِ mādayānīhā آورده‌ایم؛ شاید نویسنده‌یِ این روایت (۳۷)، سخنْ گوشه به کتابِ «فرمانْ‌نامه‌هایِ شاهی»، زیرِ همین نام دارد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۳۸. دربارهٔ‌یِ شادیِ <سرآمدِ>* همه‌یِ شادی‌ها، و رنجِ <سرآمدِ همه‌ی>* رنج‌ها؛ و دربارهٔ‌یِ شادیِ <بَرآمیخته>* با رنج و نیز رنجِ <بَرآمیخته>* با شادی، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا شادیِ <سرآمدِ همه‌یِ>* شادی‌ها، شادی‌ایِ پاینده است؛[1] رنجِ <سرآمدِ همه‌یِ رنج‌ها>* نیز <چنین است>*.

رنجِ <بَرآمیخته>* با شادی، همان گیتیِ تُنْدْپوی است.

شادی، در گذرانِ زمان با رنج، و رنج نیز در درازنایِ زمان با شادی درتنیده شده است.

یادداشت‌ها

۱-برابرِ آموزه‌یِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، شادیِ نیامیخته با رنج و رنجِ نیامیخته با شادی در جهانِ مادی نشدنی است و دست نیافتنی؛ نیز نگاه کنید به: همین کتاب، کرده‌ی ۷۴.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۳۹=۵۳. در بارهٔ راهی که مردمیان در <پیمودنِ>* آن به رستگاری می‌رسند، و راهی که در <پیمودنِ>* آن دچارِ سرافکندگی می‌شوند، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

راهی که مردم، اگر بر آن رفتار کنند به رستگاری خواهند رسید، همانا همتراز شدن با کامهٔ اورمزد است؛ <و آن را خواهند یافت اگر>* در کنکاش و پُرسش دربارهٔ <راستی>* دینِ بهی، که آن نیز کامهٔ اورمزد است، برآیند؛ و یا، در میانِ بهدینان، از آگاهانِ <راهِ درست را بخواهند>* که در کارها <آگاه به>* بایدها و نبایدها (kunišnīg pahrēzišnīg) و در بدی‌ها نیز <آگاه به>* بایدها و نبایدهایند (= اوامر و نواهی).

و اگر برابرِ کامِ اورمزد <رفتار کنند>*، به گونه‌ای که آموزگارِشان دلآهنگِ <نیکی>*شان و خِرَدْ دستوردِ آنان باشد، از هر آنچه آنان را <در بارگاهِ خدایی>* سرافکنده کند، از راهِ کسبِ آن ابزارِ شناختِ <دینی>*، پاییده خواهند شد؛ <و آن راه می‌انجامد> به نیک‌نهادی‌ای (hu-xēmīh ?) که با خود خرسندی و خِرَدوَری <در بر دارد>*

<راهی که برای ما>* رستگاری در پی ندارد <همانی است>* که بدنهادی(؟) [یا: خشم‌گیری] را دستورِ راه، شهوت را دلآهنگِ خود و خودْدوستی را کارِ خود <نهیم>*.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۴۰. دربارهٔ هست <شدن>* هستی، و پیدا <شدنِ ذات>* پیدا،[1] برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

همانا هست <شدن>* ذاتِ هستی، و پیدا شدنِ ذاتِ پیدا (=متجلّی شدنِ ذاتِ متجلی)، برایِ ذاتِ قوهٔیِ دانایی، <فراروندیِ>* پیش از کارِ آفرینش است.[2] [یا: <فراروندیِ>* پیش از کار < آفرینش >* بوده است].

به همین گونه نیز، برایِ ذاتِ سپندارمینو، ذاتِ هستی همواره مُتَجلّی[3] بوده است.

پیدایی (=تجلّی) آنچه که از «هست» هستی می‌گیرد، در نسبتِ با کَسِ دیگری[4] ست که، خود-به-خود، پسینی <و پیشینی>* می‌پذیرد.

چونان تجلّیِ اورمزد —در موضوعِ هستی— بر وَهُمَن، پس از آنکه وَهُمَن، به کردار، آفریده شد. [یا: وَهمَن در فراروندِ آفرینش نهاده شد].

هَمراهِ با فراروندِ آفریده شدنِ وَهمَن به دستِ جهانْ‌آفرین، نخستین آفرینش نیز <جامه پوشید>*؛ و در پیِ آفرینش < وَهمن >* دانایی نیز <به هستی راه یافت>*؛ و با آن، آموزانشِ دین و همه‌یِ <دیگر> شگفتیْ‌کاری‌هایی که در ذات‌اش (=ذاتِ اورمزد) است؛ و وَهُمَن شایستگی یافت همچون پسر برایِ جهانْ‌آفرین شود و جهانْ‌آفرین پدرِ وهمن شود؛ این آموزه‌یِ دین است.

همه‌یِ آنچه برایِ خودِ جهانْ‌آفرین، پیش از آفرینشِ وهمن پیدا بود،[5] <از آن>*، برایِ دانشِ وَهُمَن همان اندازه برنهاده شده است (=مقدّر شده است) که جهانْ‌آفرین او را (=وَهمن را) آگاهانیده است.

همچنان نیز، پله-و-پایه‌ای که یک آفریده <در پایگانِ هستی>* می‌تواند کسب کند، همان پله-و-پایه‌ای است که جهانْ‌آفرین، برابرِ با همه‌دانی (=آگاهیِ هرویسپی / علمِ مطلق) و همه‌تانی (=قدرتِ مطلق) خداوندگاری‌اش او را بهره‌ور کرده است.

<پذیرنده>* نیز، در میزانِ نیرویِ دانش نمی‌تواند از کسی که در نیرویِ دانش از همه برتر است، برتر شود (nē....ayābišn bawēd).

<آن دسته>* از کیش‌داران که کیش‌شان می‌گوید:

«جهان‌آفرین در گوهرِ خویش یگانسته است و نیز، استوار بر پدری و پسری است؛ <و نیز مدعی‌اَند>* پدر نه پیشین از پسر و پسر نه پسین بر پدر است و هر دو (=پدر و پسر) بُن‌مند و جاودانه‌اند»، <با این ادعا گفته‌ای>* ناشدنی و پوچ را <بر زبان می‌رانند>*؛ <در همان دَم>* آموزش می‌دهند (ī......āfrāhēd): «او یگانسته در ذاتِ خود و در ذاتِ خود یگانسته است»، و پس از آن نیز او را (=ایزد را) دوبُنی می‌انگارند و او را «پیشین بر همه چیز ولی <در همان دَم>* بی‌پیشین، و او را پس از <آفریده‌اَش>* و <در همان دَم>* نه پسینی به نسبتِ آفریده‌اَش»، <در نظر می‌آورند و متناقضانه>* یکی را به نسبتِ دیگری <هم، پیشین‌بُنیاد و هم پسین‌بُنیاد>* می‌دانند.

<ما مزدائیان می‌گوییم>* درباره‌ی پدری و پسری، می‌توان بی‌هیچ اعتنایی به پیشینی و پسینی سخن گفت که: یکی پسرِ یکی <و در همان دَم>* پدرِ کَس دیگر باشد آنهم در موضوعِ نطفه‌ها (؟)؛ ولی نه در موضوعِ پدری (=پدربودگی)؛ که از آفرینش (ī........pad čihr) <پدر>* بر پسر پیشینی دارد و پسر از او <به جهان>* می‌آید؛ و پسر، که از آفرینش بر پدر <خود>* پسین‌بُنیاد است و از <تخمه‌ی>* پدر است.

یادداشت‌ها

۱-به گمانِ ما، معنایی نزدیک به «تجلّیِ متجلّی» نزدِ حکمای پیشین.

۲-چنین می‌نماید نگریسته‌ی نویسنده از این بیان این باشد که: دانایی، وجود و تجلّی، به نسبتِ با آفرینش برای خودِ جهان‌آفرین پیشینی‌اند.

۳-چنین می‌نماید که: هستی و تجلیِ هستی برای ذاتِ سپندارمینو پسینی و پیشینی ندارد؛ و پیشینی و پسینی تنها در نسبتِ با آفریده‌ها معنی پیدا می‌کند.

۴-«کَس دیگر» را برابرِ bē mard آورده‌ایم: معنایی نزدیک به «مَنِ غیر» یا «غیرِ من» نزدِ حکما.

۵-یعنی همه‌ی آنچه که به آن «علمِ خداوند» می‌گوییم.

۴۱. درباره‌یِ اِعطایِ دهندگانْ دَهِشانه‌یِ خود را؛ و درباره‌یِ این‌که دریافت‌کنندگانْ در بی‌ترسی‌اند از این‌که دَهَنده بازپس‌گیرد آن دَهِشانه را، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی

✓ بخشیدنِ (=اِعطایِ) سزاوارانه‌یِ مایملکِ دَهَندگان به پذیرندگانِ دَهِشانه، <می‌باید>* بدین هنجار باشد که دهندگان، آن دَهِشانه را از مایَملَکِ خود دهند.

به سببِ سزاواریِ (=استحقاقِ) دریافتْ‌کنندگان به <دریافتِ>* آن دَهِشانه است که آنان (=پذیرندگان / padīriftārān) شایسته‌یِ ازآنِ خویش‌کردنِ (=تملیکِ) آن دَهِشانه می‌شوند [یانیز: شده‌اند].

تا بدانجا که دهنده (dādār)، آنچه را از آنِ خویش است، از بُنِ جان، به آنکه سزاوارِ آن دَهِشانه است، رادمندانه می‌بخشد، و دریافتْ‌کننده <یِ دَهِشانه نیز>* در بی‌ترسی است <و می‌داند>* دَهَنده، آن دَهِشانه را که نیک بر او روا داشته‌اند از او باز پس نخواهند گرفت؛ و حتی به سببِ گنه‌ورزی نیز از آن دَهِشانه محروم نگردد؛ و دریافتْ‌کننده به لحاظِ استواریِ دهنده در دانایی و بخشندگی و دادگری، در بی‌گمانی <و بی‌ترسی از بازپس‌گیریِ آن دَهِشانه>* است.

<آن دسته از> کیشْ‌داران که <اعتقادِ به>*:

✓ «جهانْ‌آفرینِ بخشنده ـ <که بنا به باورِ مزدائیان>* آنچه را خود داده است و حتی گناهکاران را از آن محروم نمی‌کند ـ *بی‌هیچ بهانه‌ایِ مجازِ به بازپس‌گیریِ دَهِشانه* <های خود>* است»، <باوریِ بنیادین از>* کیشِ آنان است، <با این اعتقادِ نادرست>* ایزد را از دانایی و بخشندگی و دادگری برکنار می‌کنند، و به او نسبتِ نادانی و زُفتی و بی‌داد می‌دهند.

۴۲. دربارهٔ‌یِ بهتری و فراتریِ دستگاهِ دینْ‌پردازی بر <طبقه‌یِ>* آرتشتاران و کشاورزان، برابرِ آموزه‌یِ دین بهی.

همانا بهتری و فراتریِ دستگاهِ دینْ‌یاری (āsrōnīh) بر <طبقه‌یِ>* آرتشتاران و کشاورزان از چندین نِچم (=گواه / دلیل) پیدا ست.

یکیِ از آن <نچم>ها این است که: <طبقه‌یِ>* آرتشتاران از راهِ <یَزِشْ‌ها و آموزه‌هایِ>* دستگاهِ دینْ‌یاریْ دروجِ مینوی را می‌توانند زد؛ و کشاورزان از راهِ یَزِشْ‌هایِ ایزدان و <از راهِ آموزه‌یِ>* دستگاهِ دین است که <به آبادانیِ>* گیهان (؟) <می‌پردازد؛ [یا نیز: پتیاره‌ها را پس می‌تواند زد]>* هر دویِ این کارها(۱) از پایه، از آذکارِ دستگاهِ دینْ‌یاری (āsrōnīh saxwan) برمی‌آید؛ و به آنان (=آرتشتاران و کشاورزان) آن آموزش-و-نروش تنها از <آذکارِ>* دستگاهِ دینْ‌یاری می‌رسد.

یک <نچم> دیگر این است که: دانستن و انجام‌دادنِ هر آنچه از زُمره‌یِ فریضه‌هایِ مردمان است — چونان: شناختنِ جهان‌آفرین و <بازْ>شناختِ بسیِ کرفه‌ها و گناهان — به میانجیِ <دانشِ>* دستگاهِ دینْ‌یاری <بدست می‌آید>*؛ و این‌ها، پیشینْ‌بُنیاد و زیربنْ‌بُنیادتر از هر کارِ دیگری‌ست که آرتشتاران و کشاورزان در چارچوبِ <خویشکاری‌هایِ>* خود دارند.

یک <نچمِ دیگر>*، از نخستینگیِ دستگاهِ دینْ‌یاری آنهم زمانِ برشمردنِ <طبقاتِ چهارگانه>* بدست می‌آید و بهتریِ آن، خود نشانه‌ایِ ست از <فراتریِ>* پله-و-پایه‌یِ «آسْرونی» که بدین آرایه‌اند:

آسْرونی، آرتشتاری، کشاورزی <و افزار سازی>*.

یک <نچمِ دیگر>* از <همسنجی با>* تنِ مردم بدست می‌آید:

بهتریِ سر، که همانسته‌یِ دستگاهِ دینْ‌یاری است، بر دست، که همانسته‌یِ دستگاهِ جنگ است، و بر شکم، که همانسته‌یِ کشاورزی است، و بر پای، که همانسته‌یِ افزارْپردازی است، و، نمودارِ سروری و بهتری و برتریِ دستگاهِ دینْ‌یاری، که نشانه‌ایِ از سر است، بر آرتشتاری که نشانه‌ایِ از دست است و بر کشاورزی که نشانه‌ایِ از شکم است و بر افزارْپردازی که نشانه‌ایِ از پای است.

یک <نچمِ دیگر>*، نزدیک‌تریِ دستگاهِ دینْ‌یاری به <مینُویِ>* روان، است که <خود،

گواو> * برتري آن است؛ و به آن «جایگاهِ مینويِ وَهمتی» (=manwahmat) نیز نام می‌نهیم؛ و از آنجايي که دستگاهِ دین‌ياري «جایگاهِ مینويِ وَهمتی» است، در <واژه‌يِ آشرُوَنی> *(۲) «آشرُوانی» (= بی‌کرانگيِ روان) نیز نمودار است.

از <آموزه‌هايِ> * دینِ بهی آشکار است که آشرُوَنی در نزدِ اورمزد داراي ویژسته‌ترین جایگاه‌ها ست؛ <و این خود،> * گواهِ باور به بهتريِ دستگاهِ دین‌یاری، بر دستگاهِ جنگ و کشاورزی <و افزارپردازي> * است.

یادداشت‌ها

۱- «هر دوي این کارها» را برابرِ har dō آورده‌ایم؛ به گمانِ ما، نویسنده، سخن گرفته به، یکم: پَس‌زنشِ دروجِ مینوی به کمکِ آرتشتاری، دو: پَس‌زنشِ پتیاره‌ها و آباداني گیهان از راهِ کشت‌-و-ورز دارد.

۲- نویسنده‌ي این روایت (کرده‌ی ۴۲)، پاره‌هايِ برسازنده‌ي واژه‌ي «آسروَنیه» را ruwānīh + asar می‌داند؛ یعني: در سیمايِ برونی و نمایینِ واژه‌يِ در نظر (=āsrōnīh) دو بَن‌پاره‌يِ asar و ruwānīh را البته برابرِ دانشِ واژه‌شناسيِ پُری‌میتیوِ خود، از هم باز می‌شناسد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۴۳. دربارهٔ‌ِ آن مردمي که در راه‌بَری <کارها>* (=اِدارهٔ‌ِ امور) با <پیروی>* از اندرزِ دینِ بهی، همهٔ‌ِ نیکی‌هایِ دو جهان را از آنِ خود می‌کنند، برابرِ آموزهٔ‌ِ دینِ بهی.

برابرِ آموزانِشِ دینِ بهی، مردِ توانمند در زمینهٔ‌ِ دانش، <نیز>* توانا در بدست‌آوریِ دارایی می‌گردد.

مردِ کم‌بهره از دانش، از راهِ همان دانِش است که در زمینهٔ‌ِ دانش توانمند می‌گردد.

به همین گونه، آن کس که در <زمینهٔ‌ِ>* دارایی، کم‌دست است به یوبهٔ‌ِ دارایی تفتنده و بخشنده است [یا: می‌باید به یوبهٔ‌ِ دارایی تفتنده و بخشنده باشد].

آن کس که سرشار از توانایی <در زمینهٔ‌ِ دانش و دارایی>* است و از توانمندیِ دانش <و دارایی>*، از هر دو، به‌سزاواری بهره‌ور است؛ با اقتدار (pad-nērōg) و به فرساخته‌ترین روش می‌باید پاسبانِ هردُوان بُاد؛ تا همواره، به گونه‌ایِ رسا و بسنده، ازآنِ خویش‌کنندهٔ‌ِ نیکی‌هایِ دو جهان باشد؛ تا با کمکِ آن دو <گونه توانمندی>*، گیهان، آراسته و ویراسته و پیراسته گردد؛ آفریده‌هایِ نیکو افزایش یابند؛ و مردمان، رستگار و بَرینْ‌پایه شوند.(۱)

یادداشت‌ها

۱-اگر سرنامهٔ‌ِ این روایت (۴۳) را چونان پرسش در نظر آوریم، بندِ پایانیِ این روایت را می‌باید چونان پاسخ در نظر آورد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۴۴. دربارهٔ رسیدنِ بِهنگام (=بموقع) ایزدن در سرکوبِ ستیزنده‌ها، و پس‌راندنِ پتیاره‌ها از آفریده‌ها، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

همانا، ستودگانِ مینوی (=ایزدان)، برابرِ فرمانِ جهان‌آفرین، از بهرِ سرکوب و زدودنِ پتیاره از همگان یک-به-یک، هنگامی که زمانِ آن فرارسیده باشد، با کم‌ترین زیان، پتیاره‌ها را از آفریده‌ها خواهند زدود (petyārag........bē-burdan).

همچنان چون پزشکِ دانا که با ساماندهیِ نیروهایِ سرشت، بیماری‌ها را از تنِ <مردمان>* می‌زُداید؛ <و یا> برزیگرِ جهاندیده که با به تباهی کشاندنِ نیرویِ ریمنیِ <یورش‌آورده بر>* دانه‌ها(۱) <ریشه‌یِ>* ریمنی را از دانه‌ها برمی‌کَنَد.

هرگاه نیز، زمانِ آن دررسیده باشد، <ایزدان>*، برابرِ فرمانِ جهان‌آفرین، به یوبه‌یِ پس‌زدنِ سرتاسر <پتیاره‌ها>* بتندی درمی‌رسند (tēz.......rasēnd)، و تکاورانه، ستیهندگانِ <دام و دهش>* را می‌کُشند؛ به گونه‌ای که دیگرباره سربرندارند. <آنگاه است که>* سودمندیِ بزرگِ گیهان، و فراگسترشِ دین و آسایش و دیرزیوی (دیرزیندگی / طولِ عمر) خواهد برد: <به گونه‌ای که>* آفریدگان، در بی‌ترسی از <تازشِ دوباره‌یِ>* ستیهندگان به آسا ن می‌رسند و جهانیان به رامش ماندگار.

یادداشت‌ها

۱-این عبارت، آشکارا، سرانگشتِ سخن رو سویِ «آفاتِ نباتی» دارد.

۴۵. درباره‌ی <خاستگاهِ>* تباهی در جان و تن و همه‌چیز و رای‌-و-روشِ مردمان، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی، جهان‌آفرین، به بویه‌ی فرآراستگی‌هایش در کارِ خداوندگاری، به همه‌ی مردم، جان و تن و همه‌چیز و <نوه‌ی>* رای‌-و-روش (=تدبیر) را، تُهی از تباهی و بی‌هیچ‌کاستی و بی‌آهو دهد [یا: بخشیده است].

– آهوپذیریِ مردمان در <گستره‌ی>* جان، از راهِ کاستی در دانش است، که این، بُن‌انگیزِ (=wihān / علت / انگیزاننده‌ی بُنیادین) تباهیِ جان و تباهیِ خوی است.

آهوپذیریِ مردمان در تن، نیز برخاسته از تباهندگیِ اَخلاطِ <چهارگانه>* است که بُن‌انگیزِ بیماری و مرگ می‌شود.

آهوپذیریِ مردمان در چیزها، برخاسته از نبودِ تباهنده‌یِ قوّه<یِ یزدانی>* است.(۱)

و آهوپذیریِ مردمان در رای‌-و-روش‌ها (=تدبیرها)، برخاسته از آشوب در نظمِ <کار>*ها ست؛ <که این، ریشه در>* گزافه‌کاریِ نامعتدلانه و کاستی‌کاریِ تُهی‌کنند<یِ نظم>* دارد.

<همه‌یِ>* کاستی‌ها و تباهی‌ها برآمده از دشمنِ آفرینشِ فرآراسته‌یِ جهان‌آفرین – <یعنی>*، برخاسته از آزاررسانِ آفریده‌هایِ خداوند – اند.

[یا‌نیز: <همه‌یِ>* کاستی‌ها و تباهی‌ها برآمدِ <نیرویِ ستیزنده‌یِ>* بر آفرینشِ فرآراسته‌یِ جهان‌آفرین اند؛ <آن نیرویِ ستیزنده‌ای>* که آزاررسان و دشمنِ آفریده‌هایِ خداوند است].

<اگر هر اندازه>* که مردم، از پشتیبانیِ جهان‌آفرین و اَبزوراَوری‌اش در برابرِ زوزآوری‌هایِ آزاررسان (=اهریمن)، به حالِ خود رها نشوند، به همان اندازه <بهره‌ای>* از دانش برایِ جان، <بهره‌ای از>* درستی برایِ تن، آبادانی برایِ چیزها و میانه‌روی در رای‌-و-روش (=تدبیر) سزاوارشان می‌شود.

– زیرا که هستی‌بخش، زمانِ آفرینشِ همه‌یِ چیزها برایِ مردم، متعهد بر (ast pad) بایستمندیِ نیکی و نابایستمندیِ بدی برایِ خود و هم‌پیمانانِ خود است؛ واین گونه گفته است (؟)

(ēnīwāxt?) که می‌باید از نیکی در برابرِ خیم و خوی آزاررسان(؟) پشتیبانی کرد و از ذاتِ آزاررسان (āzārēnīdār azišīh) دوری گزید.

<آن دسته از >* کیش‌داران که: <اعتقادِ به >*: وجهان‌آفرین، هر آن دَهِشانه ــ <از جان و تن و همه‌چیز و رای‌و‌روش >* ــ را که خود به آفریده‌هایش بخشیده است، خودسرانه می‌تواند بازپس‌گیرد، <باوری بنیادین از >* کیش ایشان است، درباره‌ی جهان‌آفرین <ناچارند بگویند: >* خداوند <ِ بخشاینده >*، بازپس گیرنده <ی همه‌ی آنچه که بخشیده است >* می‌تواند باشد؛ و به ناسزاواری به او گناه و تبه‌خویی و تبه‌گِنی و زشتکاری و هر روز به رنگی درآمدن (= تلوّنِ مزاج / waranīgīh) در کارِ آفرینش را نسبت می‌دهند و <فروزه‌ی بخشایندگی >* یزدانی را از او برمی‌گیرند.

یادداشت‌ها

۱–معنایی نزدیک به: اَلْفَقْرُ یَکادُ اَنْ یَکُونَ کُفْرٌ.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

پیشکش به: دکتر مصطفی محجوبی.

۴۶. دربارهٔ‌ِ خویشکاری‌هایِ شهریاران، در زُدودنِ بدبختی و نیاز و تنگی و بیماری و ناخوشی از مردمان تا آنجا که شدنی ست، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی، همانگونه که از خویشکاری‌هایِ (=وظایفِ) شهریاران، بازداشتنِ اَنیران و دشمنان از <سلطه بر>* تختِ شاهی، و، پیش‌گیری از <تازش>* دزدان و ستمْ‌کامگان از شهرها ست، به همانگونه نیز از خویشکاری‌هایِ آنان، دور راندن و زُدودنِ (=spōxtan bē-burdan) تهیدستی و تنگی و نیاز و ناخوشی و بیماری ــ تا آنجا که در گیهان <شدنی>* ست ــ از کسانی است که در <گستره‌یِ>* شهریاری‌شان <می‌زیند>*؛ به همان گونه نیز <بر آنان واجب است که در کارِ>* تقویتِ <ابزارِ کار-و-روزِ مردمان>* و چاره‌جویی و پاییدن <کارِ آنان باشند>*.

در میانِ شهریاران، آن کسی بَرینْ‌پایه‌تر است که بدبختی و بیماری را ــ تا آنجا که چاره‌پذیر است ــ از شهرِ مردمان آنچنان زُداید که در گستره‌یِ شهریاریِ او مردمِ کمْ‌دست نیز بی‌درد و بیماری <زیند>*.(۱)

<اکنون در باره‌یِ وظایفِ برجسته‌یِ شهریاران در برابرِ مردم:>*

۱. <وظایفِ شهریار در قِبالِ آن کس که>* ....(؟) او درمان‌ناپذیر است و هیچ رای-و-روشی برایِ <درمانِ>* او پیدا نیست:

می‌باید برابرِ آموزه و اندرزِ دین، از <.... .... >*

<......... ... . >*.

۲. <وظایفِ شهریار>* در قِبالِ کاهلی و دمدمی بودنِ (waranīg) <افراد>* به نسبت خویشکاری‌هایِ محوله(؟):

<شهریار می‌باید>* با گسترش چاره‌هایِ بکار بُردنی و زایا، آنان را برایِ (bē....ō) انجامِ خویشکاری برانگیزاند تا از راهِ این <انگیزش>* وادارِ به کار-و-کوشش شوند.

۳. <وظایفِ شهریار در قبالِ>* آن کسان که ابزارِ خویشکاریِ آنان — برایِ نمونه: گاوِ وَرزا و ابزارِ ورزیْ‌گری و دیگرِ ابزارهایِ همیاری (pēš-kār abzār=) در کارهایِ‌شان — از دست رفته است و به سببِ این از دستْ‌رفتگی ناتوان <از انجامِ خویشکاری>* اَند:

<می‌باید>* برای براه افتادنِ کار، ابزارها<یِ بایسته>* را به وی دهد تا بتواند کارهایش را بی عیب به انجام رساند.

۴. <وظایفِ شهریار>* در برابرِ آن کسان که پیر یا ناتوان شده اَند:

< ... ... >*.

۵. <وظایفِ شهریار در برابرِ>* همه‌یِ زنانِ از کار افتاده(؟) و همه‌یِ کودکانِ ناتوان از کار(؟):

<می‌باید .... >*

تا که <هر گونه ....(؟ abargarz) ناداری از آنان باز داشته شود.

۶. <وظایفِ شهریار در برابرِ>* مردمِ ناتوان از <.........>*:

< .... >*

و این آشکار است که با <بهره‌گرفتنِ از>* بودجه‌یِ اختصاصی (kardag-handōz) می‌شاید تهیدستی را از آنان زدود.

۷. <وظایفِ شهریار در برابرِ ....>*:

به گونه‌یِ روشن(؟)، برابرِ <دستوریِ>* دین می‌باید رای زَند و رواج دهد و بفرماید تا نیازها همه برآورده شود <و مردم بتوانند>* بی درد <و رنج زیَند>(؟)، و نیز خواهانِ <.... >*.

۸. <وظایفِ شهریار>* در برابرِ چارهْ‌جویی برایِ بیماری و اِفلاج (=ترنجیدگیِ اندام):

می‌باید در همه‌یِ شهرها و نیز در کشور [یا نیز: در همه‌یِ روستاها] بیمارستانی[۲] بی‌عیب <بر پا کند>* و با بهره گرفتن از پزشکِ رواندوستِ کارشناس، <امکانِ دسترسیِ همگان را نیک>* به دارو و درمان فراهم کند<................ .... >*.

۹. <وظایفِ شهریار در برابرِ>* دیگرِ کارها:

<شهریار>* می‌باید بفرماید تا کارها بی عیب انجام گیرد؛ و همواره در کارِ پرس-و-جو و پژوهش باشد تا کارها بدرستی انجام شود؛ و مهم‌تر از همه اینکه «داد» در شهرها گسترده گردد؛ که از

راهِ «داد» است که کشور به آبادانی می‌رسد؛ <تنها از این راه است که> * بیماری‌هایِ مسری و خشکی [و یا نیز: جذام] و بدبختی و نیاز از تودگان، سرتاسر، زدوده خواهد شد.

<و از بایاترین خویشکاری‌هایِ شهریاران این است که> * با <پراکندنِ> * بویِ خوش (۳) بر آتش و آب و زمین، برایِ پاینِ هوا <یِ اطراف> *، که فساد و تباهی از آن (= از نبودِ پایندگیِ آب و هوا) ترابرده می‌شود (=منتقل می‌شود)، بیماری‌هایِ چرکین و خشکی (۴) و بدبختی و نیازِ تودگان را — تا مبادا بُنْ‌انگیزه‌یِ بیماری و ناخوشیِ مردم گردد — ریشهْ‌کن کند؛ و این شدنی نیست، مگر از راهِ پاییدنِ آتش و آب و زمین.

این <سخنِ واجْ‌آراسته که در زیر می‌آید> * از اندرزهایِ دینِ بهی ست:

«از فرمان‌هایِ شهریاران استواری‌ها اندر گیهان».

یادداشت‌ها

۱-نخست باید در نظر آورد که این روایت (کرده‌یِ ۴۶)، به برشمردنِ وظایفِ شهریاران در رو-در-رویی با پُرسمان‌ها و مسائلِ گوناگون پرداخته است که به سانِ برجسته اینان اَند: راندنِ دشمنان از شهر، زُدودنِ بیماری‌هایِ مُسری و عفونی از تنِ مردم، تقویّت و فراهمْ‌آوردنِ زمینه‌یِ کار و کوششِ مردمان، دستگیری از مردمِ کمْ‌درآمد با بهرهْ‌گیری از بودجه‌یِ دولتی. اما اگر کسی تن به کار ندهد چه چاره دارد؟

چنین می‌نماید که در بندِ شماره‌یِ ۲ (برابرِ شمارهْ‌گذاریِ ما)، به این پُرسمان پرداخته است و راهکاریِ روانْ‌شناسانه عَرضه می‌کند. ولی در شماره‌هایِ ۴ و ۵، به گمانِ ما، به بغرنجی و فروپیچیدگی‌ایِ (=مشکلیِ) زیرینْ‌بُنیادتر می‌پردازد، و آن، کسانی‌اند که از زیرِ بارِ مسئولیت و کارْپذیری شانه خالی نمی‌کنند ولی زیرِ نیرویِ پیری و ازکارافتادگی از انجامِ کار و خویشکاری معذور اَند. نویسنده‌یِ این روایت، زنان و کودکانِ نابالیده را از شمارِ اینان می‌داند. اندوهْ‌مندانه، درهم‌ریختگی و افتادگی‌هایِ بافتِ سخن در این روایت، راه به یک ترجمه‌یِ روشن و سرراست نمی‌دهد، ولی از آنجایی که درونه‌یِ سخنِ این روایت به خویشکاری‌ها و وظایفِ شهرباران در قبالِ مردمِ شهر پرداخته است، به گمانِ ما، هر بندِ این روایت حکمِ ماده‌ایِ قانونی را دارد.

خود روشن است این دو بند (۴ و ۵) نیز درپیوندِ با این خویشکاری‌ها ست که معنی پیدا می‌کند.

همین اندازه روشن است که: نبودِ ابزار براي انجامِ وظیفهٔ نزدِ انسانِ تهیدست ــ که به این سبب نمی‌تواند وظیفه‌ي خود را انجام دهد ــ همانندِ نبودِ گاوِ نرِ ورزا و دیگرِ ابزارهاي شخم براي مباشر نیست؛ زیرا مباشر می‌تواند با هر وسیله‌ي دیگر کار را بی‌کم و کاست پیش بَرَد؛ در صورتي که براي انسانِ تهیدست و ناتوانِ از کار ابزاري دیگر ــ در سیماي جانشین ــ براي انجامِ وظیفه وجود ندارد.

با این همه، ما (مترجمِ کنونی)، از درونه‌ي سخنِ این روایت و این بندِ درنظر، نتوانستیم دریابیم که دولت و فَرنشینِ آن، شهریار، با این پُرسمانِ مردُمانه (=اجتماعی) چگونه رو‌به‌رو می‌شوند و یا دینِ حاکم چه راهکاري را فرادیدِ دولت نهاده است؟ بغرنجيِ دیگري که در ترجمه‌ي این روایت بویژه شماره‌هاي ۴ و ۵ و ۶ با آن رو‌درو بوده‌ایم، بازشناسيِ سر و تهِ جمله و نیز زیرمجموعه‌هاي جمله (سینتاگْم) است؛ و امیدِ آن داریم، مترجمي توانا، با نوافزاری، دشواری‌ها و فروپیچیدگی‌هاي سخنِ دینْ‌کرد و نیز این روایت را فَراگُشاید.

۲-از میانِ همه‌ي ماندهٔ‌نوشته‌هاي ادبِ پارسی، چه پیش و چه پس از اسلام، دینْ‌کرد، کهن‌ترین نوشته‌اي ست که واژه‌ي «بیمارستان» در آن دیده شده است.

۳-«پراکندنِ بويِ خوش» را برابرِ hu-bōyīh آورده‌ایم؛ آیا نگریسته‌ي نویسنده از کاربُردِ این سخنواره، معنایي نزدیکِ‌به «ضدِ عفونی کردن» است؟

۴-«خشکی» را برابرِ huškīh آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید که نگریسته‌ي نویسنده از کاربُردِ این واژه، خشکی‌هاي پوستي و بیماری‌هاي جلدی و عفونی بوده‌است. ولی درست و سرراست برابرِ با کدام بیماريِ شناخته‌ي امروزی؟ آیا جُزام؟ براي ما روشن و شناخته نیست.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۴۷. دربارهٔ آن کس که سزاوارِ کینهْکشی است، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی، با هر آن کس که سزاوار است <بر ضدِّ او در راهِ خدا>* پیکار کنیم، نیز سزاوارِ کینهْکشی است (kēn-dāštan...sazīdan).

پیکارِ <در راهِ خدا>* با آن کس سزد که او در کارِ ستیزندگی و زبانْگری بر مردم است.

و نیز با آن کس <پیکارِ در راهِ خدا سزاوار است که خیم-و-خوی آنان>* گراینده به یاریِ جانِ <خداجویانه‌یِ>* مردم نیست.(۱)

که اینان (= دارندگانِ خیم-و-خویِ تباه و ناگرویدنی به نکوکاری) همان دیوان‌اند و بهمراهِشان نیز آن تبهْکارانی که <نمایان>* به یاریِ مردم‌اند ولی از اینان هیچ یاری‌ای به مردم نخواهد رسید؛ <آن کس>* که یاورِ ستیزندگانِ با مردم است همانا یاورِ دیوان است؛ <و این از آموزه‌های دین>* پیدا ست.(۲)

<اکنون>* پندِ دین با مردمانِ نیکوْ <سرشت>*:(۲)

<در آموزه‌هایِ دین>* برایِ کشاندنِ <خیم-و-خویِ>* بَدان به نیکی راهی هست <آن راه این است>*: <با بَدان>* کارزارْ بخردانه نیست؛ بلکه می‌باید بر آنان از سرِ مهر نکویی ورزید و بر آنان نکویی روا داشت، تا آنکه بدتر-<مردمان>* از راهِ <رفتارِ>* خردمندانه به نیکی گرایند؛ این است پسند و دستورِ دینِ بهی.

یادداشت‌ها

۱- یعنی: خیم-و-خویِ تبهْگنانه‌یِ آنان، به خویشتنِ خویش، هرگز به سویِ گوهرِ نیکی و نیکوکاری نمی‌گردد؛ پس، هرگز در کارِ تقویّتِ جانِ خداجویانه‌یِ مردم نخواهد بود؛ جز این تعبیر و واگویی، معنایِ درستْنمایِ دیگری در ترجمه‌یِ عبارتِ پهلویِ درنظر نتوانستیم یافت.

۲- سخنان و عباراتی که پس از این، تا پایانِ این روایت می‌آید، در ناسازگاریِ آشکار با گفتارهایِ پیشینِ همین روایت (کرده‌یِ ۴۷) و نیز در ناسازگاریِ بنیادین با آموزه‌هایِ بخش‌هایِ دیگرِ دینْکرد است. این اندازه از پنهانْکیشی (= تقیّه)، در عبارتِ پایانیِ این روایت، را نمایانده‌یِ زمینه و دوره‌یِ خاصی از فروپاشیِ دینِ مزدایی می‌دانیم؛ و به گمانِ ما، بخشِ پایانیِ این روایت، از برافزوده‌هایِ کنره‌ای رونویش‌کنندگانِ سپسترِ دینْکرد می‌باشد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۴۸. دربارهٔ انواعِ ستیزندگانِ با آفریدگانِ اورمزدی، و <دربارهٔ چگونگیِ> نابودی و نیروگرفتنِ‌شان، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

انواعِ ستیزندگان با آفریدگانِ اورمزدی رویِ هم رفته سه است:

یکی، پتیاره‌هایِ تازش‌آورنده بر <جهانِ>* مینوی؛ یکی <دیگر>*، پتیاره‌هایِ تازش‌آورنده بر گوهرِ درون (čihr)؛ و سومی پتیاره‌هایِ تازش‌آورنده بر تن <آفریده‌ها>* است.

۱. پتیاره‌هایِ تازش‌آورنده بر جهانِ مینوی، دیو و دروجِ جهانِ مینوی اند.

<الف: راهِ>* نابودی‌شان <کاربستِ>* نیرنگ‌ها و یزش‌هایِ دینِ بهی و کوشش <برایِ آبادانیِ گیهان>* و دیگرِ آیین‌هایِ خوب <اورمزدپسند>* است.

<ب: راهِ>* نیروگرفتنِ‌شان، <نیروگرفتنِ>* بددینی و دیوپرستی و دیگرِ آیین‌هایِ بد <اهریمن‌پسند>* است.

۲. پتیاره‌هایِ تازش‌آورنده بر گوهرِ درون (čihr dwārišnīg):

آز و رَشک و دیگرِ پتیاره‌هایِ سرشت و پتیاره‌هایِ هنر <هایِ اخلاقی>* اند.

<الف: راهِ>* نابودی‌شان، <زورآور کردنِ>* خِرَدِ خدایی است؛ <که خود>* استوار بر خوب‌نگه‌داریِ تن (؟) به کمکِ رای-و-روش‌هایِ پزشکی-دارویی می‌باشد.[1]

<ب: و راهِ>* نیروگرفتنِ‌شان، شهوت <پرستی>* و دیگرِ دروجان، که بر گوهرِ درون چیره می‌شوند (čihr čērīh)، می‌باشد.

۳. و پتیاره‌هایِ تازش‌آورنده بر تن:

آزاررسانانِ این‌جهانی و دیوپرستان و تبه‌کاران و گرگان و خزندگانِ اهریمنی اند (xrafstar).

<الف: شیوهٔ>* نابودی‌شان بیش از هرچیز با گرز و مارکُشِ مردِ دین‌آگاهِ خداترسِ خداخوست، که در این کار جواز دارد.

<ب: راهِ>* نیروگرفتنِ‌شان از بسیاریِ هواخواهانِ درندگان و خزندگانِ اهریمنی و دیوپرستانِ زمینی و نیز بسیاریِ آشموغانِ می‌باشد.

یادداشت‌ها

۱-روشن است که نویسندهٔ این روایت، سخنْ گوشه به پندِ آشنایِ پزشکی —«عقلِ سالم در بدنِ سالم است»— دارد.

۴۹. دربارهِ‌ی <زمانِ>* آرام و قرارِ ایزدانِ پاکِ مینَوی، آن هنگام که درد و رنجِ همگوهرانِ‌شان را در نبرد علیهِ آمیختگیِ <جهان با آلودگیِ اهریمن>* می‌بینند؛ برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

ایزدانِ پاکِ مینوی، هنگامِ دیدنِ درد و رنجِ همگوهرانِ‌شان در درازنایِ (andar.....ī) نبرد بر ضدِ آمیختگی <با آلودگیِ اهریمن>*، زمانی آرام و قرار خواهند گرفت که، «فرجامِ پیروزمندانه‌ی رزمِ ایشان ـــ همان همگوهرانِ ایزد و همان آفریده‌های اورمزد ـــ را بر دیوانِ <جهانِ>* تاریکی و سپاهِ دروج، و، به پس رانده شدنِ تازشِ <اهریمن>* را از آفریده‌ها <یِ اورمزد>*، و، سامانِشِ جاودانه‌یِ همگوهرانِ یزدان را در همه گونه نیکی، و، فرازآمدنِ دلآهنگِ ایشان را به سویِ آنچه رامش ناگذرنده است» ببینند.(۱)

<آن دسته از>* کیش‌داران که <ادعایِ>*: «***فرجامِ گیتی برایِ بیشینه‌یِ مردم، قرارگرفتن در تبه‌کامی است و <مردم>* تا به جاودان از آن <پایانِ تباه هیچ راه>* رهاییِ ندارند و به یک بدیِ دوزخیِ فراگیر رهنمون‌اَند***» <باوریِ بُنیادین از>* کیشِ آنان است، و مدعی‌اند <که: «پایانِ جهان>* ***با بَدفرجامیِ (=عاقبت بهشَری) کرد-و-کار <آفرینش>* و <رنگبرنگ گشتنِ>* خِرَدِ جهان‌آفرین و بَدفرجامی <آفریده‌ها>* همراه است***»، <کارِشان بدانجا می‌کشد که:>* دربارهِ‌یِ «آگاهانِ به فرجام <نیکِ جهان>*» ـــ <یعنی>* همان ایزدانِ پاکِ مینوی، و نیز فرجامِ کارِ کسانی که در این زمانه <یِ ناساز و بدآهنگ>* کیشِ آنان (= مزداتیان) از برپاییِ بهشت <و نیک‌انجامیِ آفریده‌ها>* سخن می‌گوید و نیز <بُن‌باورِ>* کیشِ‌شان (= بهدینان) این است که با همگوهرانِ‌شان (=ایزدانِ پاکِ مینوی) هم‌پُشتی و همکاری داشته باشند ـــ بدفرجامی را وعده دهند (nīmāyēd).(۲)

یادداشت‌ها

۱-یعنی: ایزدانِ پاکِ مینُوی، تنها زمانيِ آرام و قرار خواهند گرفت و به شادمانی خواهند رسید که، هستومندانِ پاکِ اورمزده، در جهانِ مادیِ آمیخته با نازِشِ آلوده‌کننده‌يِ اهریمن، در نبردِ میانِ راستی و هر آن ناراستی و کژی، بر هر آن ناراستی و کژی پیروز شده باشند.

۲-یعنی: دسته‌اي از کیشْ‌داران، که خود وعده‌يِ عاقبت به شرّی را برايِ اکثرِ آفریده‌ها سرمی‌دهند، برابرِ اعتقاداتِ‌شان می‌باید درباره‌يِ دسته‌اي دیگر از کیشْ‌داران (=در این‌جا منظور مزداتباناناند، که بازگونه‌يِ آنان، به عاقبت به خیريِ آفریده‌ها و همکاری و هم‌پُشتی با ایزدانِ پاکِ مینوی متعهداند) نیز عاقبت به شرّی را وعده دهند: به بیانِ روشن‌تر، چگونه شدنی است که جهان‌آفرین، کسانی را عاقبت به خیر کند که مُبلغِ عاقبت به شرّی برايِ مردمیان اند و عاقبتِ کسانی را به شر کند که مبلغِ عاقبت به خیريِ آفریده‌ها، و، همکار و هم‌پُشتِ زمینيِ ایزدانِ پاکِ جهانِ مینوی اند؟

۵۰. دربارهٔ‌یِ کسانی که <هر چه پله‌-و-‌پایگاهِ‌شان برتر است>* کارِ نیکِ‌شان نیکوتر و عملِ بدِشان بدتر است، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.(۱)

همانا، آن نکوییِ که به خویشتنِ خویش نکویی است، نزدِ برتربنان و توانگران و زورمندان، از آنرو که دَم و دستگاهِ‌شان گسترده‌تر است (wēš waxšišnīh rāy) نیکوتر <به چشم>* می‌آید؛ و پله‌-پله تا به برترین <پایگان>*، آن کس که در پایگانِ بالاتریِ است، نکوییِ و سودیِ که از او سرمی‌زند بیش‌تر <اثر دارد>* تا <نکوییِ و سودیِ>* از آن کس که در پایگانِ پایین‌تریِ است.

به همان گونه، برایِ جان‌هایِ سودمندیِ که در تنان <جای گرفته>* اند، آن جان <در تنِ>* خانه‌ْخدا <سودمندتر است>* تا <در تنِ>* خانگیان؛ به همین گونه نیز، در <تنِ>* دهْ‌سالار تا <در تنِ>* دهْ‌نشینان؛ در <تنِ>* شهریارِ شهر تا <در تنِ>* شهرنشینان؛ یا آن زمان که <آن جانِ گوهرینِ سودمند>* در <کالبدِ>* دین و کشوربان است؛ زیرا به سانِ فراگیر، جهان و جهانیان استوار بر آنانند.(۲)

به همین گونه نیز، به ویژه‌یِ نکوییِ جهانْ‌آفرینِ همهْ‌توانِ برترین است که همه‌یِ آفریدگانِ نیکو سرتاسر در نکویی سامان یافته‌اند؛ و بر این پایه است که (ī kē rāy) نکوییِ جهانْ‌آفرین، سرآمدِ همه‌یِ نکویی‌هاست. [یا نیز: برایِ‌شان از همه‌یِ نکویی‌ها بهْ‌تر است]

همان بدیِ، که به خویشتنِ خویش بدی است، نزدِ برتربنان و توانگران و زورمندان، از بهرِ بسیاریِ دَمش تباهنده و بدِ آنان، برایِ جهان، <آن جانِ زیانْ‌رسان>*، پله‌ْپله تا آن کس که در پایگانِ برتر است، زیان‌بارتر و بدتر است؛ بدیِ و زیانیِ که از آن فرادست سرمی‌زند بیش‌تر است از <بدیِ و زیانیِ>* که از فرودست سرمی‌زند.

به همان گونه نیز جانِ زیانگریِ که در تن است، آن جا که آن جان <زیانْ‌رسان>* برحسبِ اینکه در <تنِ>* خانه‌ْخدا یا خانگیان، در <تنِ>* دهْ‌سالار یا دهْ‌نشینان، در <تنِ>* شهریارِ شهر یا شهرْنشینان، یا در <کالبدِ>* کشوربان یا دین باشد —از آنجایی‌که به سانِ گسترده <همه

چیز >* بر اینان استوار است ــ <زیانْ‌رسانیِ سروران >* بسی زیانمندتر و دَمِش آنان بسی سخت‌تر و زیانْ‌بارتر برای مردمِ جهان است.

بر همین پایه، اگر بحث در مادهٔ بدی را (čiš-iz wadīh)، به: خواست < خداوند >* یا به <توانِ >* بازدارندگی‌اَش (=توانِ بازدارندگیِ خداوند) یا به انگیزهٔ نیرودهی‌ای [یا نیز: به قدرتِ کشانندگیِ او به گناه] که تنها از او سرمی‌زند، یعنی به بُنِ همهٔ نیکی‌ها، به جهانْ‌آفرینِ برترین نسبت دهند (paywastan gōwihēd) ــ چونان <دسته‌ای از >* کیش‌داران که کیش‌شان دربارهٔ جهانْ‌آفرین می‌گوید: **«خداوند، به‌گونه‌ای هم‌زمان (pad-jomā)، خاستگاهِ نکویی و بدی است»؛ و نیز، سخن از کاستی و تباهیِ نکویی می‌گویند»** ــ <کارشان بدانجا می‌کشد >* که بگویند: **خداوند <در جایگاهِ سرچشمهٔ بدی نیز، >* دارندهٔ سخت‌ترین دَمِش تباه‌کننده است و سخت زیانْ‌رساننده‌تر از هرگونه بدی است و از همهٔ بدها بدتر است و ریشهٔ هر بدی به وی برمی‌گردد.**

یادداشت‌ها

۱-این روایتِ گرانْ‌پایهٔ دینْ‌کرد (کردهٔ ۵۰)، به سخن در «موضوع و منشأِ شرّ» پرداخته است و می‌دانیم، «مسأله و منشأ شرّ» نزدِ یزدانْ‌شناسانِ (=متکلمینِ) خاور و باختر از سنگین‌ترین و پرمناقشه‌ترین بحث‌هایِ سراسرِ تاریخِ یزدانْ‌شناسی (=علم کلام) بوده است و دلباختگیِ فزون از اندازهٔ یزدانْ‌شناسانِ مزدایی به «بُنِ نیکی و راستی»، به آنان پروا نمی‌داده است که خاستگاهِ بدی و شر را در هستیِ خداوند جُست-و-جو کنند. نویسندهٔ این روایت، به پیروی از کهنْ‌دینْ‌آوران، در این جا، یکی از استوارترین و زیباترین چَم‌ورزی‌هایِ (=استدلالات) خود را در میانه می‌نهد.

۲-بازگشتگاهِ «آنان»: خانْ‌خدای و دِه‌سالار و شهریار و کشوزبان و دین است.

۵۰. دربارهٔ کسانی که <هر چه پله-و-پایگاهِشان برتر است>* کارِ نیکِشان نیکوتر و عملِ بدِشان بدتر است، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.(۱)

همانا، آن نکویی که به خویشتنِ خویش نکویی است، نزدِ برترینان و توانگران و زورمندان، از آنرو که دَم و دستگاهِشان گسترده‌تر است (wēš waxšišnīh rāy) نیکوتر <به چشم>* می‌آید؛ و پله-پله تا به برترین <پایگان>*، آن کس که در پایگانِ بالاتری است، نکوییِ و سودی که از او سرمی‌زند بیش‌تر <اثر دارد>* تا <نکوییِ و سودیِ>* از آن کس که در پایگانِ پایین‌تری است.

به همان گونه، برایِ جان‌هایِ سودمندی که در تنان <جای گرفته>* اند، آن جان <در تنِ>* خانه‌خدا <سودمندتر است>* تا <در تنِ>* خانگیان؛ به همین گونه نیز، در <تنِ>* دِه‌سالار تا <در تنِ>* دِه‌نشینان؛ در <تنِ>* شهریارِ شهر تا <در تنِ>* شهرنشینان؛ با آن زمان که <آن جانِ گوهرینِ سودمند>* در <کالبدِ>* دین و کشوربان است؛ زیرا به سانِ فراگیر، جهان و جهانیان استوار بر آنانند.(۲)

به همین گونه نیز، به یوبه‌یِ نکوییِ جهان‌آفرینِ همه‌توانِ برترین است که همه‌یِ آفریدگانِ نیکو سرتاسر در نکویی سامان یافته‌اند؛ و بر این پایه است که (ī kē rāy) نکوییِ جهان‌آفرین، سرآمدِ همه‌یِ نکویی‌هاست. [یا نیز: برایِ‌شان از همه‌یِ نکویی‌ها بِه‌تر است].

همان بدی، که به خویشتنِ خویش بدی است، نزدِ برترینان و توانگران و زورمندان، از بهرِ بسیاریِ دَمِش تباهنده و بدِ آنان، برایِ جهان، <آن جانِ زیان‌رسان>*، پله‌پله تا آن کس که در پایگانِ برتر است، زیان‌بارتر و بدتر است؛ بدی و زیانی که از آن فرادست سرمی‌زند بیش‌تر است از <بدی و زیانی>* که از فرودست سرمی‌زند.

به همان گونه نیز جانِ زیانگری که در تن است، آن جا که آن جان <زیان‌رسان>* برحسبِ اینکه در <تنِ>* خانه‌خدا یا خانگیان، در <تنِ>* دِه‌سالار یا دِه‌نشینان، در <تنِ>* شهریارِ شهر یا شهرنشینان، یا در <کالبدِ>* کشوربان یا دین باشد ــ از آنجایی که به سانِ گسترده <همه

چیز>* بر اینان استوار است ـــ <زیانْرسانيِ سروران>* بسي زیانمندتر و دَمِش آنان بسي سخت‌تر و زیانْبارتر براي مردمِ جهان است.

بر همین پایه، اگر بحث در ماده‌ي بدي را (čiš-iz wadīh)، به: خواست < خداوند>* یا به <توانِ>* بازدارندگي‌اش (=توانِ بازدارندگيِ خداوند) یا به انگیزه‌ي نیرودهي‌اي [یا نیز: به قدرتِ کشانندگيِ او به گناه] که تنها از او سرمی‌زند، یعنی به بُنِ همه‌يِ نیکي‌ها، به جهانْآفرینِ برترین نسبت دهند (paywastan gōwīhēd) ـــ چونان <دسته‌اي از>* کیشْداران که کیشْشان درباره‌ي جهانْآفرین می‌گویند: «*خداوند، به گونه‌اي هم‌ْزمان (pad-jomā)، خاستگاهِ نکویي و بدیْ است*؛ و *نیز، سخن از کاستي و تباهيِ نکویي می‌گویند*» ـــ <کارِشان بدانجا می‌کشد>* که بگویند: *خداوند <در جایگاهِ سرچشمه‌يِ بدي نیز،>* دارنده‌يِ سخت‌ترین دَمِش تباه‌کننده است و سخت زیانْرسانده‌تر از هر گونه بدي است و از همه‌يِ بدها بدتر است و ریشه‌يِ هر بدي به وی برمی‌گردد*.

یادداشت‌ها

۱-این روایتِ گرانْپایه‌يِ دینْکرد (کرده‌يِ ۵۰)، به سخن در «موضوع و منشأِ شرّ» پرداخته است و می‌دانیم، «مسأله و منشأِ شرّ» نزدِ یزدانْشناسانِ (=متکلمینِ) خاور و باختر از سنگین‌ترین و پرمناقشه‌ترین بحث‌هايِ سراسرِ تاریخِ یزدانْشناسی (=علم کلام) بوده است و دلباختگيِ فزون از اندازه‌يِ یزدانْشناسانِ مزدایی به «بُنِ نیکی و راستی»، به آنان پروا نمی‌داده است که خاستگاهِ بدی و شر را در هستيِ خداوند جُست‌وجو کنند. نویسنده‌يِ این روایت، به پیروی از کهنْدینْآوران، در این جا، یکی از استوارترین و زیباترین چَم‌ْورزی‌هايِ (=استدلالات) خود را در میانه می‌نهد.

۲-بازگشتگاهِ «آنان»: خانه‌ْخدای و دِهْسالار و شهریار و کشوَرْبان و دبن است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۵۱. دربارهٔ‌یِ دسته‌هایِ (=گونه‌ها / انواع) هستومندان، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

همانا هستومندان بر سه دسته اند:

۱. <یک دسته، آنیِ که، در گوهرِ خود «نامیرا» ست و نیز کالبدش (paymōzan) از او جداییِ‌ناپذیر (=غیر مفارق) است>؛

۲. یک دسته، آنیِ که، <روانِ>* گوهرین‌اَش «نامیرا» ست ولی کالبدش جداشدنی (=مفارق) است؛

۳. یک دسته، آنیِ که، گوهریِ «میرنده» است و هم، کالبدش از او جداییِ‌ناپذیر است.(۱)

۱. <آن هستومندیِ که، در گوهرِ خود (pad-xwadīh) نامیرا ست و نیز کالبدش از او جُداشدنی است، خود نیز بر دو دسته است: الف: هستومندانِ نامیرایِ نادیدنی، ب: هستومندانِ نامیرایِ دیدنی>*؛

الف: از هستومندانِ <نامیرایِ>* نادیدنی: امشاسپندان اَند که ذاتِ‌شان نامیرا ست و کالبدشان <از آنان>* جداییِ‌ناپذیر است؛ نامیراییِ ذاتِ‌شان از تعریفِ‌شان پیدا ست؛ که عبارت است از: «نامیرایانِ افزونی‌بخش» [=نامیرایانِ سپَنْد / نامیرایانِ مقدس]؛ از جداییِ ناپذیریِ کالبدِ وَهمَن و مانْسَرْسْپَندان ـ که جانِ گوهرین و پاسبانِ تن‌اَند ـ پیدا ست که بهره از اورمزد دارند.(۲)

به همین گونه داد-و-آیینِ دیگرِ امشاسپندان، در زمینه‌یِ نامیراییِ ذات و جدانشوندگیِ کالبد، همانیِ است که دربارهٔ‌یِ وَهمنِ اَمْشاسْپَنْد <گفته‌ایم>*: و به سببِ یکی‌بودنِ ذات و کالبد است که «اَمْشاسْپَندان» نامیده می‌شوند.

به همین گونه نیز دیگرِ امشاسپندان، آفریدگان را پاس می‌دارند؛ پرتو و فرّه <یِ یزدانی>* را به جهانیان ارزانی می‌دارند.

ب: از هستومندانِ <نامیرایِ>* دیدنی: <نام‌آورترینِ‌شان>* خورشید است که گوهرِ هستیِ‌اَش (stī xwadīh) نامیرا و کالبدِ تنانیِ‌اَش <از او>* جدانشدنی ست.

در همین چارچوب (andar ham sāmān)، از گونه‌یِ روشنانِ <دیدنی>*، ماه و ستارگان‌اند، که، در ذات، نامیرایند و کالبدشان جدانشدنی ست؛ داد-و-آیینِ آنان(۳) نیز همانیِ است

که خورشید.

از بهرِ یکی‌بودنِ ذات و کالبد است که «خورشید و ماه و ستارگان» نامیده می‌شوند: <اینان اَند که> * جهان را روشنایی می‌دهند؛ سرشت‌ها (=طبایع) را نیرومند می‌گردانند و بر آفریدگان پرتوافشانی می‌کنند.

۲. <یک گونه‌یِ> * دیگر، آنکه، در گوهرِ خود نامیرا ست ولی <دارایِ> * کالبدِ جُدا شدنی است؛ <آن،> * یکسره «مردمیان» اَند، که به یوبه‌یِ روانِ‌شان نامیرایَند، ولی کالبدِشان در هنگامه‌یِ آمیختگی <با تازشِ اهریمن> * جدایی‌پذیر است: رویِ هم رفته (pad hamīh āgenēn) «مردمیان» نامیده می‌شوند و سرآمدِ همه‌یِ آفریدگانِ گیتایی اند.

و اندر میانِ همه‌یِ هستومندانِ گیتایی که آنان نیز در <موضوعِ> * ذات نامیرایَند و کالبدِشان جدایی‌پذیر است ـــ برابرِ آموزه‌یِ دین ـــ همه‌یِ دیگر جانوران < نیکوی > * اَند (wisp gōspand).

دادـو‌ـآیینِ مردمیان و همه‌یِ دیگر آفریده‌هایِ گیتی <در زمینه‌یِ نامیراییِ روان> *، همانی است که ایشان از جهانِ مینوی <گرفته‌اند، و چونان> * اَمْشاسْپَندان است که ذاتِ‌شان (=امشاسپندان) «نامیراء ست؛ ولی دادـو‌ـآیینِ‌شان در <جهانِ مادی، در زمینه‌یِ> * کالبدی، «جدایی‌پذیری» است.

در همین زمینه، دادـو‌ـآیینِ همه‌یِ جانوران < نیکو > * نیز همانندِ دادـو‌ـآیینِ مردمیان است؛ و این خِرَدْپذیر است.

بدین آیین نیز، کالبدِ همه‌یِ آفریده‌ها،(۴) ذاتی چونان وَهْمَن ـــ همان روانِ گوهرینی که پاسبانِ تن است ـــ و چونان دیگرِ امشاسپندان که کالبدِ اورمزداند،(۵) دارند؛ ذاتِ وَهمَن از آنجایی که روانِ گوهرین است، به خویشتنِ خویش، ذاتِ مردمیان <نیز> * هست؛ و بر همه‌یِ آفریدگانْ، <میانجیِ> * پرتوها و رخشندگی‌هایِ جهانْ‌آفرین است.

۳. درباره‌یِ آن <هستومندانی> * که در گوهرِ خود «میراء یَند و کالبدِشان <از آنان> * جدایی ناپذیر»: <اینان> * دیوان و گرگان و خزندگانِ اهریمنی اند.

با آنچه که از نیرومندیِ دینِ بهی و نخستین سُرایش‌هایِ فرازینِ زرتشت ـــ که فَرَوَهَرَش ستوده‌باد ـــ فراهم آمد (pad ān ī az)، کالبدِ دیوان بشکست.

با <فرازآمدنِ> * آنکه «هوشیدر» است، کالبدِ گرگان نیز <خواهد شکست> *، و به دستِ

آنکه او «هوشیدرماه» است، کالبدِ خزندگانِ اهریمنی نیز <درهم> خواهد شکست؛ <ولی>* ذاتِ اینان (=دیوان و خزندگانِ اهریمنی) آن زمان که فرشگرد برپا می‌شود (abrāz*) و آن سودمندِ پیروزگر (=سوشیانس=sūdōmand ī pērōzgar) درمی‌رسد، سرتاسر به نابودی کشیده خواهد شد.

در پیِ نابودیِ سرتاسریِ اینان (=دیوان و خزندگانِ اهریمنی)، ذاتِ مردمیان و روان‌هایِ نامیرا، از کالبدِ همه‌یِ جانوران و هر آنچه که <نامیرا ست>* دیگرباره جدا نخواهد شد.(۶)

همراهِ با نامیراییِ ذات، روان، آکنده از خوشبختی، در جهانیِ پاک و تهی از پتیاره، تا به جاودان سامان یافته خواهد ماند.

با <فرزانشِ اندازهْ‌شناسانه‌یِ>* جهانْ‌آفرین [یا نیز: با <خواست و کامِ>* جهانْ‌آفرین]، آفرینش، نو و بازساخته و بیگانه با مفارقتِ <جان و جانان>* و بسامان خواهد شد؛ <و این در آموزه‌هایِ دین>* پیدا ست.(۷)

یادداشت‌ها

۱-برابرِ آموزش‌هایِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، هم در این روایت و هم در روایت‌هایِ دیگر، نوعِ سومِ هستومندان، هستومندانِ میراییِ اند که هنگامِ مرگ، پوششِ تنانیِ خود را با خود به جهانِ نیستی می‌برند.

۲-این عبارت، ترجمه‌یِ به‌گمانِ این سخنِ پهلوی است:

-ud a-<wi>sānišnīh ī-šān paymōzan az-iz ān ī ohrmazd, wahman ud mānsarspand ud ān ī asnūdag ruwān, pānag ī tan [ān ī mānsarspand](?), paydāg.

نگریسته و جانْ‌مایه‌یِ سخنِ نویسنده، در این عبارتِ بخصوص، بر ما روشن و شناخته نیست؛ از این روی، ترجمه‌یِ این سختواره با گمان انجام پذیرفته است.

۳-داد-و-آیینِ آنان، در موضوعِ نامیراییِ ذات، دیدنی بودن و جدانَشُوَندگیِ کالبدِ تنانی.

۴-«همه‌یِ آفریده‌ها» را برابرِ (dahišnān) آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید نگریسته‌یِ نویسنده از این سختواره، دربرگیرنده‌یِ «وَهْمَن و دیگر اَمشاسْپَندان پله-پله تا به مردم و جانوران» باشد.

۱۵ان سخن ممرد ر *

۵-سخن بر سرِ این است که: در سلسلهٔ پایگان‌های هستی، از فراترین تا فروترین زینه و مرتبه، آن هستومندی که در مرتبهٔ فراتر است برای مرتبهٔ فروتر از خود، ذات و جانِ گوهرین است و برای زینهٔ فرازین‌تر از خود کالبد است؛ چونان وهمن، که میانجی جانِ گوهرینِ اورمزد و مردمیان است، ولی برای اورمزدِ دادار، خود، کالبد است و برای آفریده‌های فرودین‌تر از خود جانِ گوهرین است؛ پس، آفریده‌های فرودین می‌باید و می‌توانند برای وَهمَنْ پوششِ تنانی (=ماده در معنای ارسطویی) باشند و وهمن برای آنان صورت (=در معنای ارسطویی) است.

برای یک بررسی جدیِ فلسفی از این معنی نگاه کنید به: ارسطو، در آسمان، ترجمهٔ اسماعیل سعادت، ص ۱۸۱: «........زیرا همواره نسبتِ جسم بالاتر [از نگرگاهِ آسمانی و زمینی] به جسمی که بلافاصله زیرِ آن است، نسبتِ صورت به ماده است».

۶-یعنی: کالبدِ مردم و جانور، پس از زدوده شدنِ تازشِ اهریمن و سپاهش، که دیوان و دروجان و دَرندگان و خزندگانِ اهریمنی اَند، همان ویژستگیِ «جدایی‌ناپذیری» (=غیرمفارقیّت) اَمشاسْپَنْدان را پیدا می‌کند.

۷-ارسطو، در کتابِ «متاگبتیک» [=متافیزیک]، دفترِ ششُم (=اپسیلون)، به سنجشِ دربارهٔ سه گونه دانش پرداخته است:

۱. دانش‌هایِ گیتیانه (=علومِ طبیعی)،
۲. دانش‌هایِ نِگرُوَرزانه (=علومِ نظری)،
۳. دانش‌هایِ بَغانی (=علمِ الهی / تئولوگیا).

برابرِ روشنْ‌نویسیِ ارسطو، هرکدام از این دانش‌هایِ برشمرده، گسترهٔ ویژهٔ خود را دارا ست:

۱. گسترهٔ دانش‌هایِ گیتیایی، «هستومندانِ جدایی‌پذیر (=مفارق)، جنبنده و پذیرایِ شَوَند وتباهی» است.
۲. گسترهٔ دانش‌هایِ نگرورزانه، «هستومندانِ جدایی‌پذیر (=مفارق)، ناجنبنده و تباهی‌ناپذیر» است.
۳. گسترهٔ دانش‌هایِ بَغان‌شناسی، «هستی‌دارانِ جدایی‌ناپذیر (=غیرِ مفارق)، ناجنبنده و تباهی‌ناپذیر» است.

دانشِ «بَغان‌شناسیِ» ارسطویی، دو دسته بَغان (=$\phi\varepsilon\omega$ / تِئو) را نیز بازمی‌شناسد: الف: بَغانِ جدایی‌ناپذیرِ ناجنبندهٔ تباهی‌ناپذیرِ دیدنی (=محسوس / هوشیدنی / دریافتنی).

ب: تَنانِ جدایی‌ناپذیرِ ناجنبنده‌ي ناپسوانی (=نامحسوس / ناموشیدنی / درنیافتنی).

اکنون جایِ آن است که دسته‌بندیِ هستومندان، در نزدِ ارسطو و نویسنده‌يِ این روایت (کرده‌ي ۵۱)، برسنجیده شود.

اما ما (گزارشگرِ کنونی)، سرِ آن داریم نکته‌اي و پرسشي دیگر را بررسیم: آیا می‌توان نظر داد که نویسنده‌ي این روایت، آگاهی‌هايِ خود را با چند میانجي از برگْ‌نوشته‌هایيِ پراکنده و رو به پوسیدگی نهاده‌ي «گزارشِ پهلويِ برخيِ نوشتارگانِ ارسطو» برگرفته باشد و براي ما، لابه‌لايِ روایت‌هايِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، به یادگار گذاشته باشد؟

روشن‌تر آنکه: در زمانه‌ي شاهنشاهيِ انوشیروان، چکیده‌اي از کتابِ «متاگیتیک» [متافیزیک] و برخيِ نوشتارگانِ ارسطو به زبانِ پهلوی گزارش شده است که ازمیان رفته‌اند؛ ولی ترجمه‌يِ لاتین این گزارشِ پهلوی امروز در دست است؛ نسخه‌يِ لاتین زیرِ نام:

_Solutiones eorum de quibus dubitavit Chosroes persarum rex. 1885 «Supplem Aristotelicum»

در «Supplem Aristotelicum» به سرْویراستاريِ بایْ واتِزْ امروزه در واتیکان برجای است.

گمان و باورِ ما این است که برخيِ روایت‌هايِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، گزارشْ‌گونه‌اي از ته بساطِ خرمنِ حُسنِ آن گزارشِ پهلويِ بر باد رفته است و مترجمِ کنونی، امیدِ آن دارد در دفتري جداگانه به این مهم بپردازد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۵۲. دربــــارهٔیِ فــــرمانْ‌فرماییِ (=اداره) دادگرانه با کمکِ دین

از آنجایی که دادگری (dādestān) جرثومه‌یِ خِرَدِ خدادادی است، <پس>* با دینِ بهی نیز هَمْگِن و برادر است؛ باورمندی، پذیرش و رواج < دینِ بهی >* از راهِ گسترشِ دادگری می‌باشد.

و از راهِ هر آن دادگری، خِرَدِ خدادادی در همه‌یِ مردمان نیز هست؛ و از راهِ آن (=خردِ خدادادی)، تودگان ویژستگیِ خدایی <دارند>*.

و اما درباره‌یِ بددینان، که آنان با پنهانکاری و رواجِ < دینِ بد >*، زیانکاری‌هایِ بددینی را آنچنان فریبکارانه (pad *frēbkārīh) می‌پراکنند (= تبلیغ می‌کنند) که پیاله‌ساز< دروغینْ کار >*، با یکی‌نمایاندنِ سرب بجایِ زر، سُرب را به نامِ زر رواج می‌دهد (=قالب می‌کند).

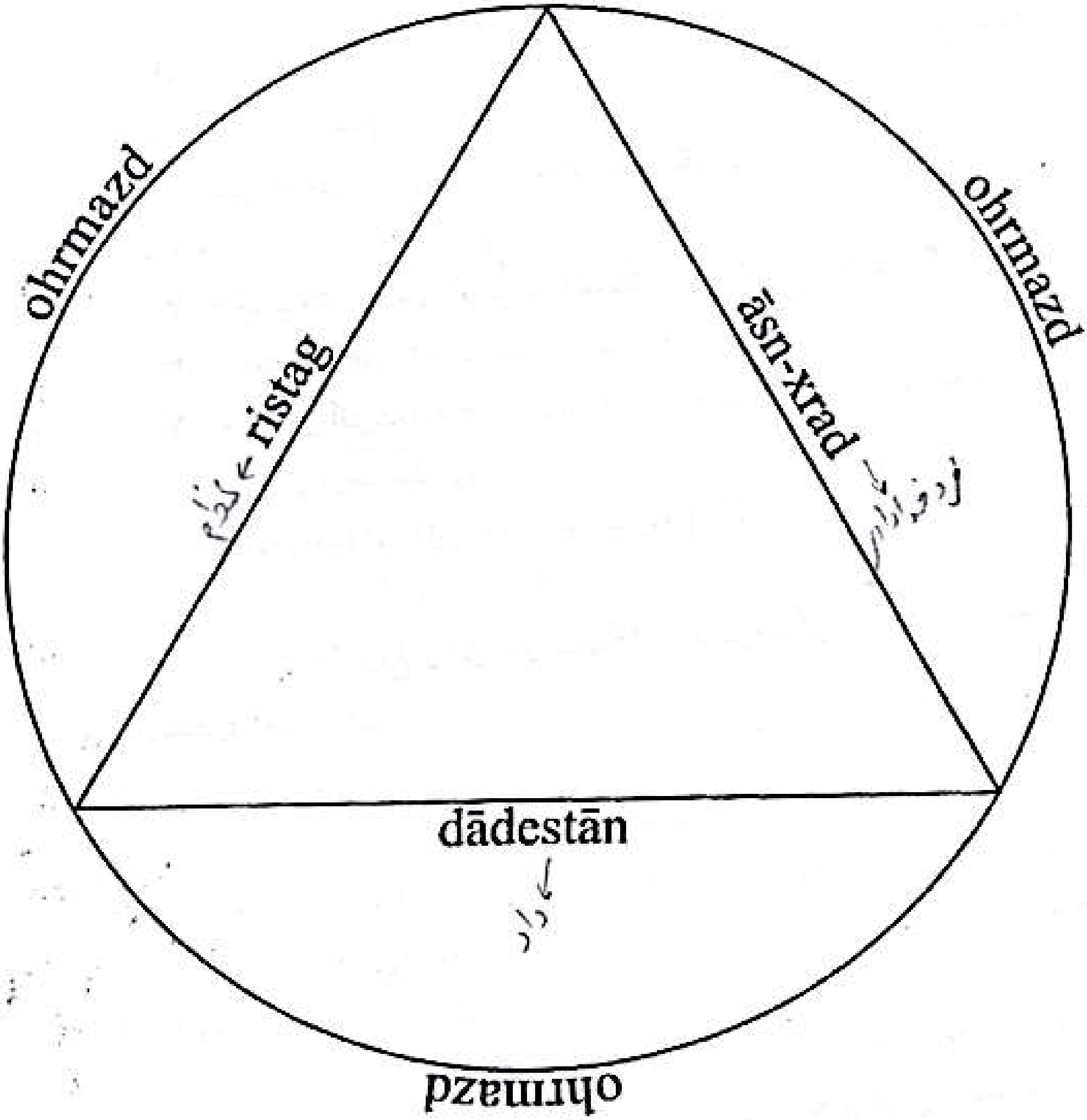
بر همین پایه است که، برابرِ اندازشِ فرزانگان، بددینی <در خود>* ناآراستگی (=بی‌نظمی) نهفته دارد؛ و نیز برابرِ سنجه‌یِ[1] این <شیوه از>* دادگری وبددینی نابود است.

همان گونه که برابرِ اندازشِ دینِ بهی، آرایه‌مندی (=نظم=ristag) تنها در دادگری ــ که با هم از یک تخمه اَند ــ دیده می‌شود؛ و به سببِ یکی‌بودنِ تخمه‌هایِ ایشان (=نظم و دادگری) با خِرَدِ خدادادی است که <هر سه>* از اورمزد اَند.

ــــ یادداشت‌ها ــــ

۱-«سنجه» را برابرِ tarāzūg آورده‌ایم؛ نویسنده‌یِ این روایت (=کرده‌ی ۵۲) از این واژه معنایی نزدیک به «معیار» را در نظر داشته است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠



نگاره‌ی آموزه‌ی کرده‌ی پنجاه و دو

۵۴. اِمکانِ فرجامِ <رستگارانه‌یِ>*(۱) مردم، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

هر یک از مردمان را <از هر طبقه‌ای>* می‌سزد که در فرجام به رستگاریِ روان <رسند>:(۲)

۱. شهریاران، بیش از هر چیز با ساماندهی، <رواجِ>* نظم و ترتیب و روشِ درستِ شهرباری بر گیهان.

۲. تک‌تکِ دینمردان نیز، بیش از هر چیز با رواجِ دین و باورمندی و پیوندِ ژرف با دینِ مزدایی.

۳. تودگان، بیش از هر چیز، با کار و کوششِ فرساخته درباره‌یِ تک‌تکِ آنچه که در <گستره‌یِ>* خویشکاریِ آنان است.

یادداشت‌ها

۱- «فرجامِ رستگارانه» را برابرِ handāzišn آورده ایم؛ به گمانِ ما، نویسنده‌یِ این روایت از این واژه، در این جا، معنایِ «مقصد» و «پایانگاه» را در نظر داشته است.

۲- یعنی: هر کس، بازبسته‌یِ هر طبقه‌یِ مردمانه‌ای (=اجتماعی) که باشد، اگر در چارچوبِ اندازه‌شده، وظایف، آیین‌ها و خویشکاری‌هایِ مردمانه‌یِ خود را به رسایی و فرساختگی انجام دهد، سزاوار است که در آخرت به رستگاریِ روان رسد.

۵۵. مسأله پرسیدنِ (xwāyišn) دینآموز از هیربد در هفت موضوع.

۱. یکی اینکه، چه کسی در دارایی به پُرداشتگی(۱) می‌رسد؟

۲. دیگر اینکه، چه کسی به آسودگیِ جان می‌رسد؟

۳. دیگر اینکه، چه کسی <می تواند>* از گناه پرهیزد؟

۴. دیگر اینکه، چه کسی در <زمینه‌یِ>* خِرَد به افزونی دست می‌یابد؟

۵. دیگر اینکه، چه کسی فرّه<یِ یزدانی‌اش>* رو سویِ درخشندگی دارد؟

۶. دیگر اینکه، مردم، گرایان با دوستیِ کیانند؟

۷. دیگر اینکه، چه کسی به ویراستگیِ تن و در پیِ آن به رستگاریِ روان می‌رسد؟

یادداشت‌ها

۱- «پُرداشتگی» را برابرِ hangadīh آورده‌ایم؛ معنایی نزدیکِ به غناء و استغناء.

۵۶. و پاسخِ هیربد <به هفت مسأله‌یِ دین‌آموز>*، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

۱. کام می‌ورز و با رای-و-روش (=با تدبیر) گام بردار؛ آن زمان است که تو <براستی>* پُرداشته از دارایی می‌شوی.

۲. کمبودها<یِ زندگانی>* را با چشمِ داشتن بنگر؛ آن زمان است که شاد از جهان‌آفرین ای و آسوده جانی.

۳. <همیشه>* به جهان‌آفرینِ همه‌آگاه بیاندیش(؟)؛(۱) تا پرهیخته از گناه باشی؛

۴. در دَمدَمایِ پگاه،(۲) در کارِ دانش اندیشه کُن؛ تا در <زمینه‌یِ>* خِرَد به افزونی رسی.

۵. به همه‌یِ آفریده‌ها<یِ اورمزدی>* با نظرِی نیکو بنگر؛ تا نزدِ مردمان فرّه<یِ یزدانی>*‌اَت به درخشندگی رسد.

۶. با مردم آمیز(؟) [یا نیز: به مردم بیاندیش] و گِرایانْ به دوستیِ مردم باش؛ تا مردم با تو بسی به دوستی <گِرایند>*.

۷. <دیوِ>* دروغ از تن <و جانِ>* خود بیرون کُن تا تنَت ویراسته و روانَت به رستگاری رسد.

یادداشت‌ها

۱-«بیاندیش» را برابرِ واژه‌ایِ از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم که ما آن را با تردید mēn خوانده‌ایم؛ «اندیشه کُن» نیز معنی می‌دهد؛ شاید نویسنده‌یِ این روایت معنایی نزدیک به: «همیشه خدا را در نظر دار» را در اندیشه داشته است.

۲-«دَمدَمایِ پگاه» را برایِ ōšbām آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید که نویسنده‌یِ این روایت، اندیشیدن در دَمدَمایِ پگاه را بهترین و مناسب‌ترین زمانِ به‌کارگیریِ نیرویِ هوش می‌داند: ما واژه‌یِ ōšbām [(= رخشندگی) bām + (هوش) ōš] را با «تنویرِ فکر» از نظرگاهِ معنایی بسی نزدیک می‌دانیم.

۵۷. در این نکته که، دانایيِ <برگرفته از>* دینِ مزدایی، <خود>*، سرتاسر برگرفته از هستشِ(۱) دینِ مزدایی است، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

هَستشِ داناييِ دین مزدایی — از آنجايي که پتیاره‌هایَش افراط و تفریط است — درگوهرِ خود «میانه‌روی» ست؛ زیرا <میانه‌روی، برسازنده‌يِ>* ذاتِ دینِ مزدایی است.

همستبزنده‌يِ با دانایی <دینِ مزدایی>* افراط می‌باشد؛ که همزادِ دروغینِ دین است؛ و پتیاره‌يِ <دینِ مزدایی>* تفریط(۲) است.

بر(۳) پایه‌يِ آنچه از ویژگانِ بهدینی و پایبندانِ به داناييِ نیکو بدست می‌آید، زیرْبُنیادی‌ترین باورِ دینِ بهی و ویژه‌ترین گونه‌يِ دانایی، سرتاسر ریشه در هَستشِ دینِ مزدایی دارد.(۳)

<درستيِ>* همه‌يِ اندیشه‌ها و گفتارها و کردارهايِ دانایانه، و، <درستيِ همه‌يِ اندیشه‌ها و گفتارها و کردارهايِ دانایانه‌يِ>* آن کساني هم که به <درستيِ>* دینِ مزدایی و <کارآیندیِ>* زمزمه‌ها <يِ این دین>* پی نَبُرده‌اند، همه و همه، ریشه در بود-و-باش و رازآشکاريِ دینِ مزدایی دارد؛ <و این در آموزه‌هايِ دین>* پیدا ست.

یادداشت‌ها

۱-«هَستش» را برابرِ hastīh آورده‌ایم؛ به گمانِ ما، نویسنده‌يِ این روایت از این واژه، معنایيِ نزدیک به «وجود» و «بود-و-باش» را در نظر داشته است؛ می‌توان «هَستندگی» نیز ترجمه کرد.

۲-یکيِ از معناهايِ «افراط»، در این روایت (۵۷)، این‌گونه توانستی بود: ریزبینی‌هايِ ملال‌آور و مؤمن‌کُش در کارْبستِ مناسکِ دینی؛ و یکيِ از معناهايِ «تفریط» این‌گونه توانستی بود: ندیده‌گرفتن و به کنار نهادنِ بایستگانی‌هايِ (=واجبات) دین.

۳-این عبارت را این گونه نیز می‌توان ترجمه کرد:

«از آنجايي که دینِ بهی مقیمِ ویژسته‌ترین دانایی‌هايِ نیکو است، پس، ویژه‌ترین گِرَوِشِ به بهدینی و ویژه‌ترینِ دانایی، همه و همه، از دینِ مزدایی هستی <می‌گیرد>*».

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۵۸. دربارهٔ شهریاری و دین، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

از بنیاد، هستیِ شهریاری <استوار>* بر دین و دین بر شهریاری است.
در این جُستار (ī andar ān wāzag) از آموزه‌هایِ دینِ بهی <برمی‌آید>* حتی آنانی که کیشی ناسازگار <با دینِ بهی>* دارند در این نکته ایشان نیز همداستان اند که: شهریاریِ آنان نیز از سامانِ دین و دینِ‌شان از شهریاری سامان می‌یابد.

بر همین پایه است که، بُنیادِ دینِ بهی <استوار>* بر این گفته‌یِ زیرینْ‌بُنیاد است:
وباورِ به بندگی در برابرِ اورمزد از بُنِ جان [یا نیز: باورِ ژرفانه به فرآراستگیِ مطلقِ اورمزد (ohrmazd bowandagīh)] و بزرگداشتِ دین <او>*.
<این دو>* از یکدیگر جدایی‌ناپذیر اند: بزرگداشتِ شهریاریِ ایرانی، <تنها>* از دین <ایرانی>* برمی‌خیزد؛ بندگیِ اورمزد <و سامانِ>* دینِ مزدایی از شهریاری <ایرانی>* برمی‌خیزد.

ترازش و سودِ این دو (=دین و شهریاری)، بیش از هرچیز، هرچه بیش‌تر و فراگیرتر درپیوستنِ به <همه‌یِ>* آفریده‌ها ست: زیرا از راهِ یکی شدنِ شهریاری و دینِ بهی ست که شهریاری استوار می‌گردد (ī rāst xwadāyīh)؛ و <نیز>* از راهِ یکی شدنِ دینِ بهی با شهریاریِ استوار، دین با شهریاری، وحدتِ کلمه (ham wāz) می‌یابد.
از این روی، شهریاری، از پایه، همان دین است و دین همان شهریاری است؛ به همین گونه، نبودِ شهریاری (a-xwadāyīh = آنارشیزم) نیز به بددینی و بددینی به نااستواریِ شهریاری می‌انجامد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۵۹. دربارهٔ‌یِ نیک و نیک‌تر و نیک‌ترین <گِرایش>*، و نیز دربارهٔ‌یِ بد و بدتر و بدترین <گِرایش>* در میانِ مردم، برابرِ آموزهٔ‌یِ دینِ بهی.

<گِرایش>* نیک: به گونه‌ایِ فراگستر، باورِ ژرفِ تودگان به دینِ اورمزدی، به یوبهٔ‌یِ نزدیکی به اورمزدِ جهانْ‌آفرین می‌باشد.

نیک‌تر و نیک‌ترین <گِرایش>* در میانِ تودگان: <به ترتیب:>* تقرّبِ بیشْ‌تر و بالاترین اندازهٔ‌یِ تقرّب به دینِ اورمزد، به یوبهٔ‌یِ نزدیکیِ بیشْ‌تر و بیشْ‌ترین اندازهٔ‌یِ نزدیکی به بنیادِ همهٔ‌یِ نکوییِ‌ها، همان اورمزدِ جهانْ‌آفرین است.

<گِرایش>* بد: به سانیِ همه‌گیر، باورِ ژرفانهٔ‌یِ تودگان به دینِ بد، به یوبهٔ‌یِ نزدیکی به زَدارمینو می‌باشد.

بدتر و بدترین <نوعِ گِرایش>* اندر میانِ تودگان: <به ترتیب:>* تقرّبِ بیشْ‌تر و بیشْ‌ترین اندازهٔ‌یِ تقرّب به بددینی، به یوبهٔ‌یِ نزدیکیِ بیشْ‌تر و بیشْ‌ترین اندازهٔ‌یِ نزدیکی به بنیادِ همهٔ‌یِ بدی‌ها، زَدارمینو، است.

<آن دسته از>* کیش‌داران که: «بُنِ بدی بهمراهِ بُنِ نیکی، همان ایزد است»، <باوریِ بُنیادین از>* کیشِ ایشان است، و مدعی‌اند که «کیشِ بد، به همان گونه، همراهِ کیشِ نیک منسوب به ایزد (ō yazd paywand) است»، <چاره‌ای ندارند جز اینکه>* بگویند: «بدی و بَدان نیز خواهانِ تقرّبِ به ایزدَند؛ به همان گونه که نیکی و نیکان <خواهانِ تقربِ به ایزدَند>*». (۱)

یادداشت‌ها

۱- یعنی: اگر بنا ست که: بُنِ بدی و بُنِ نیکی یکی باشد، پس آنگاه تقرّبِ بَدان به بُنِ همهٔ‌یِ بدی‌ها، به همان جایی می‌انجامد که تقرّبِ نیکان به بُنِ همهٔ‌یِ نیکی‌ها.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۶۰. دربارەيِ خداوندگاريِ مردم <بر خویشتن>*، و رای-و-روشي که بر آن مترتب است، برابرِ آموزەی دینِ بهی.

برابرِ آفرینش و دَهِشِ خداوند، جانِ همەيِ مردم بر تنِ‌شان خداوندی دارد.

<آفریدگار>* برایِ یاریِ ایشان، در اندرونِ تنِ‌شان <قوەيِ>* خوداگاهی (bōy) را آفریده است؛ و از راهِ آن (=نیروگانِ خوداگاهی)، نیرويِ یاد (=wīr=حافظه) را —که خواستار و پایندەيِ دانش است؛ و <نیز مردمان را یاری داده است>* با نیروگانِ هوش که آن، پایندان و نگەدارنده <يِ یاذمان‌ها>* ست؛[1] و نیز از راهِ نیروگانِ خِرَد که نگاهبان (nigerīdār / مداقه‌گر) و گزینشگر و کارگر در <بدست‌آوريِ>* دانش است.

پاکی و گشادگيِ مسیرِ <قوەيِ>* اَخْوْ [axw / اندیشگی(؟)] به اندیشه‌گاه، به نزدیکيِ یزدان (pad......ō) و نیز به بینشِ بَرین (=اعلی)[2] می‌انجامد.

در <ساحتِ>* برونيِ تن، شش[3] «ترجمان» آفریده شده‌اند که <هر کدام>* جُداجُدا <برایِ کاريِ>* ویژگی یافته‌اند، که از آن میان پنج تایِ‌شان «شِهِش» نامیده می‌شود؛ که اینان اند: ۱.بینایی، ۲.شنوایی، ۳.چشایی، ۴.بویایی، ۵.بَساوایی؛ که از بیرون چونان روزنەايِ آماده شده‌اند تا گذردهندەيِ روشنيِ بایسته به <اندرونِ>* خانه از بهرِ خانهْ‌خدای (kē kard ēstēd) (=اندیشگی) باشند؛ و یکيِ دیگر، <ششمین>*، از بنیاد <کرد-و-کازش>* ترجمان است و «زبان» نامیده می‌شود؛ و آن (=زبانِ مترجمِ آگاهی‌ها)، آورندەيِ آگاهی‌هایِ خانهْ‌خدای (=شخص / کَس / اندیشگی) از اندرونِ او به بیرون <يِ او>* ست؛ و نمایانگرِ هر آنچه خواست و دلآهنگِ او ست.

بر این سامان، همەيِ مردم برايِ خداوندگاری بر خویشتن و آزادکامی (=مُختاری)، به کمکِ آن خداوندگاری، آماده شده‌اند.

اینان (=مردمان) نیز، درست به مانندِ گیهانْ‌خدیو (=خدايِ جهان) که هنگامِ شهریاری بر گیهان کارگزارانيِ را به <خدمت می‌گیرد>* (kāmgārān)، می‌توانند با کاربُردِ درستِ ابزارها <يِ تنانی>*، دانایانه، خداوندگاری را نیز بر تنِ خویش راهْبَری کنند؛ <پس آنگاه است که

اینان نیز شایسته اَند >* «شهریارِ نیکو» نامیده شوند؛ و این شهریاری <ِ نیکو بر تنِ خـود >*، به‌ناب‌ترین خوشبختیِ جاودان خواهد پیوست.

چنین شهریاری‌ای، <همان سرنمونه‌یِ >* جهانِ مینوی (=mēnōg axwān=عالَمِ مِثال)، فرازترین و برینْ‌پایه‌ترینِ شهریاری‌ها خواهد بود.

اگر که ابزارها <یِ تنانی و جانی >* به بَدی و با آگاهی‌هایِ نادرست بکار بُرده شـَوَند، ایـن شهریاری < مردمان بر تنانِشان >* و نیز یکپارچگی‌اَش برمی‌گسلد؛ و، بـه دوزخِ آکـنده از بـدی نگونسار می‌شود؛ و <همچون >* شهریاریِ شوربخت و سرافکنده (؟) [یا نـیز: سـرنگون شـده] خواهد بود.

از آغاز < آفرینش >*، انـدام‌هـایِ داداُورمـزد، <بـه مـیانجیِ اَمْشـاسْپَنْدان >*، انـدر مـیانِ آفریده‌هایِ گیتیایی <حلول کرده >* است:

به میانجیِ وَهْمَن، داداُورمزد مقیمِ اندیشگی (axw) است؛

به میانجیِ سْپَنْدَرْمَذ، مقیمِ یادگاه (wārōm) است؛

و به میانجیِ سروش، مقیمِ اندیشه‌گاه (mēnišn) است؛

شهریارِ فرساخته و مهربان و فرآراسته و دادگر و نـیکوفرمان، هـمان پـارسا مـرد است؛ آنکـه اندام‌هایَش <در سازگاری >* با ابزارهایِ تنانی و جانیِ <اورمزد >* است.(۴)

<اکنون درباره‌یِ > اندام‌هایِ مردِ پارسا <که در سازگاریِ با ایزد است >*:*

<نیرویِ هوشِ مردِ پارسا >*:

از راهِ هوش، زمـانی کـه بـه یـاریِ آگـاهی‌ها(؟) [و یـا نـیز: از راهِ هـوش، و از راهِ آگـاهی‌هایِ یزدانی(؟)](۵) بر آفریده‌هایِ جاندار و بی‌جان (dāmān dahišnān) اِحاطه دارد، همْ‌سازگارِ <با ایزد >* است (ham passazag)؛ آنگونه که آسمان <فراگیرِ همه چیز است >*.

<نیرویِ یادِ مردِ پارسا >*:

از راهِ <نیرویِ >* یاد، زمانی که به یافته‌هایِ درستِ دانش دست می‌یابد، همْ‌سازگار با ایـزد است؛ همچون آتشِ تندپو.

<نیرویِ خِرَدِ مردِ پارسا >*:

و از راهِ خِرَد، هنگامی که دانشمندانه درباره‌یِ کارها و چیزها بسی در پُرس-و-جویِ آگاهی‌هایِ <رَسایِ >* دینِ بهی ست ــ که خود، <ذاتِ قوه‌یِ >* گزینش می‌باشد ــ همْ‌سازگار با

ایزد است.

و از راهِ تقدّس (abzōnīgīh) و آرمانْ‌گرایی‌ای که به آن [=پُرس و جوی دانشمندانه / یا نیز: تقدّس] دوسیده است، سرنمونه‌ی (parwānag) گفتار و کردار است و هم‌سازگار با ایزد است.

<دلِ مردِ پارسا>*:

از راهِ دل، با برترین دلیری‌ها، بی‌باک نسبت به هر آنچه دیدنی است و بی‌ترس از هر آنچه نادیدنی است، هم‌سازگار با ایزد است.

<چشمِ مردِ پارسا>*:

از راهِ چشم، با خوبْ‌چشمی، خورشیدِ دومین است و هم‌سازگار با ایزد است.

<گوشِ مردِ پارسا>*:

از راهِ گوش، زمانی که در خوبْ‌نیوشیدنْ همچون سروش هم‌سازگار با ایزد است.

<زبانِ مردِ پارسا>*:

و از راهِ زبان، زمانی که در راستْ‌گفتاری همترازِ رَشْنْ است، هم‌سازگار با ایزد است.

<دستِ مردِ پارسا>*:

و از راهِ دست، زمانی که به نکویی در کار-و-وَرزْ است، هم‌سازگار با ایزد است.

<پایِ مردِ پارسا>*:

و با پای، زمانی که در پارسایی پیش می‌رود و همیشه کوشاست، هم‌سازگارِ با ایزد است.

و به همین گونه، با دیگرِ ابزارهای تنانی و جانی، هم‌سازگار با ایزد است.

یادداشت‌ها

۱-به گونه‌ای خِرَدْوَرانه، می‌باید که نیروگانِ هوش (ōš)، خواستار و یابنده‌ی دانش باشد و نیروگانِ یادْ (wīr) پایندان و نگه‌دارنده‌ی یادمان‌ها؛ ولی سخنِ پهلوی،در این روایت، به گونه‌ای دیگر است؛ ما (=گزارشگرِ کنونی) در ترجمه از نوشتارِ پهلوی پیروی کرده‌ایم، هر چند که آن را خِرَدْپذیر نمی‌دانیم.

۲-سخن بر سرِ این است که: تنها جان‌های پاک و نیالوده به گناه می‌توانند به دانش و بینشِ فرازین و برین و اعلی، و به دیدارِ با بُنِ راستی (=حق) نایل می‌شوند.

۳-نویسنده‌یِ این روایت (=کرده‌یِ ۶۰)، در بسترِ سخنِ پهلوی، نخست، چهار قوه‌یِ درونْ‌هوشی (=ذهنی) را نام می‌برد که: شعور (=bōy / إشعارِ به‌نفس / خودآگاهی)، حافظه (=wīr / یاد)، هوش (=ōš) و خِرَد اَند (=xrad)؛ پس از آن به برشمردنِ ابزارهایِ شش‌گانه‌ای می‌پردازَد که در ساختِ بروتیِ تن، از آفرینش، کار گذاشته شده‌اند: یعنی پنج دریافتگر (=حواسِ پنج‌گانه / هوش‌هایِ پنج‌گانه) و زبان که رویِ هم شش تا می‌شوند ولی ابزار و اندامه‌یِ هفتُمین را نام نمی‌بَرَد؛ شاید نگارشِ هفت ([illegible])، در بُنْ‌نوشتِ پهلوی، کژنویسیِ رونویش‌کنندگانِ سپستر است.

۴-از آنجایی که اورمزدِ جهانْ‌آفرین، به میانجیِ اَمْشاسْپَندان، در جهانِ مادی حلول کرده‌است ــ برابرِ فراگفتِ نویسنده‌یِ این روایت، آنهم در اندام‌هایِ تنانی و جانیِ مردِ پارسا ــ و جهان، ابزارهایِ تجلیِ وی اَند، پس، مردِ پارسا، با پارسایی و فرآراستگی‌اَش در پیکرِ جهانِ کِهین، همانَسته‌یِ جهانِ مِهین است؛ که آن جهان، ابزارهایِ تنانی و جانیِ اورمزدِ دادار اَند؛ و این، گزارشی دیگر از «خلیفةالهیِ انسان» است.

۵-قرائت و ترجمه‌یِ احتمالیِ دوم را درونِ قلاب آورده‌ایم؛ برایِ این قرائتِ دوم نگاه کنید به: یادداشت‌ها،18,60.] (م).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

این گزاره بیانگر همان دو نیروی مزدا است که تنها چهار نیروی آدمی است که
انها را پدیدار نمود و بر کنش و کردار می انجامد

۶۱. دربارهٔ <راه‌هایِ>* به آشکاری رسیدنِ ذاتِ زَدارمینو <در گیتی>*، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

ذاتِ پدیدارِ(۱) زَدارمینو، به میانجیِ آکومن در اندیشگی (axw) و منش، و به میانجیِ <دیوِ>* تَرومد در (tar) <قوهٔ>* یاد (wārōm)، و به میانجیِ <دیوِ>* خشم اندر اندیشه‌گاه سرریز می‌شود؛ <پس آنگاه در زمین>* به بیدادگر و خشم‌گیر و فرمانده‌ِ بد و ستم‌کامه و سیاست‌باز و تبه‌خو و بدکاره دوسیده می‌شود؛ بدین شیوه است <خلیدنِ زَدارمینو>* اندام‌هایِ تنانی و جانی < مردِ تبه‌خو>.(۲)

اندام‌ها و قُوایِ مردِ تبه‌خو <که می‌شاید خَلِشگاهِ زَدارمینو در جهانِ مادی گردد>:(۳)

<قوهٔ یادِ مردِ تبه‌خو>*:

از راهِ <قوهٔ>* یاد (wīr)، زمانی که دچارِ زودباوری(؟؟) می‌شود، <خَلِشگاهِ زَدارمینو می‌گردد>*.

<قُوهٔ هوشِ مردِ تبه‌خو>*:

از راهِ <قوهٔ>* هوش، زمانی که کینه به فراموشی نمی‌سپرد، <خلشگاهِ زَدارمینو می‌گردد>*

با بدی کردنِ به اندیشهٔ نیک و دوراندنِ(؟) همیشگی و همه‌جایِ (hamēšag ud hamēšag) اندیشهٔ نیک، <خلشگاهِ زَدارمینو می‌گردد>*

<خواهش‌هایِ تن‌پرستانهٔ مردِ تبه‌خو>*:

از راهِ خواهش‌ها <ی تن‌پرستانه>* زمانی که برایِ همگان خواهانِ بدی است (nāgīh abāyistan)، <خلشگاهِ زَدارمینو می‌گردد>*

از راهِ <دیوِ>* آز، که آهنگِ آن دارد جهان را به یک دَم(؟؟) بیوبارَد، <زَدارمینو از رهگذارِ مردِ تبه‌خو در جهانِ مادیِ می‌خلد>*.

از راهِ <دیوِ>* شهوت، با بهره‌گیری از آموزه‌هایِ بددینی، در بدی‌ایِ فراگیر، افروخته در دود و دَمِ شهوانی، و با کمکِ(؟) <دیوِ>* تَرومد، <زَدارمینو>* همپیوستهٔ حواسِ تنانی می‌شود و

<در جهانِ مادی می‌خلد>*.

از راهِ آشموغی، چونان جُرج(؟) کلیسایی‌آیین، <زَدارمینو در جهانِ مادی می‌خلد>*.

قوه‌یِ بینایی زَدارمینو، چشمِ اهریمنی (ăš) است که <می‌خلد>* در <چشم>* افراسیاب که رَشکْبَرِ تمامیِ آفریده‌هایِ نیکو <یِ اورمزدی>* است و <خلشگاهِ زَدارمینو می‌گردد>*.

<مردِ تبه‌خو>* از راهِ دلِ اهریمنی‌اَش (؟؟)، همترازِ ضحاک می‌شود و بی‌اندازه بدی بر دینِ بهی روا می‌دارد و <خلشگاهِ زَدارمینو می‌گردد>*.

<مردِ تبه‌خو>* با دستِ اهریمنی‌اَش زمانی که دست به کارهایِ بد می‌زند، <خلشگاهِ زَدارمینو می‌گردد>*.

<مردِ تبه‌خو>* با پایش، اهریمنانه، به بدی، همانسته‌یِ دزدان و درندگان می‌دود و <زمانی که>* در کارِ کُشت-و-کشتارِ جهانیان است، <خلشگاهِ زَدارمینو می‌گردد>*.

یادداشت‌ها

۱- بیندیشید با برابرِ wĕnābdāg آورده‌ایم این عبارت را این گونه نیز می‌توان ترجمه کرد:

«زَدارمینو، به میانجیِ آکومن در اندیشگی (axw) و منش، و به میانجیِ <دیو>* ترومد بر روی (tar) <قوه‌یِ>* یاد (wārōm)، و به میانجیِ <دیو>* خشم اندر اندیشه‌گاه سرریز می‌شود و <در جهانِ مادی>* به پدیداری می‌رسد.

۲- درهم‌ریختگیِ بافتِ سخن در این روایت (کرده‌ی ۶۱) به اندازه‌ای ست که می‌تواند هر ترجمه‌ای را با درجه‌یِ بالایی از احتمال رو-به-رو کند؛ همچنان که ترجمه‌یِ ما را. ولی از آنجایی که ساختارِ سخن در همانندی با روایتِ پیش از این (کرده‌ی ۶۰) است، این همانندی می‌تواند در فهمِ نوشتارِ پهلوی کمک کند.

۳- پس از این، نویسنده‌یِ این روایت، نشان می‌دهد که زَدارمینو و لشکریان‌اَش هر کدام جُداجُدا یا یک-یکیِ ابزارهایِ جانی و اندام‌هایِ تنانی و خواهش‌هایِ نفسانیِ مردِ تبه‌خو و تبه‌کام درمی‌پیوندند و در جهانِ مادی، به پیکرینگی، پدیداری و آشکاری می‌رسند.

۶۲. دربارهٔ‌یِ خاستگاهِ رسیدنِ دانش و رامش، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا دانش و رامش، هر دو، نشان‌پذیرفته از <دو گونه>* نیروگان<ِ جان>* اَند: دانش از راهِ نیرویِ <برونی>*، و رامش از راهِ نیاز<یِ درونی>* نیروگانِ جان اَند [یا نیز: جانِ را نیرو می‌دهند].

دانش به میانجیِ <قوه‌یِ>* اندیشگی (axw)، و رامش، به میانجیِ کامْ‌خواهی (kāmag / خواهش) راه به اندیشه‌گاه می‌بَرَند.

به سببِ تیزرسیدن<ِ آگاهی‌هایِ برونی>* به اندیشه‌گاه است که دانش <در قوه‌یِ اَخْوْ فراهم می‌آید>*؛ اگر راهی که از <قوه‌یِ>* اَخْوْ (=اندیشگی؟) به اندیشه‌گاه <می‌رسد>* فرآراسته و پاک باشد، <دانش و>* بینشِ مینَوی نیز دست خواهد داد.(۱)

<و این پاکی و فرآراستگیِ راهِ اَخْوْ به اندیشگاه>* برایِ رامش نیز اندکی(؟) برانگیختگی(؟) همراه دارد.

یادداشت‌ها

۱-بسنجید با کرده‌ی ۶۰، بند ۳:

pākīh ud wišādīh ī rāh az axw ō mēnišn, pad nazdīktōmīh ī ō yazd, ō-iz 'mēnōg wēnišnīh' ī rased.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۶۳. دربارهٔ‌یِ <اندازه‌یِ>* توانِ مردم در پذیرفتنِ رامش، در این جهانِ آکنده از بیم، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

همانا رامش، <برآمدِ>* دو گونه خوشروانی است:

۱. خوشروانیِ برخاسته از قوایِ <درونیِ>* جان؛ هَمْگِن با خِرَدِ خدادادی (=عقلِ بالملکه)؛ برخیزنده از اندرونِ <جان>* به بیرون؛ ✓

۲. خوشروانیِ رسیده بر جان؛ هَمْگِن با خردِ شنیداری (=عقلِ مُکتَسَب)؛ آینده از بیرون به اندرون <جان>*

خیزشِ بیم نیز بر دو گونه است:

✓ ۱. آخیزنده از اندرون <جان>*؛ همچون نیازِ برخاسته از ناخرسندی (=نبودِ قناعت و اِقناع)؛

✓ ۲. آخیزنده از بیرون؛ رسیده به اندرون <جان>*؛ همچون ناداریِ برخاسته از خانه‌خرابی.

← وَهْمَن، سرچشمه‌یِ رامش <راستین>* و سرچشمه‌یِ خردِ خداداد است.

← اَکومَن، خاستگاهِ شهوتِ افزاینده‌یِ بیم است.

وَهْمَن، از سویِ سُپنداژمینو به مردمان می‌رسد؛ و اَکومَن از سویِ زَدارمینو بر مردمان می‌تازد.

و اندر <جانِ>* مردمان، وَهْمَن خانهٔ‌خدای است و اَکومن درگذرنده؛ و کسی که خانهٔ‌خدای است، جایگاهی <ویژه‌یِ خود>* را دارا ست. و کسی که درگذرنده است، فرارسیده <از بیرون>* است.

✓ به اندازه‌یِ جایگیریِ پایگان‌هایِ فرازین و میانین و فرودینِ وَهْمَن در <منشِ>* مردمان، به همان اندازه پایگان‌هایِ رامش <راستین>* برخاسته از منشِ وَهمنی و نیکْ‌اندیشیِ برخاسته از خردِ خدادادی <در جانِ مردمان جای خواهد گرفت>*.

✓ هر اندازه که اَکومن در <منشِ>* مردمان جای گرفته باشد، به همان اندازه بیم ــ برخاسته از منشِ بدِ اَکومنی، غارتْ‌گرِ خردِ خداداد در دلِ مردمان ــ اندر تنِ <مردمان>* پله‌ـو‌ـپایگاهیِ سزاوارِ هر تن می‌یابد.

****

<دربارهٔ اندازهٔ>* زورآوریِ رامش و یا بیم اندر دلِ مردمان:

هر اندازه که خِرَدِ شنیداری <استوار بر آموخته‌هایِ>* برونی، رو سویِ خردِ خدادادی کند، آبادانی و شهریاریِ به‌کام، به وَهُمَنْ درپیوسته گردد؛ به همان اندازه رامش بر بیم زورآور می‌گردد؛

هر اندازه که بدآگاهی و شوربختی و شهریاریِ ناکام، به اَکومن درپیوسته گردد، به همان اندازه بیم بر رامش زورمند می‌گردد.

اینکه، اندر گیتی <پر از بیم>*، مردمانِ میرا، سرتاسر آکنده از خردِ نابِ وهمنی و <یکسره>* رها از بداندیشی‌هایِ اَکومنی و رها از بدآگاهی‌ها باشند [یا نیز: رها از بداندیشی‌ها و بدآگاهی‌هایِ اکومنی باشند]، و یا اینکه <بازگونه>*، لبالب از بداندیشی‌های اَکومنی و بدآگاهی‌ها [یا نیز: لبالب از بداندیشی‌ها و بدآگاهی‌هایِ اکومنی]، و <سرتاسر>* تُهی از خردِ <نابِ>* وَهُمَنی باشند، نشدنی است؛ و بر همین پایه، هیچ کس نیست که دارایِ رامش و خِرَدیِ یکسره تهی از (hamāg....ī tuhīg az) بیم و نابخردی، و یا، بیم و نابخردیِ سرتاسر تهی از رامش و خِرَد باشد؛ به همان گونه نیز، هیچ کس در فرازترین جایگاهِ رامش و خردِ تهی از بیم و لبالب از دانش، یا، در فرودترین جایگاهِ بیم و بدآگاهیِ مطلقاً تهی از رامش و تهی از دانش <ایستانده>* نخواهد شد (nē.....kas.......bawēd). [یا نیز: پیدا نخواهد شد].

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۶۴. دربارهٔ افراط و تفریطِ دانش و رامش نزدِ مردم، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

دانش را <دو آفت>* است: افراط و تفریط؛ رامش را <یک آفت>*: افراط.[۱]

<و اما>* تفریطِ دانش —آنگونه که از آموزه‌هایِ دین <بر می‌آید>* — این است: نرسیدنِ (a......rasišn) ماده‌یِ(؟) دانش به <مرزِ>* اعتدال.

نزدِ مردمان، رامش، از راهِ دانش است که از «سرریزی» (rēdih) محافظت می‌شود؛ که <سرریز شدنِ رامش>* همزادِ دروجیِ رامش است.

<نزدِ مردمان،>* دانش، به میانجیِ رامش است که از «داده‌هایِ حسّیِ ظاهر»[۲] (=داده‌هایِ نمایشیِ بر شهش) محافظت می‌شود؛ <همان داده‌هایِ ظاهری>* که همزادِ دروجیِ دانش <راستین>* اَند.

و <تنها>* از راه یگانسته شدنِ میانه‌رَوانه (=معتدلانه) و درستِ این دو نکویی[۳] —که اینانند: <دانش و>* رامش— نزدِ مردم، شخص، به گونه‌یِ میانه‌رَوانه، در سرشت و خیم <و خوی>*، دادگستر و باورمند و مهرورز و دلبر و نیکْ‌بخت (=سعادت‌مند) و رامش‌خواه می‌گَردَد (bawēd).

هر اندازه که رامش <بِه‌اندازه>* از یگانسته شدنِ با دانش کاستی گیرد، به همان اندازه «دانش‌هایِ نمایشی» (=علمِ ظاهری)، که همزادِ دروجیِ دانش اَند، بر دانش <راستین>* چیرگی خواهند یافت، و جایگاهِ دانش <راستین را در اندیشه‌گاه،>* باز پس خواهند گرفت؛ و دانش <راستین، زیرِ تأثیرِ دانشِ ظاهری>*، فراتر از گستره‌یِ معتدلانه‌یِ پاسخ‌هایِ خویش[۴] <در فراگشایی و حلِّ دشواری‌ها و معضلاتِ دانشیِ جهان>* در دامِ همزادِ دروجیِ دانش می‌افتد (ō brādarōd)؛ و چنین کسی <با چنین دانش و رامشِ نابه‌اندازه>*، کمتر مسئولِ اندیشیدنِ <تجزدوَرزانه‌یِ>* خود خواهد بود و گفتارهایی نامتوازن[۵] <خواهد داشت>*.

****

<تباهی‌پذیریِ بیش از اندازه‌یِ رامش <میانه‌روانه:>*

در <روندِ>* تباهی‌پذیریِ بیش از اندازه‌یِ رامش <میانه‌رَوانه>،[۶] چیرگیِ فزون از اندازه‌یِ دانشِ پنداری (=ظاهری / نمایشی) و بازپس‌گیریِ بی‌اندازه‌یِ جایگاهِ دانش روی خواهد داد: <در پیِ آن>* چنین کسی، دارایِ خویِ بازگونه، جان و دلِ آشفته، بیهوده‌گو و گراینده به نادانی

خواهد بود.

<تباهیِ گرفتنِ مطلقِ رامش:>*

در <روندِ>* تباهیِ گرفتنِ مطلقِ رامش، سرتاسر، جایگاهِ دانش، <در اندیشه‌گاهِ شخص>*، باز پس گرفته خواهد شد و نبودِ مطلقِ دانش <ِ راستین>* سربرخواهد آورد؛ چنین کسی، فرازترین نمونه‌یِ <انسانِ>* تهی از دانش و، فرازترین گونه‌یِ نبودِ رامش <ِ راستین>* خواهد بود؛ و جان و خویِ او سرتاسر نابخودآگاه می‌شود.

و هر اندازه که دانش <ِ راستین>* از همانِسته‌شدنِ با رامش <در جانِ شخص>* کاستی گیرد، به همان اندازه «سرریزی» (=افراطِ رامش) ـــ که همزادِ دروجیِ رامش است ـــ بر رامش چیرگی خواهد یافت، و جایگاهِ رامش را <در اندیشه‌گاهِ شخص>* باز پس خواهد گرفت؛ آنهم از راهِ فراتر رفتنِ رامش در پاسخِ معتدلانه <به نیازِ جان>*؛ و <رامش>* تن به همزادِ دروجیِ خود (=سرریزی) خواهد سپرد؛ چنین کسی، مطرب‌صفت و سرودخوان و بسیار خنده‌کنان و دلقک خواهد شد.

<تباهیِ بیش از اندازه‌یِ دانش:>*

در <روندِ>* تباهیِ بیش از اندازه‌یِ دانش، چیرگیِ بیش از اندازه‌یِ «سرریزی» (=همزادِ دروجیِ دانش)، و بازپس‌گیریِ بیش از اندازه<یِ جایگاهِ دانش و نبودِ رامشِ راستین در جانِ شخص روی خواهد داد>*: چنین کسی، نابودکننده‌یِ سرودها<یِ دینی(؟)>* می‌شود و لوده می‌گردد.

<تباهیِ سرتاسرِ دانش:>*

به سببِ تباهندگیِ سرتاسرِ دانش، چیرگیِ مطلقِ رامش <در اندیشه‌گاهِ شخص روی خواهد داد>*: چنین کسی، به سببِ افراطِ در رامش (=«لبریزی») و تُهی‌شدنِ سرتاسر از دانش، سرافکنده و خوارکننده‌یِ سخن (؟) و بی‌شرم خواهد گشت.

یادداشت‌ها

۱-پس از بخش‌بندیِ دانش و رامش در این عبارت، خواننده انتظار دارد که نویسنده، سه جُستارِ پیش‌گفته را ـــ یعنی افراط و تفریطِ دانش و رامش را ـــ شرح و بسط دهد و فراخ‌تر نویسد؛ ولی، آنچه که درپی می‌آید، تنها شرح و شناسه‌یِ «تفریطِ دانش» است. درهم‌ریختگی و آسیب‌دیدگیِ بافتِ سخن در این جا نیز آشکار است؛ گفتنی ست که نویسندگانِ دینْ‌کرد، جُستارِ «افراطِ دانش» را در کرده‌یِ ۱۰۴، بند ۲، به زیر اندرِ سخن برده‌اند؛ عبارتِ آنان چنین است:

freh-būd, abar-mēnišnīh, u-š mēnēd kū: *man dānam kū man frāz <ud> abar.

۲-«داده‌هایِ ظاهرِ بر شُهِش»، یا، «داده‌هایِ حسیِ ظاهر» را برابرِ dahīg sōhišnīg brahnag آورده‌ایم؛ حکمایِ پیشینِ و اکنونِ ما، با این سخنواره‌یِ فلسفی، زیرِ نامِ «مُعطیاتِ حسّیِ ظاهر» یا «مُعطیاتِ ظاهر بر حواس» آشنایی دارند.

۳-بازگشتگاهِ «این دو نکوهی»: «دانشِ راستین» و «رامشِ به‌اندازه» است.

۴-دانشِ نابه‌اندازه [یا نیز: نامعتدلانه]، بجایِ فراهم‌آوردِ پاسخ‌هایِ به‌اندازه (=معتدلانه / میانه‌روانه) و خِرَدپسند در بازگشاییِ دشواری‌ها، فروپیچیدگی‌ها و معضلاتِ دانشیِ جهان، سر از همزادِ دروغینِ دانش، یعنی مُعطیاتِ حسّیِ ظاهر، در خواهد آورد؛ مترجمِ کنونی، ناگزیر از بمیان نهادنِ دو پرسش است: نخستین اینکه آیا نویسنده‌یِ این روایت، از کاربُردِ واژه‌یِ «رامش» ــ که آشکارا سخن‌گوشه به رامشِ راستین و تهی از افراط دارد ــ معناییِ جز شور و شوقِ جانِ خداجویِ مردم را برایِ یافتنِ حقایقِ مادی و معنوی در نظر داشته است؟ چیزیِ همانندِ «جذبه‌یِ عارفانه»، که می‌باید با شُهِشِ دانش‌خواهانه‌یِ مردم یگانسته و متحدگردد تا دانش و رامشیِ به‌اندازه و معتدلانه و درخور پدید آید.

دو دیگر آنکه، آیا می‌شاید نقدِ نویسنده بر «مُعطیّاتِ ظاهرِ بر حواس»، که خود، به آن نام dahīg sōhišnīg brahnag می‌دهد، و نیز خُرده‌سنجیِ نویسنده از فرارفتنِ پاسخِ این‌گونه دانش، فراتر از حَد و گستره‌یِ خود، همان بحث و فحصی باشد که صدها سال سپستر از آن، کانْت، زیرِ نامِ «فراتر رفتنِ دانشِ متافیزیکیِ بَرین (transandantal / تَرافرازنده) از مرزهایِ همه‌گونه تجربه‌یِ ممکن» به سنجِشِ آن می‌پردازد؟

۵-«گفتارهایِ ناموزن» را برابرِ «bē..ristag gōwišn» آورده‌ایم.

۶-پس از این، در چهار بندِ سپسین، نویسنده‌یِ این روایت، به چهار جُستارِ زیر می‌پردازد:

الف. تباهی‌پذیریِ بسیارِ رامشِ معتدلانه؛

ب. تباه شدنِ مطلّقِ رامشِ معتدلانه؛

ج. تباهی‌پذیریِ بسیارِ دانشِ معتدلانه؛

د. تباه شدنِ مطلّقِ دانشِ معتدلانه.

۶۵. دربارهٔ گونه‌گونیِ <رو-به-رو شدنِ>* مردمان با دینِ بهی، که آن نیز بر چهار گونه است.

۱. یکی آن کس که، در گفتار، یاری‌دهنده‌ی دینِ بهی ست و در کردار، تقویت‌کننده<ی دین>*؛ داوری‌ای که درباره‌اش <می‌شود این است که او>* دوستدارِ دین و، پارسای زینت‌بخشِ پارسایی است.

۲. یکی آن کس که، دینِ بهی را در گفتار می‌ستاید، ولی در کردار تضعیف‌کننده<یِ آن است>*؛ و داوری‌ای که درباره‌اش می‌شود <این است که او>* دین‌دوستِ تباه‌کننده<یِ دین>* است(۱) و، فریبکار و آشموغ و تبه‌خوی است.

۳. یکی آن کس که ـــ از بسیاریِ <سپاهِ>* تبه‌خویان (=دشمنانِ دینِ بهی)، و شمارِ اندکِ سپاه <خودی>* ـــ به گفتار، می‌نماید که نکوهشگرِ دینِ بهی است، ولی در کردار تقویت‌کننده<یِ دین>* است؛ داوری‌ای که درباره‌اش <می‌شود این است که او>* پنهان‌کیشی (=اهلِ تقیّه) است که با دشمنانِ دین با رای-و-روش (= باتدبیر) و با مدارا (meh-dādestānīhā) رفتار می‌کند؛ <در دل>* دوستدارِ دین است و چشم امیدِ پارسایان.

۴. یکی آن کس که، در زبان، نکوهشگرِ دینِ بهی است ودر کردار، سست‌کننده<یِ آن>* [یا نیز: گزندرسان / wizēndēnīdār*]؛ داوری‌ای که درباره‌اش <می‌شود این است که او>* بدکاره‌یِ سیاست‌بازِ تبه‌خوی است.

یادداشت‌ها

۱-«تباه‌کننده» را برابرِ واژه و نگارشی در بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم که ما آن را dahīgēnīdār خوانده‌ایم؛ می‌شاید dēsagēnīdār* نیز خواند، آنگونه که دومناس خوانده است؛ به معنیِ متظاهر، نمایان، دوست‌نما.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۶۶. دربارهٔیِ رسیدن یا نرسیدنِ یاوریِ ایزدانِ مینوی به جهانیان، برابرِ آموزهٔیِ دینِ بهی.

ایزدانِ مینّوی، تمایلیِ ناگسستنی دارند در اینکه همواره به تندی برایِ یاوریِ جهانیان فرارسند؛ اگر که، مردم، از گناه بپرهیزند و کرفه‌کار شوند.

به سببِ پس‌زنشِ <گناه از سویِ>* مردمان، دیوان از گذرگاه<ِ بهشت>* واپس نشینند و گذرگاه<ِ بهشت>* گشوده خواهد ماند.

<آنگاه است که>* ایزدانِ مینّوی از بهرِ یاریِ جهانیان سر می‌رسند؛ و مردمان پاییده و رستگار و خوشْخوار خواهند بود؛ و بسیِ کامِ ایزدان دربارهٔیِ آفریده‌هایِ گیتیایی برآورده خواهد شد.

به سببِ روی برگرداندنِ مردمان [یا نیز: بر اثرِ روی برگاشتنِ تمامیِ مردمان] از کرفه و روی‌کردنِ به گناه، دیوان، بسویِ گذرگاه<ِ بهشت>* یورش می‌برند، و راهِ رسیدنِ نیکی‌هایِ یزدانی به مردمان بسته خواهد شد و، پیدایی کامِ ایزدان اندر میانِ آفریده‌هایِ گیتی رو به کاستی خواهد گذارد.

به سببِ روی برگرداندنِ گستردهٔیِ مردمان از گناه و روی کردنِ‌شان به کرفه —که از آن، بسیِ پس‌زدنِ دیوان برمی‌خیزد— راه<ِ یاری رساندنِ ایزدان به مردم>* پاک و آن گذرگاه فراخ خواهد شد؛ و هر آن آبادانیِ ایزدان به جهانیان بسیِ بیش‌تر خواهد رسید و، به سببِ افزایندگیِ پیروزیِ یزدان، زمانه، در شهریاریِ نیکو و در بِهدینی و دانایی و گسترشِ داد ویراسته می‌گردد و، به کامِ دل زیستن و رستگاریِ تمامیِ مردمان، بسیِ بیش‌تر خواهد شد.

<واپس راندنِ دیوان>* ادامه خواهد یافت تا زمانیِ که کم‌ترین <احتمالِ>* بازآمدنِ دیوان، برایِ به تباهی و بدی کشاندنِ دربارهٔیِ زمانه از راهِ فریبکاری برایِ بازگشتِ گنهْ‌کاری، وجود داشته باشد.

و اگر روی گرداندنِ مردمان از کرفهْ‌کاری و روی کردنِ‌شان به گناه، در جهان، دامن‌گسترَد، دیوان گسترده‌تر تازش می‌آورند و راهِ ایزدان، که با آن ایشان آبادانی به جهانیان <ارزانی می‌داشتند>*، بسته‌تر خواهد ماند.

و <در پیِ آن>*، زمانه، در سیاستْ‌بازی [یا نیز: <جداییِ دین از>* سیاست] و آشموغی و

کَیَکْ‌آیینی (kayakīh) و کَرَپْ‌آیینی (karbīh) و بددینی و بدآگاهی و بی‌داد ویران‌تر و آشفته‌تر و، مردمان در تنگی و کژروشی (ērangīh) و بدکاری بسیِ بیش‌تر فرو می‌لغزند.

اگر در هنگامهٔ رویکردِ گستردهٔ مردمان به گناه و رویگردانیِ از کرفه، تنها یک کس رویگردان از گناه‌کاری و گراینده به کرفه‌کاری شود، راهِ یورشِ دیوان در گرداندنِ تودگان به گناه و برگرداندنِشان از کرفه <به اندازهٔ همان یک کس>* بسته می‌ماند؛ و بر همین پایه، اگر هیچ راهی برایِ رساندنِ آبادانیِ ایزدان <بر مردم>* نباشد، باز هم فرارسیدنِ پشتیبانی و نیکوخواهیِ ایشان (=ایزدانِ مینوی) بر آن کَس <یگانه>* تباهی نپذیرد (nē-xwahēd).

به میانجیِ <هستیِ>* آن کسِ یگانهٔ رویگردان از گناه و گراینده به کرفه، آن نیکی‌ها و دیگر نیکی‌هایِ یزدانی در پیروزیِ فرجامین، بر تودگان فرو می‌بارند (madan amaragān mardōm).

که اندر زمانهٔ رویگردانیِ گستردهٔ مردمان از گناه و رویکردنِشان به کرفه، می‌باید بسیِ بیش از پیش بیمناک‌تر از رویگردانیِ تنها یک کس از کرفه‌کاری و رویکردنَش به گناه‌کاری بود: زیرا در رویگردانیِ آن یک تن (ān........kas) ــ در میانِ همگان ــ از کرفه و گرایشَش به گناه، سرکردگیِ دیوان بر آن یک کس و خستنِ (murnjēnīdan) فرّهٔ مردمان، <از راهِ آن سرکردگی>* استوارتر می‌شود.

که نیز در رویگردانیِ آن یک تن از کرفه‌کاری و رویکردنَش به گناه‌کاری، ترسِ بازگشتِ دیگرِ تودگان به بدی و آشوب هست. چونان که از کم‌ترین <نشانهٔ>* بیماری در تنِ مردمان، ترس از آن بیماریِ تن‌گستر و <در پایان>* نیز مرگ خواهد بود؛ بویژه که در نبودِ درمان <نبردِ با بیماری>* یله خواهد ماند.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۶۷. دربارهٔ‌ی گزیده‌تر بودنِ اندیشه (=نیت)؛ که کارها از پایه استوار بر <شیوهٔ‌یِ>* اندیشیدن اَند <و سپس>* گفتار و کردار، برابرِ آموزهٔ‌یِ دینِ بهی.

همانا که پیشینگی و بایستگی (۱) در هر کار و آیینی از آنِ «اندیشه» است؛ ولی، برگزینشِ <نوعِ>* «اندیشه» <خود>*، به گونه‌ایِ زبرین و بنیادین (društagīhā mādagwar) استوار است بر باوریِ از بُنِ جان به دین، و پشیمانی از گناه.

تا کسی از بُنِ جان (āstawānīhā) در کارِ دین «اندیشه» نکند، اگر <باور به دین را>* بسی بر زبان راند و یا در کردار بسی <خود را باورمند>* بنمایاند، هیچگاه به <ژرفایِ>* دین نرسد.

اگر توبه‌یِ زبانی و توبه‌یِ رفتاری —حتی از کوچک‌ترین گناه نیز— با پشیمانی از ژرفایِ اندیشه (mēnišnīg abaxšīh) همراه نباشد، <آنگاه نیز کسی به ژرفایِ دین نرسد>*.

این جاست که (bē?) <شناختْ‌نشانِ>* دینْ‌مرد را نمی‌توان در داوری‌هایِ رایجِ داورانِ اینْ‌جهانی دربارهٔ‌یِ کار-و-بارهایِ اینْ‌جهانی بیان کرد (nē gowišn).

چه <حتی>* درستیِ داوریِ موبدِ موبدان استوار بر چِمْ‌وَرزی (=استدلال) است، و، نتیجه‌یِ آن چِمْ‌وَرزی (استدلال)، (۲) بویژه مبتنی بر گفتار و کردار <نمایشی>* برایِ از آنِ خویش کردنِ (=تملیکِ) پاداشِ ثواب است در یک کارِ با داد-و-دَهِش: چه، از آنجایی که بخشیدنِ (=اعطایِ) رادمندانه‌یِ یک دَهِش می‌باید نخست از بُنِ جان (mēnišnīg / اندیشه‌ای) باشد <نه از بهرِ پاداشِ زمینی>*، اگر آن بخشش و دَهِش، بر کسی که شایسته‌یِ آن بخشش و دَهِش است، تنها یک اعلامِ زبانی باشد <و نه از ژرفایِ جان>*، آنگاه است که در کردار، <کَس>* به آن دل نسپرد، و از آن خویش‌کردنِ پاداشِ آنْ‌جهانی با آن همراه نخواهد شد.

یادداشت‌ها

۱-«بیشینگی و بایستگی» را برابرِ fradōmīh ud abāyišnīgīh آورده‌ایم؛ آرِش و معنایِ نزدیک به «حقِّ تقدم و ضرورت».

۲-«نتیجه‌یِ چِمْ‌وَرزی و استدلال» را برابرِ (čim paydāgīh) آورده‌ایم: پیدایی پی‌آیندِ چِمْ‌وَرزی (=استدلال)، از دلِ چند پیشْ‌گزاره (=مقدمات).

نظرگاهِ نویسنده، به گمانِ ما، این است که حتی موبدِ موبدان، در استدلال‌ها و چِمْ‌وَرزی‌هایِ خود، ظاهر و نُمایِ برونیِ رفتارِ مردمان را در نظر دارد؛ مغز و نُمایِ درونیِ رفتارِ مردم بر او نیز پوشیده است. و از آنجایی که تنها خداوند از نهادِ درونیِ رفتارِ مردم با خبر است، بِهْتر است که در هر کاری، نیّت و دلآهنگِ خود را خداپسندانه برگزینیم تا سزاوارِ پاداشِ اُخروی شویم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۶۸ دربارهٔ‌ي <دو>* شیوه‌ي فرمانْفرمايي زمانه،(۱) برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

همانا شیوه‌ي فرمانْفرمايي زمانه بیش از هر چیز استوار بر بکارگیري هنرمندانه‌ي خرَد است؛ و آن ... <ی خرَد ...>* است، که جهانْآفرین، از آفرینش (az.....āfurišn)، هنرهاي فرمانْفرمايي ... م ‌و‌فرابازه را به حدِ اعتدال در سرشتِ او انبار کرده باشد؛ و ...

و او (...) با ... گونه >* زمانه را ... .

آن کس که موقعیتِ (rāyēnišn / نهاذمان) ... (۲) ... می باید <زمانه را>* هنرمندانه بر بنیادِ شیوه‌هاي <متناسب با نهاذمانِ>* ‌و‌فرا... (۱) سرپرستی کند؛ هر چند ممکن است >* به گونه‌اي گذرا، برخي وضعیت‌ها <برکامه‌ي او>* در ... (۳) باشد.

آن کس که موقعیتِ ... فروباز (nišēb) است، یکسره می‌باید <زمانه را>* هنرمندانه بر بنیادِ شیوه‌هاي <متناسب با نهاذمانِ>* ‌و‌فرودآهنگی‌و سرپرستی کند؛ <هر چند ممکن است>* به گونه‌اي گذرا، برخي وضعیت‌ها <به سودِ وی>* در ‌و‌فرازآهنگی ... باشد.

به سببِ کاربُردِ درستِ این دو گونه هنر <هنگامِ راهبَري امّت>* در این دو گونه زمانه (... و فروباز) که منتهی به درکارآوردنِ هنرهايِ <سرپرستي زمانه>* می‌شوند، کارها بالاترین میزان سودرسانی را خواهند یافت؛ زمانه به بِهترین شیوه راهْبَری خواهد شد؛ <و فرمانْفرما>* براي خود خوشنامی به دست خواهد آورد؛ و <در پایان، براي تودگان>* خوشْروانی (hu-ruwānīh / سعادت) و رستگاری به بار می‌نشیند.

از این روی، آنکه زمانه‌اش رو به فراز (abrāz) است، با پیشوایيِ خرد، <کارها را>* بیش از هر چیز <به شیوه‌هاي زیر>* سرپرستی خواهد کرد:

از راهِ <برآوردِ>* نیازها بی‌آنکه به آزمندی رسد؛

از راهِ دلآوريِ آزاد از خشم؛

از راهِ فعالیّتِ پاک از آشفتهْ کاری؛

از راهِ کوشایی پاک از رنگ‌برنگ خواهی (=تلونِ مزاج / waranīgīh)؛

از راهِ آزادمردیِ پاک از کژپ‌آیینی؛

از راهِ رامش پاک از سروزی (=همزادِ دروجیِ رامش)؛

از راهِ آزادگیِ پاک از کَیَک‌آیینیِ(؟) ناآریایی؛

از راهِ رادمردیِ پاک از به باد دادن < ثروت >*؛

از راهِ باری رساندنِ پاک از خشم؛

از راهِ بی‌باکیِ پاک از گیجی [یا نیز: کاهلی]؛

از راهِ دادگریِ پاک از خشم‌گرفتن (؟)؛

از راهِ بزرگ‌منشیِ پاک از خودبزرگ‌بینی؛

از راهِ درست‌چشمیِ پاک از بدچشمی؛

از راهِ به‌آیین خواستنِ (ēwēn-xwāyišnīh / به‌قاعده خواستن) تهی از تلوّن؛

از راهِ چابکیِ تهی از چُنْدِش(؟)؛

از راهِ اقتدارِ (amāwandīh / زورمندی) پاک از اندیشه‌های زشت؛

و از راهِ دیگرِ هنرهایِ <سرپرستیِ زمانه>* که پاک از همزادهایِ دروجی‌شان باشند؛ و <پیشوا>* آهنگِ آن کند که به شیوهٔ کهن‌آیینانه زمانه را خداوندگاری کند و به گونه‌ایِ سرشتین کارها را به سرانجامِ سزاوار برساند؛ <آنگاه است که>* کارها و کرفه‌ها بزرگ می‌نمایاند و <آوازهٔ کارهایِ انجام شده>* تا دوزدست‌ها خواهد رفت (؟)؛ و <نشانِ کارها>* پایدار خواهد ماند.

ولی آن <پیشواییِ>* که موقعیتِ زمانه <یِ خود و امت>*اَش رو به فرود (nišēb) است، با پیشواییِ خِرَد، کارها را بیش از هر چیز <به شیوه‌هایِ زیر>* سرپرستی خواهد کرد:

از راهِ ژرف‌کاوی <در کارها>* بی آنکه <زمانِ بهنگامِ کارها>* به پس انکنده شود؛

از راهِ شکیبایی بی آنکه به بی‌آیینی (an-ēwēnīh / بی قاعدگی) رسد؛

خاموشی گزیند بی‌آنکه <به وقتِ گفتن>* لب فرو بندد؛

خرسندی پیشه کند بی‌آنکه تن به کاهلی سپارد؛

درویشی گزیند بی‌آنکه فقر راهبر شود؛

آیین < نیک >* پذیرد بی‌آنکه آلوده <ی آیینِ بیگانه>* (؟) گردد؛ [۴]

در کارِ گزینش و پژوهش <درباره‌ی کیش‌ها>* برآید بی‌آنکه سر از جار و جنجال (؟) درآورد؛
نظر به دارایی کند بی‌آنکه زُفت شود؛
به آزرم گام بردارد بی‌آنکه ترسو به چشم آید؛
خودنگه‌دار باشد نه تا آنجا که از کرفه بگریزد؛
بر دیگران مهر ورزد بی‌آنکه خودنمایی در کارش باشد؛
فروتنی پیشه کند بی‌آنکه خوار داشته شود؛
با نیکوچشمی و نه نگاهِ شهوانی <به صَنَم‌ها>* بنگرد؛
شکیبایی (bārēstānīh) پیشه کند بی‌آنکه کینه انبارد؛
در پیِ نکونامی باشد بی‌آنکه سر از بدنامی (؟) درآورد؛
اگر درپیِ پسندِ دل است به گناه آلوده نگردد؛
و با دیگرِ هنرها<ی اخلاقی، تودگان را راهْبَر شَوَد>* بی‌آنکه به دامنِ همْزادهای دروغینِ‌شان (= همْزادهای دروغینِ هنرهای اخلاقی / رذایل) افتد؛ و آهنگِ آن کند که در امرِ خداوندگاری <بر زمانه>* چونان فرمانْفرمای نیکوبخشاینده‌ی خِرَدوَرزی باشد؛ و حتی از کوچک‌ترینِ گناهان بپرهیزد.

یادداشت‌ها

۱-آیا این «دو شیوه‌ی فرمانْفرمایی زمانه»، رَهنمودی برای شهریاران یا رَه‌نامه‌ای برای موبدان و پیشوایانِ دینی و یا راهْنمایی‌هایی برای سرکردگان است؟
بازشناخت و دریافتِ ما این است که بازگشتگاهِ (=مرجع) آن «دو شیوه»، رَه‌نامه‌هایی اخلاقی برای پیشوایانِ دینی‌اند.
۲-دو واژه‌ی «فرایاز» و «فروپاز» را از دکتر حسن حبیبی، در ترجمه‌ی کتاب «دیالکتیک، یا سیرِ جدالی در جامعه‌شناسی»، به وام ستانده‌ایم؛ و به ترتیب برابرِ abrāz و nišēb بکار بُرده‌ایم. دریافتِ ما این است که نویسنده‌ی این روایت (کرده‌ی ۶۸)، زمانه‌ی حاکمیت، سروری، پیروزی و ازآنِ خویش داشتنِ شهریاریِ مدافع و سازگار با دینِ بهی را با واژه‌ی abrāz، و زمانه‌ی سقوط، فروپاشی، شکست و نبودِ شهریاریِ ایرانی و ناسازگاریِ آن با دینِ بهی را با واژه‌ی

nišēb فرانمایانده است. رهبرِ دین می‌باید میانِ شیوه‌هاي سرپرستی و اداره‌ي اَحشام‌الله، زماني که قدرتِ دین و شهریاری یکجا در دستِ او ست، با آن زمان که تنها قدرتِ دین —آنهم با تزلزل— در دستِ او ست فرق نهد. این روایتِ گرانْسنگ به‌این مهم پرداخته است. به پیروی از روندِ سخن، دو واژه‌ي در نظر را به ترتیب «رو به فراز» و «رو به فرود» نیز ترجمه کرده‌ایم.

۳–دو واژه‌ي «فـرازآهـنگی» و «فـرودآهنگی» را بـه‌ترتیب بـرابـرِ frāz āhangīg و abāz āhangīg آورده‌ایم؛ به گمانِ ما، نویسنده‌ي این روایت (کرده‌ي ۶۸) از کاربُردِ سخنْواره‌ي frāz-āhangīg نوعِ فرمانْفرمایی و اداره‌ي زمانه‌ي متناسبِ با «رویکردِ همه‌جانبه‌ي بخت (=اقبال)» را در نظر داشته است: بدین معنی که، سرکرده یا پیشواي دین می‌باید قصد و آهنگِ پیشْروندگی را تأمین کند و بکار گیرد تا فرابازی و فراروندگی و صعود، به فروبازی و فروپاشی و سقوط و اِدبار پایان نپذیرد. و از کاربُردِ سخنْواره‌ي abāz-āhangīg نوعِ سرپرستی و رایش (=اداره‌ي) زمانه‌ي ناساز و بدآهنگ را در نظر داشته است؛ به گونه‌اي که پیشواي دین، این جماعتِ کوچنده‌ي شکست‌خورده‌ي بخت‌برگشته‌ي شوربختِ خداوندی از دست داده را، با چنان رای-و-روشي سرپرستی کند که وضعیّت و نهادْمانْشان از این که هست بدتر نشود

۴–این سخنواره را به‌تمامی برابرِ brahmagīh ī pāk az rēmanīh آورده‌ایم؛ و معنایي جز آنچه ترجمه کرده‌ایم به نظرِ ما نیامد؛ سنجانا، در ترجمه‌ي انگلیسي خود، واژه‌ي brahmagīh را pure-dispositioned معنی کرده است؛ دومناس، در ترجمه‌ي فرانسوی خود واژه‌ي brahmagīh را bon usage (=آیینِ نیک) ترجمه کرده است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۶۹. دربارهٔ‌یِ کارِ مِهتر و میانه و کِهتر، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

در چارچوبِ <آموزه‌هایِ>* دینِ بهی، کار، سر[illegible] ثواب است؛ و ثواب، کاری پارسایانه است؛ و کارِ پارسایانه است که آفریده‌ها<یِ اورمزدی>* را فراوان می‌کند. [یا نیز: مقدّس می‌کند]. بشا

و برترینِ کارها همان است که به بیشْ‌ترین اندازه، دروج را ویران می‌کند و جهانِ پارسایانه را به بیشْ‌ترین اندازه افزایندگی دهد [یا نیز: تقدیس می‌کند]؛ و آن همان است که در <چارچوبِ خویشکاریِ>* چهار پیشه<یِ برشمرده>* در دینِ مزدایی <می‌آید>*.

در پیشه‌یِ دینْ‌یاری (āsrōnīh)، که سرآمدِ همه‌یِ پیشه‌هاست، <زُدودنِ دروج و افزایشِ دام و دَهِش در جهان>* با یَزِشِ یزدان و آموختنِ زمزمه‌یِ <مَنْتَرهایِ>* دین و، به‌داد داوری‌کردن (wizīrīh ud dādwarīh) و دیگرِ کارهایِ دینی بدست می‌آید.

در پیشه‌یِ آرتشتاری، <زُدودنِ دروج و افزایشِ دام و دَهِش در جهان>*، از <نیروافزاییِ>* سوارگان و پیادگان <سپاهِ دین>*[1] و دیگر [illegible]هایِ آرتشتارانه بدست می‌آید.

در پیشه‌یِ کشاورزی <زُدودنِ دروج و افزایشِ دام و دَهِش در جهان>*، با نگهبانیِ گله و دیگر کارها <مانندِ>* کشتْ‌ورزی و دامپروری بدست می‌آید.

و در پیشه‌یِ افزارسازی (hu-tuxšīh / صنعتْ‌گری / سازه‌پردازی / تَشنیک)، <زُدودنِ دروج و افزایشِ دام و دَهِش در جهان>* از نانْ‌پزی و خوراکْ‌پزی و دیگرِ کارهایِ افزارسازی بدست می‌آید.

و در <سنجِش با رده‌هایِ>* پایین‌تر از کارهایِ دینْ‌یاری، تا به فروترین و پایین‌ترینِ کارها در آن سه پیشه‌یِ برشمرده، همه <یِ پیشه‌ها>* کارهاییِ میانین اند.

ولی فروترین و پایین‌ترینِ همه‌یِ کارها وبازرگانی، است که، پایین‌ترین پیشه <نیز>* در پیشه‌یِ کشتْ‌ورزی و و دامپروری است.

✓ اگر <بازرگانی>* در چارچوبِ <دستورِ دینِ>* خویش بمانَد، حتی از کار-و-بارِ پارسایانه پیراست؛ ولی اگر <از چارچوبِ دین>* بیرون رود، به <شیوه‌یِ اهریمنیِ>* وکاهش (kastārīh) پیوند خواهد خورد.[2]

<نخست>* آن هنگام راکه <بازرگانی>* در فراترینِ جایگاه‌ها ست <بررسی می‌کنیم>*:

<و آن زمانیِ است که بازرگانان>*، از آن دیاریِ که کالاهایِ نیازِ[3] مردمان و چهارپایانْ‌شان از

مرزِ بایستگی افزون آمده است، کالاهايِ نیازِ مردمان و چهارپایانِ آن دیار را بخَرَند و <سپس>* بار زَنَند و به دیاری بَرَند که مردمانِ آن دیار در انبارِ خود از آن کالاهايِ نیازِ مردمان و چهارپایان کم‌تر از دیاريِ دارَند که کالاهايِ نیازِ مردمان و چهارپایانِ‌شان افزون از نیاز است. از آن دیاري که می‌خَرَند به <بهايِ>* راستین خَرَند؛ و به آن دیاريِ که <می‌بَرَند و>* می‌فروشَند به <بهايِ>* راستین فروشَند.

و چون، از این راه به افزایندگيِ مردمان و چهارپایان و، افزایندگی در کارِ گیهان یاری رسانده می‌شود و، چون <در پیشه‌يِ بازرگانی است که>* پیوندْدادنِ فرآورده‌هايِ کار-و-کشتِ مردمان از جايي به <جايي>* دیگر انجام می‌گیرد، در <سنجش>* با کار-و-بارِ پارسایانه تا بدان جا <به پیشه‌يِ بازرگانی نگریسته می‌شَوَد>* که در میانِ پیشه‌هايِ ارجْ‌مند هیچ پیشه‌اي در جهان یافت نمی‌شَوَد سودمندتر از کاريِ باشد که <فرآورده‌هايِ>* کار و نان و بِهزیستيِ مردمانْ بازبسته‌يِ آن باشد؛ و <یا، آن پیشه، در سنجشِ با بازرگانی ــ که>* از راهِ کارهايِ قانونی (dastwarīhā kunišnīh) و روا، اندر کارِ پروراندن < مردمان و چهارپایان>* برابرِ دستورِ دین است ــ <از بازرگانی کاري سودمندتر>* باشد.

با این همه، <بازرگانی>* فروترین و پایین‌ترینِ پیشه‌ها ست ــ حتی آن هنگام که <با داد-و-ستدِ درست>* همترازِ کار-و-بارِ پارسایانه نهاده شود ــ زیرا که در میانِ کارهايِ قانونيِ کشاورزي و دینْ‌یاری و آرتشتاری و افزارسازی، تنها، بازْبسته (parwand = محصور) به زمانيِ است که کمبوديِ در خوراک یا بِهزیستيِ مردمان روی دهد.[۴]

<دو دیگر>* زمانيِ را که <بازرگانی>* با ساحتِ <بیرون از>* مرزِ کارهايِ پارسایانه پیوند خوَرَد <بررسی می‌کنیم>*.[۵]

۷ <و آن>* زمانيِ است که <بازرگانان>* کالاهايِ نیازِ مردمان و چهارپایان را بخَرَند و اندر همان شهر ــ غلاتيِ را که نیاز و تنگيِ تودگان با کمبودِ آن پیوند خورده است و <کمبود>* اَش به بیماری و رنج و ته‌کشیدنِ(؟) کالاهايِ نیازِ همه‌يِ مردمان و چهارپایان می‌انجامَد ــ گران‌تر بفروشَند؛ <با این کار>* به گناهيِ گران < دست یازیده‌اند>*؛ < پی‌آمدِ این گرانفروشی>* زورآور شدنِ انیران برايِ سرکوبِ ایرانیان است: و از آن روی که، پی‌آمدِش تنگيِ جهانیان و سرکوب و زیانِ برايِ ایرانیان است، از مرزهايِ پارسایی بیرون می‌افتد؛ و به کاهشِ < اهریمنْ‌خواهانه>* پیوند می‌خورَد؛ تا بدان پایه که سنگین‌ترینِ گناهان می‌شَوَد؛ این است فتوايِ دین.

یادداشت‌ها

۱-منظور، «سوارگان و پیادگانِ سپاهِ دین» است؛ زیرا در چنین شیوه‌ایِ از حکومت که شهریاریِ آن گوش به فرمان و پیروِ دستورهایِ دین است، آرتِشِ آن نیز آرتِشِ دین است؛ نیز نگاه کنید به همین دفتر، کرده‌یِ ششم، سخنواره‌یِ dēn hēnīg.

۲-این جمله‌یِ تاریک، در پرتوِ روشن‌نویسیِ مپسترِ نویسنده‌یِ این روایت (کرده‌یِ ۶۹، بند ۱۱)، و نیز در پرتوِ دو مفهومِ abzāyēnīdārīh و kastārīh تاریکیْ‌زُدایی خواهد شد: یکی از آموزه‌هایِ سخت‌استوارِ دینِ مزدایی و نیز کتابِ سومِ دینْ‌کرد، پیوندانیدنِ مفهومِ abzāyišn به بُنِ همه‌یِ نیکی‌ها، مینویِ سپند است؛ و، نسبت دادنِ مفهومِ kastārīh به بُنِ همه‌یِ بدی‌ها، زُدارمینو است؛ واژه‌هایِ abzāyēnīdārīh و kastārīh در این روایت (کرده‌ی ۶۹) نیز به همین معنا بکار رفته‌اند: هرگاه بازرگانی، کالاهایِ نیازِ مردم را به بهایِ دادوَرانه خرید و فروش کند، و آن‌ها را از جایی که افزونیِ آن کالاها دیده می‌شود، خریداری کند و به دیاریِ بَرَد که کمبودِشان احساس می‌شود، و آن کالاها را به بهایِ دادوَرانه بفروشد، با این کار به افزایندگیِ (=تقدیس / abzāyēnīdārīh) جهان یاری رسانده است؛ ولی اگر باژگونه و بیرون از چارچوبِ دین رفتار کند و دست به کالاانباری (=احتکار) زَند، این، به سودِ انیران و زیانِ ایرانیان تمام می‌شود؛ با این کار به کاهش (=قبضِ اهریمنی) —یا برابرِ بازگوییِ نویسنده، به kastārīh— یاری رسانده است.

۳-«کالاهایِ نیاز (=کالاهایِ مصرفی)»، را برابرِ padēxīh ud dārišn آورده‌ایم که معنایِ واژه-به-واژه‌یِ آن «آذوقه و دارایی» است.

۴-معنایِ برونْ‌نمایانه‌یِ (=نمایان / ظاهری) این عبارت می‌تواند نمایشگرِ دوره‌ای از ساختارِ فئودالیِ تولید باشد که در آن هنوز شهرهایِ پررونقِ فئودالیِ استوار بر بازرگانیِ پیشرفته برساخته نشده‌اند و بازرگانی، کاریِ فصلی و گُذرانه است که تنها در دوره‌هایی خاص از رونْدِ ساخت-و-پخش (=تولید و توزیع) به آن نیاز بوده است.

۵-«ساختِ بیرون از مرزهایِ پارسیانه»، را برابرِ با sāmān ī-š ō a-dahmīh آورده‌ایم؛ نگریسته‌یِ نویسنده از این سخنواره این است که: هر چه از ساخت و گستره‌یِ کار-و-بارِ پارسایانه بیرون رود، ضِدِ کار-و-بارِ پارسایانه می‌گردد.

۷۰. دربارهٔ <شرایطي که زیرِ آن شرایط>* افرادِ بدین <مي‌توانند>* از بهدینان ثواب‌هایي را بپذیرند و دریافت دارند، برابرِ آموزهٔ دینِ بهي.

همانا، سُرایشِ «گاهان»، براي روانِ آن کس که تبهْخو از دنیا رفته است، تا شاید برخي ثواب‌ها که از آن بدین < تبهْخو >* سرزده است در خورِ پاداش شود، کاري نیکو ست.

<در دین>* گفته شده است: «با یک تیتِ ثوابْخواهانه، اغلب، سُرایشِ «گاهان» براي آن شخصِ بدین که <در زندگي، کارهایش>* با راستْ‌اندیشي و راستْ گفتاري و راستْ کرداري آمیختگي‌هایي داشته است و همچنان بدینِ نیز بوده است، رويِ هم رفته ثواب دارد و مي‌تواند فریادرس < بدین >* در جهانِ مینَوي باشد».

<حتي در دین>* دستور هست که انجام < این کار = سُرایشِ «گاهان» >* براي روانِ آن بدین که زنده است ثواب نیز دارد؛ و چرایي آن، در امیدي است که مي‌توان به رهاییِ روانِ آن شخص بدین از راهِ آن ثواب‌ها از دوزخ داشت.

زیراکه، برابرِ پرس‌وجويِ <فرزانگانِ>* دینِ بهی، به امیدِ درمانْ داروْخوراندن به فردِ بیمار به اندازه<يِ بایسته>* نه تنها گناه نیست که ثواب نیز دارد.

ولي آن کس که <بی هیچ ثوابي>* از دنیا رفته است و روان < تباه از گناه>* اَش به دوزخ سرنگون شده است، هیچ ثوابي، <از خواندنِ گاهان،>* در رهاییِ‌اَش از دوزخ به فریادِ او نمي‌رسد، که، سُرایشِ گاهان و نذر و نیازکردن <براي آن بدینِ ثواب‌ناکرده‌ي از دنیارفته>* شیوه‌يِ دیوپرستان است <نه مزدائیان>*؛ همانگونه که (handazag) براي یک تنِ مرده، دارو اندر آن تن ریختن کمکي به آن تنِ مرده نمي‌کند، و این، ناکارآمد کردنِ دارو ست و گناهي بر آن مي‌افتد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۷۱. دربارەیِ نشاگانِ[۱] نیکوترینِ مردان، و نیکوترِ مردان، و مردِ نیکو؛ و دربارەیِ نشانەیِ بدترینِ مردان، و بدترِ مردان، و مردِ بد، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

۱. نشانگانِ نیکوترینِ مردان:

آن کس که، در کارِ افزایندگی به جهان، خیم و کردارَش <نزدیکْ‌ترین خیم و کردار به جمشیدِ جم است>*، و، در کارِ بی‌مرگیْ‌دهی به جهانیان، خیم و کردارَش نزدیک‌ترین خیم و کردار به سوشیانس است.

۲. نشانگانِ نیکوترِ مردان:

آن کس که، در خیم و <خوی و>* کردار، آن مرد (=سوشیانس) را یاری دهد.

۳. نشانگانِ مردِ نیکو:

آن کس که، در خیم <و خوی>* و کردار، در ستیزش با خیم و کردارِ آن مرد (=سوشیانس) نباشد.

۱. نشانەیِ بدترینِ همەیِ مردان در میانِ بدکاره‌ها:

آن کس که، در کارِ کاهش به جهان (gēhān kastārīh) خیم و کردارَش نزدیکْ‌ترین خیم و کردار به ضحاک است، و، در کارِ مرگْ‌آوری برایِ جهانیانْ خیم و کارَش بیشْ‌ترین نزدیکی‌ها را به خیم و کارِ «مَلکوس» دارد.

۲. نشانەیِ بدترِ مردان:

آن کس که، خیم و کارَش به آن بدکاره (=ضحاک) یاری رساند.

۳. نشانەیِ مردِ بد:

آن کس که، خیم و کارَش در ناسازگاری با خیم و کارِ آن بدکاره (=ضحاک) نیست.

یادداشت‌ها

۱-«نشانگان» را برابرِ wizīn آورده‌ایم که معنایِ آن: بازشناخت، تمییز، گزین، گزینش، گزین‌کردن و شناختْ‌نشان و مانندِ این‌هاست.

۷۲. دربارهٔ آن دسته از زنان که می‌توان آنان را <همچون هَمْدَم>* برگزید، و آن دسته از زنان که می‌باید از آنان <همچون پتیاره>* پرهیز کرد، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

در این جُستار، دینِ بهی با آموزه‌هایِ دینیِ خود، به سانِ گزیده، از گونه‌گونیِ زنان <ما را>* ــ چه آنانی را که می‌توان <همچون همدم>* برگزید و چه آنانی را که می‌باید <همچون پتیاره>* پرهیز کرد ــ آگاهی می‌دهد.

همانا زنان نیز بر چها دسته اَند:

۱. نیکو و بی‌سر و زبان؛[۱]

۲. نیکو و سر و زباندار؛

۳. نانیکو و بی‌سر و زبان؛

۴. نانیکو و سر و زباندار.

<اکنون سنجه‌یِ>* گزینشِ آنان:

اگر خواهانِ زنی کارآزموده در خانه‌داری و، آفریننده‌یِ آسایش و فراهم‌کننده‌یِ رامش برایِ خانه‌خدای هستیم، زنی را <می‌باید برگزید>* که نیکو و سر و زبان‌دار است؛ و اگر خواهانِ زنی هستیم که <نیکو باشد و>* نیز هیچ آزاری نرساند آن را که نیکو و بی‌سر و زبان است <می‌توان برگزید>*.

اما اگر از آن دو دسته زنانی که در بالا برشمردیم <هیچ>* یافت نشود <از سرِ ناچاری>* آن را که نیکو نیست ولی بی‌سر و زبان است <می‌توان برگزید>*؛ و از آن زنِ نانیکویِ سر و زبان‌دار می‌باید سخت پرهیزید.

ـــــ یادداشت‌ها ـــــ

۱- از گونه‌یِ ویافت می‌نشود.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۷۳. دربارەیِ <شیوەهایِ>* فرمان‌فرماییِ دادارْاورمزد، آفریدەهایِ گیتیایی را، برابرِ آموزەیِ دینِ بهی.

همانا فرمان‌فرماییِ اورمزدِ جهان‌آفرین بر آفریدەهایِ گیتیایی در زمانەیِ آمیختگی <با تازشِ اهریمن>*، رویِ هم رفته (hangīrdīg=) از راهِ دو نیرو <انجام می‌گیرَد>*:

یکـــی، از راهِ فـــرماندهی بـــر ســـرشت <مســـتومندانِ> فـــاقدِ <نـــیرویِ>* گـــزینش (a-wizīn čihr.......rāyēnīdārīh)؛ و دیگری، از راهِ فرماندهی بر <هستومندانِ>* دارندەیِ ارادەیِ گزینشگر ('wizīn kām rāyēnīdārīh'=).

۱. از راهِ فرماندهی بر سرشتِ <آفریدەهایِ>* فاقدِ <نیرویِ>* گزینش، بُنْ‌مادەها (=عناصر / اجزاءِ مواد)، به قوه، <نخست>*، کالبد می‌پذیرند، و <سپس>* از کالبد <بی‌جان>* در تنِ زنده به‌هم برمی‌آیند؛ <و از این فرایند>*، جانوران (dām) رو بـه پیش بـه سرمنزلِ مـقصود درمی‌پیوندند: پیش‌رویِ‌ای که با خود، ویرانْ‌گریِ تازشِ اهریمن را همراه دارد.

۲. ولی مردمان، از راهِ فرماندهیِ ارادەیِ گزینشگر ـــ که تنها امشاسپندان در منش و گویش و کنش از آن برخوردارند[1] ـــ <به یوبەیِ پیوستن به سرمنزلِ مقصود>*، خود را با اندیشەیِ نیک و گفتارِ نیک و کردارِ نیک ویراسته می‌کنند؛ <تا>*، پارسایی به بالندگی، دروج به تباهی، تازشِ اهریمنی <بی‌اثر و>* نابود و جانوران به سودمندی رسَند.

برابرِ فرزانشِ اندازەشناسانەیِ جهانْ‌آفرین، جانوران، زمانی کـه از قـوایِ فـرماندارِ (=مـدّبرانه / رایمندانه / rāyēnīdārīh) فَلَکی، <نـهاده شـده>* در سـرشتِ فـاقدِ گـزینش، بـهره گـیرند، رو به پیش، به سرمنزلِ مقصود درمی‌پیوندند؛ و آفریدەها<یِ دارندەیِ اراده>*، زمـانی کـه از فرماندهیِ قُوایِ امشاسپندیِ ارادەیِ آگاهانەیِ همراهِ با گزینش بهره گیرَند، از راهِ رواجِ قوایِ فرماندهیِ آگاهانه، به، دینِ بهی و شهریاریِ نیکو رهنمون مـی‌شَوَند؛ کـه، از بـنیاد، تـنها از راهِ <رواجِ>* اندیشەیِ نیکو و گفتارِ نیکو و کردارِ نیکویِ تمامیِ دارندگانِ اراده (kām-warzīdārān) است که پـارسایی بـه‌رسایی شکـوفا گـردَد؛ دروج سـرتاسر تـباه شَـوَد؛ تـازشِ اهـریمن <از آفـرینش و آفریدەها>* زدوده و ویران و نیست و نابود شَوَد؛ آفریدگان، نکویانه، پاک و ویژه گردند؛ و برایِ

نکویی مطلق سامان <اَبَدی>* یابند.

<آن دسته>* از کیش‌داران که: <اعتقادِ به>* «فرجامِ کارِ خداوندگار، در زمینه‌یِ <فرمان‌فرمایی بر>* سرشت <ِ فاقدِ نیرویِ گزینش>* و اراده <یِ صاحبِ قوه‌یِ گزینش>* برایِ تمامیِ آفریدگان، <نه در پاکی و نابیِ ابدی>* که، در تباهیِ رو به تبه‌خویی و، تا به ابد رهایی نیافتگی از دوزخ برایِ بیشینه‌یِ مردم» <باوریِ بُنیادین>* از کیشِ آنان است، <با این ادعا>* فرمان‌فرماییِ بد را به ایزد نسبت می‌دهند و ایزد را تهی از فرزانگی می‌نمایانند.

یادداشت‌ها

۱—سخنواره‌ای را که درونِ جملهٔ معترضه نشان داده‌ایم، این گونه نیز می‌توان ترجمه کرد: «—<یعنی همان>* قوایِ اَمشاسپندیِ منش و گویش و کنش (=اراده‌یِ گزینشگر)—».

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۷۴. دربارهٔ <لایه‌هایِ>* درونیِ آسمان، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

برابرِ آموزهٔ دین، آسمان، به نسبتِ هستومندانِ گیتیایی، نخستین آفریده <یِ پایه‌هستی گذار>* است؛ و دیگرِ آفریدگان، به یکسره <پس از هَستیِش آسمان>*، در اندرونِ آسمان [illegible] <یِ [illegible]>* درونِ تخم ـــ آفریده شده‌اند.

آسمان به گونه‌ای آفریده شده که همه چیز را دربر گرفته است ـــ چونان <پوستهٔ>* تخم که پرنده <یِ [illegible]> را دربرگرفته است.(۱)

در اندرون [illegible] ان لایه‌هایِ سه‌گانه است:

۱. یکی <[illegible]> [illegible] بی نیامیخته با تاریکی، نیکوییِ نیامیخته با بدی، شادیِ نیامیخته با درد، [illegible] لایه‌ای فراترین [illegible] ستوده است؛ همان بهشت برترین جایگاه که <ارج>* پایه‌اش <تا به اندازه‌یِ [illegible]> [illegible] جهانِ [illegible] <جا [illegible]> [illegible] دیگر ایزدان <مینویِ>*، [illegible]های بی آغاز و همه‌یِ [illegible]

۲. دیگر، [illegible] نامیخته با [illegible]

[illegible] دیگرِ هلیهندگان <با آفریده‌هایِ اورمزدی از دیوان و دروجانِ [illegible] گرفته تا ...... در آنجا به رده‌ایِ [illegible] جایگاه>* رزم دیو و دروج؛ جایگاهِ روانِ تبهٔخویان که به سببِ آلودگیِ به گناه [illegible] پیش‌رفتی به سویِ نیکی [illegible] درمانِ دیر (=به تأخیر) افتاده است؛ همان جایگاهی که نامش دوزخ است.

۳. سدیگر، <لایه‌یِ>* روشناییِ آمیخته با تاریکی، نیکوییِ آمیخته با بدی، شادیِ آمیخته با درد است، جایگاهی در میانجایِ آن دو (=لایه‌یِ فرازین و فرودین)؛ نامش جهانِ مادی است؛ رزمگاه <مردمی‌زادگان>* با تازشِ اهریمن، <زمانی که>* تاریکی و بدی و درد بر گیهان سرریز می‌شود.

مردمیان، برترینِ هستی‌دارانِ جنگنده و رزمنده <با اهریمنیان>* اند؛ و دیگرِ هستومندانِ گیهانی، ابزارِ <نبردِ>* مردمیان اند. و مردمیان، <با بهره‌مند شدن>* از فرزانشِ

اندازه‌شناسانه‌یِ جهانْ‌آفرین، و، <با بهره‌مند شدن>* از اَبَرقدرتیِ (pad abardar ...nērōg) ایزدانِ مینَوی، به نسبتِ دیگرِ آفریده‌هایِ گیتیایی از نیکوْمنشی (hu-axwīh) و شهریاریِ نیکو و اِجلال (ābrangīh / فَرّخانی) بهره‌مند اند؛ و با قدرتِ روشنایی توانا به فرسودنِ تاریکی اند؛ با توانِ نکویی به زدودنِ بدی، و با نیرویِ شادیْ به واپس‌راندنِ درد توانا می‌شَوَند.

این، همان جایگاهِ میانین است: گیتی؛ که با بهره‌گرفتنِ از روشنایی و نکویی و شادیِ یکپارچه می‌توانَد به آن جایگاهِ برترین، به سویِ بهشت، سَرایِ سرود (garōdmān)، سرتاپا روشنایی و یکپارچه خوبی و نیکیِ سعادت‌بار که با فرّه‌یِ تمام زورمند شده است، بگرَوَد.

همزمانِ با زدودنِ زَدارمینو از فرودترین جایگاهِ آسمان، و نیز، با زدودنِ آلودگی‌هایِ برخاسته از او، آسمان، سرتاپا روشنایی و خوشبویی و پاکیزگی و نکوییِ یکدست و نیکْ‌بختیِ (سعادتِ) ابدی به دست می‌آوَرَد؛ و سزاوارِ آن جهانْ‌آفرینی می‌شَوَد که برترین فرزانگی را در کارِ خداوندگاری داراست.

<آن دسته از>* کیشْ‌داران که برابرِ <اعتقادِ>*شان: «<بر پایِ>* *دوزخ حَقّ است»* (pad-rāstīh) و <باور به>* *«پادَفرِه جاویدانِ مردمان <در دوزخ>»* ــ یعنی همان جایگاهی که به باورِ آنان>* دیوان تا به ابد در آن می‌زیَند ــ <باوریِ بُنیادین از>* کیشِ آنان است، <کارِشان بدان‌جا می‌کشَد>* که بگویَند (guft bawēd): *«به سببِ بدکرداری و بی‌دادِ آن بدکردارِ بزرگ (=اهریمن)، اندرونِ آسمان ــ خانه‌یِ یزدان ــ هرگز فرآراسته و پاک نشَوَد و همواره آلوده بمانَد».*(۲)

یادداشت‌ها

۱ـبرایِ یک بررسیِ همسنجانه (=تطبیقی) از این معنی نیز نگاه کنید به: ارسطو، در آسمان، ترجمه‌یِ اسماعیلِ سعادت، ص ۴۶:

«به یک معنیِ دیگر، آسمان جسمی است که متصل به آخرین محیطِ عالم است؛ و در آن، ماه و خورشید و بعضیِ ستارگان جای دارند. چنانکه گوییم این‌ها در آسمانند.

۲ـخواننده‌یِ پژوهنده می‌تواند دنباله‌یِ بحثِ آسمان را در کتابِ دادِستانْ‌دینیک، پرسشِ نودُم، دستنویس ت د ۲ الف، برگْ‌نوشتِ ۳۸۶، خطِ دوم تا برگْ‌نوشتِ ۳۸۸، خطِ چهاردهم دنبال کند.

۷۵. در این باره که، ثواب یا گناه، چه پیش و چه پس از آفرینشِ آدمی، دارایِ نیروبُن است؛ و هر کدام از راهِ نیروبُنِ خود رهبری می‌شوند و پذیرنده‌یِ شاکله(۱) <یِ نیروبُنِ خود>* اند، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

پیش از آفرینش <بندگان>* (pēš az kardan)، <آنچه>* بر <هستیِ>* ثواب پیشینگیِ دارد و بالقوه، (pad-nērōg) بنیادِ همه‌یِ ثوابکاری‌ها ست، سْپَنْدارمینو می‌باشد؛ و <آنچه>* بر <هستیِ>* بِزِه، بالقوه، پیشینگی دارد، بُنِ همه‌یِ بزهکاری‌ها، زَدارمینو است.

و اراده <یِ آفریدگار؟>* در آفرینشِ هر دو مینو <یِ سپندار و زَدار>* بر آن شده است(۲) (madan kāmīg) که: ثواب از بُنِ آفرینشیِ ثواب بر قوه‌یِ اندیشندگیِ مردم (mardōm axw) درو‌سد و <مردمان و قُوایِ‌شان>* از راهِ آن نیرو بسامان شوند؛ و بِزِه، از بُنِ آفرینشیِ بِزِه بر <دل و جانِ>* مردمان ریخته شود، تا <فقط>* از راهِ بدیِ زَدارانه (=اهریمنانه) در مردم تمشیت کند.

و اراده <یِ آفریدگار>* در آفرینشِ مردم <نیز>* بر آن شده است که هر <کدام از>* دو شاکله <فقط>* به پذیرندگانِ(۳) آن دو قوه‌یِ مینُوانه (=سپندار و زَدار) رسد.

ثواب، از مینُویِ نیکی به پذیرنده‌یِ نیرویِ ثواب برسد؛ و از راهِ این <دریافت>*، در پیکره‌یِ کنیزیِ نیکوچهره، به اِنگاره در می‌آید (=شاکله می‌بندد)؛ که <در دین>* «کَنیتو» (ka.ī.nō) نامیده می‌شود؛ <یعنی:>* آزاد کننده و رهاننده‌یِ روان <از درد و رنج>*.

همینکه شخص <از جهانِ خاکی>* درگذرد، او (=کَنیتو)، از بهرِ بسیاریِ کرفه به نسبتِ گناه آن روانِ پارسا، به پذیره و همراهیِ آن کرفه‌کار (=ثوابکار) می‌آید.

<آن کنیزِ نیکوچهره>* نیرویَش <به اندازه‌ایِ ست>* که زمانِ گذر از گذرگاهِ داوریْ <روانِ پارسایان را>* تا جایگاهِ برترین و جایگاهِ جاودانه‌یِ خواهش و دَهِش برفراز می‌بَرَد.

نیز به سببِ همراهی <روانِ تبهْ‌خو>* با گناه است که از مینُویِ بدترین، گناه، به پذیرندگانِ نیرویِ گناه سرمی‌رسد؛ و از راهِ این <دریافت>*، در پیکره‌یِ کنیزیِ بدمنظر به اِنگاره درمی‌آید؛ هم از این‌روی <در دین>* «ایتیو» (it.yo) نامیده می‌شود؛ <یعنی:>* تباهنده‌یِ روان.

آن زمان که شخص <از جهانِ خاکی>* درگذرد، <آن کنیزِ زشت‌چهره = ایتْ‌یُو>* ـــ از بهرِ بسیاریِ گناه به نسبتِ ثوابِ آن روانِ تبهْ‌خو ـــ به پذیره‌یِ آن گناهکار می‌آید؛ و به سببِ آن آلودگی‌ها <به گناه، روانِ تباه را>*، از <بالایِ>* پُلِ داوری به ژرفنایِ تاریکی، تا به روزِ نوسازیِ جهان، فرومی‌لغزاند.

<روانِ گنهکارِ فرولغزیده،>* رها و آزاد نیست؛ <تا روزِ داوری>* در درد و رنج <می‌ماند>*؛ این است>* رازْآشکاریِ دینِ بهی.

یادداشت‌ها

۱-«شاکله» را برابرِ nigārag آورده‌ایم؛ ولی هم در ترجمه‌یِ این روایت (کرده‌ی ۷۵) و هم در ترجمه‌یِ روایت‌هایِ دیگرِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، برابرِ نیاز، واژه‌یِ nigārag را به «انگاره»، «نگاره» و «دیسه» نیز ترجمه کرده‌ایم.

۲-گمان و بازشناختِ ما این است که با روایتیِ زُروانی رو-به-رو هستیم؛ و نیز این که مبنایِ اعتقادیِ زُروانیِ این روایت (کرده۷۵) از دیدِ دینْ‌کردشناسان پنهان مانده است. بندهایِ ۳ و ۴ و ۵ این روایت (کرده‌یِ ۷۵) در راستداشتِ قرائتِ ما می‌باشد.

۳-«پذیرندگان» را برابرِ padīriftārān آورده‌ایم؛ معنایی برابر و نزدیکِ به «لابق» و «لاحق» و «قابل» نزدِ فرزانگانِ سده‌هایِ میانه: رویِ‌هم‌رفته «پذیرندگانِ نیروهایِ مینَوی» سخنْ‌گوشه به پذیرندگانِ زمینی‌ای دارد که آن نیرویِ مینَویِ فرارسیده را دریافت می‌دارند.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۷۶. دربارهٔ ابزارهای خِرَدِ خداداد و ابزارهای شهوت، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

همهٔ هنرها<ی اخلاقی>* (=فضایل / هنرهای نهادی) ابزارِ خردِ خدادادی‌اند (=عقلِ فطری / عقلِ بالملکه)؛ و به‌گونه‌ای بنیادین، هنرها<ی اخلاقی>* و همبایسته‌های‌شان (=لوازمِ منطقی‌شان / ملازمین‌شان) این سه اند:

۱. یکی، آرمانْ‌خواهی تهی از، همزادِ دروجی‌اش، اندیشه‌های بی‌پایه(۱) است؛ و همبایستهٔ (=ملازمهٔ) آن، بی‌باکیِ تهی از، همزادِ دروجی‌اش، رهبریِ خشم است.

۲. یکی، کوشاییِ تهی از، همزادِ دروجی‌اش، آزمندی است؛ و همبایستهٔ آن، خرسندیِ تهی از، همزادِ دروجی‌اش، کاهلی است.

۳. یکی، خِرَدْدوستیِ(۲) تهی از، همزادِ دروجی‌اش، خوددوستیِ دَمْدَمانه است؛ و همبایستهٔ آن، پی‌درپی پرسنده و جویندهٔ دانش‌بودنِ تهی از، همزادِ دروجی‌اش، خِرَدگریزی (halag-xwāhīh) است.(۳)

زمانی که خردِ خدادادی با این سه هنر<اخلاقی / نهادی>* و همبایسته‌هایش افزارمند(۴) شود، باربُردارِ (=حاملِ) برترین <میزان از>* خِرَدِ خدادادی خواهد بود و با این برتری، مردم رستگارتر و برینْ‌پایه‌تر می‌شوند.

همهٔ آهوان<اخلاقی>* (=رذائل / آهوانِ نهادی) ابزارهای شهوت اند؛ و بزرگ‌ترین‌شان (u-š māzandar) این سه آهو و همبایسته‌هایش است:

۱. یکی، اندیشندگیِ بی‌پایهٔ دور از، نابرادریِ‌اش،(۵) آرمانْ‌خواهی است؛ و همبایستهٔ (=ملازمهٔ) آن، خشمگینیِ دور از، نابرادری‌اش، بی‌باکی است.

۲. یکی، آزمندیِ دور از، نابرادری‌اش، کوشایی است؛ و همبایستهٔ آن، کاهلیِ دور از، نابرادری‌اش، خرسندی است.

۳. یکی، خوددوستیِ دَمْدَمانهٔ دور از، نابرادری‌اش، خِرَددوستی است؛ و همبایستهٔ آن، خِرَدگریزیِ دور از، نابرادری‌اش، دانش‌جویی است.

زمانی که شهوت، با این سه آهو<ی اخلاقی>* و همبایسته‌هایش همراه شود، باربُردارِ شگفت‌ترین شهوتِ کَرَوش خواهد شد؛ و به سببِ این آهوان<اخلاقی>*، اندر میانِ مردمان، سرافکنده‌تر و نکوهیده‌تر خواهد شد [یا نیز: مردمان، به سببِ آهوانِ اخلاقی سرافکنده‌تر و

نکوهیده‌تر خواهند شد].

<آن دسته از >* کیش‌داران که: <اعتقادِ به >* «رنج و سرافندگی و لغزیدن <ِ درگناه >* و بدی‌هایِ مردمی را ایزد در مردم آفریده است» <باوري بنیادین از >* کیش آنان است، <ناچارند >* بگویند: «هرگزند و بدي که ـــ همپیوسته‌ي شهوتِ کژروش است ـــ از مردمان سر می‌زند، ریشه در <خواستِ >* ایزد دارد و ایزد، هم با خِرَد سرِ ستیز دارد و هم با مردمان دشمنی دارد»، و با این ادعا ایزد را از ایزدی می‌اندازند.

یادداشت‌ها

۱-«اندیشه‌هايِ بی‌پایه» را برابرِ با واژه‌ای در بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم که ما آن را a<n>-ēwēn-mēnišnīh خوانده‌ایم؛ به گمانِ ما، نویسنده‌ي این روایت (کرده‌ی ۷۶) از این معنی، هرگونه تخیّل و پنداربافی و کژپنداريِ بی‌پایه و اساس و بریده از واقعیت را فرادیدِ خود داشته است.

۲-«خِرَددوستی» را برابرِ xrad-dōšagīh آورده‌ایم؛ بسنجید با فیلوزوفیا / φιλοσοφια در یونانی به همین معنی.

۳-«خِرَدگریزی» را برابرِ با halag-xwāhīh آورده‌ایم؛ معنای واژه‌به‌واژه‌ي آن «حماقت دوستی» یا «حماقت خواهی» است.

۴-«ابزارمند» را برابر pad-abāgīh آورده‌ایم که معنیِ «آماده‌ابزار شدن» و «مجهز شدن» نیز می‌دهد.

۵-در این روایت (=کرده‌ي ۷۶) و روایت‌هايِ دیگرِ دینْ‌کرد، واژه‌ي پهلوي brādarōd را، برابرِ روندِ سخن، «همزادِ دروجی»، «برادرِ دروغین» و «نابرادری» ترجمه کرده ایم؛ آهوانِ اخلاقی (=رذائل / آهوانِ نهادی)، از آنجایی که ابزارهايِ شهوتِ اهریمنی اَند، می‌توانند با صفتِ «همزادِ دروجی» و یا «برادرِ دروغین» متصّف شوند؛ ولی صفتِ «همزادِ دروجی» و یا «برادرِ دروغین» را برايِ هنرهايِ اخلاقی (=فضائل / هنرهايِ نهادی)، که ابزارهايِ خردِ اهورایی اَند، نمی‌توان بکار برد. هم از این روی، برابرِ بازشناختِ ما، در آموزه‌هايِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، رذائل، «همزادِ دروجی» و یا «برادرِ دروغینِ» فضائل اند ولی فضائل، «همزادِ دروجی» و یا «برادرِ دروغین» نیستند بلکه نابرادريِ یکلی بیگانه با رذائل اَند.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۷۷. در این نکته که ایزد را می‌باید برابرِ چبوّدی‌اَش (=مهیّتش) شناخت، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی

برابرِ آموزه‌ی دین، مردمِ خداشناس، به انگیزه‌ی قدرت و پایداری‌شان در هنگامه‌ی نبردِ با دروج، برای رهاییِ تن و روان از او (=دروج)، بهره‌مند از <فرزانش>* اندازه‌ْشناسانه‌ی جهانْ‌آفرین و <برای این نبرد>* توانا به سرپرستی بر دیگرِ آفریده‌های گیتیایی‌اند؛ و مردم، به یوبه‌ی این سرپرستی بر دیگرِ آفریده‌ها ست که آفریده و نیرومند شده‌اند.

شهوت، بُنیانِ تمامیِ عیب‌ها، در کارِ پتیارگی بر خِرَدِ خداداد و، در کارِ گراینده کردنِ مردم به گناه و، افکندنِ ایشان به <دامِ>* دیوان است.

رنج، که بُنیانی جدا <از شادمانی>* دارَد، از راهِ آمیختگی < جهانِ مادی>* با تازشِ اهریمن بر سرِ مردم باریده است.

✓ خِرَدِ خداداد، دردَم، استوارترین و سرآمدترینِ همه‌ی پیام‌رسانان از جهانْ‌آفرین سوی آفریده‌های گیتیایی است.

و با کمکِ آن (=خرد خداداد) است که مردمْ جهانْ‌آفرین را خواهند شناخت؛ و ایزد را در <جایگاهِ>* یزدانی، دیو را در دیوی، راست را در راستی، دروغ را در دروغی، سود را در <جایگاهِ>* سودمندی‌اَش و زیان را در زیانْ‌مندی‌اَش می‌بینند؛ می‌یابَند دینِ بهی را؛ می‌پرهیزَند از گناه؛ گرایان به ثواب‌اَند؛ و بر گیهان خداوندگاری دارَند؛ تن را <سالم>* نگه می‌دارند؛ روان را <از آلودگی>* رهایی می‌بخشند. ✓

شهوت، از راهِ <بُنِ>* بدی، ناگردیدنی‌ترین[۱] و شگفت‌ترین پتیاره‌ای ست که از سوی تازشِ اهریمن، از بهرِ آشوب، بر سرِ آفریده‌های گیتیایی باریده است.

و از راهِ آن (=شهوت)، مردم، بیگانه با شناختِ جهانْ‌آفرین خواهند شد؛ و به گونه‌ی گمراهانه، ایزد را به جای دیو، دیو را به جای ایزد، دروغ را به جای راستی، راستی را به جای دروغ، گناه را به جای ثواب، ثواب را گناه، سود را زیان و زیان را به جای سود خواهند شناخت؛ و در هرآن بددینی فرو خواهند لغزید؛ از ثواب روی برمی‌تابند؛ گراینده به گناه می‌شوَند و جهان را به

میرانی می‌کشانَند و هر آن گرایشِ <درستِ>* کامْ‌خواهانه را خوار می‌دارَند.

در همراهی با خِرَدِ خداداد بشْ‌زورمند است که می‌توان از بدکرداری دوری گُزید و آهنگِ خوبْ‌کرداری کرد؛ و <تنها>* در همراهی با شهوتِ بشْ‌زورمند است که می‌توان از خوبْ‌کرداری روی برگاشت.

[یا نیز: <مردمیان>*، در همراهی با خِرَدِ خداداد بشْ‌زورمند است که از بدکرداری دوری خواهند گُزید و آهنگِ خوبْ‌کرداری خواهند کرد؛ و بر اثرِ همراهی با شهوتِ بشْ‌زورمند است که از خوبْ‌کرداری روی برخواهند گاشت].

<آن دسته از>* کیشْ‌داران که: <اعتقادِ به>*: «خردِ خدادادی و شهوت، همچون همزمان، از آفرینشِ ایزدی <به یکسان>* هستی برگرفته‌اند» <باوریِ بنیادین از>* کیشِ آنان است، <ناچارَند>* بگویند: «ایزد، از آفریدنِ خردِ خداداد <برایِ راهنماییِ مردم>* پشیمان است»؛ و نیز <کارشان بدانجا می‌کِشد>* که بگویند: «هنگامِ پاذآفرینشِ شهوت، این خداوند است که بُنِ سازنده‌یِ گناه است و هم از این روی، ستایشِ <مردمان بر درگاهِ وی>* کاریِ پوچ است؛ و <مردمان>* زمانِ گناه <ورزی>* پذیرایِ نکوهش نیستَند».

یادداشت‌ها

۱-«ناگردیدنی‌ترین» را برابرِ a-wardišnīg آورده‌ایم؛ برابرِ آن دستگاهِ اندیشگانی که نویسندگانِ دینْ‌کرد خواهانِ برشناساندنِ آنند، هرگونه تغییر و دگرشدِ ماهَوی در گوهرِ شهوت ناشدنی ست.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۷۸. قانونِ <جهانی و فراگیرِ>* بخشایش، به شیوه‌یِ دینِ مزدایی.

همانگونه که اندک روشنایی‌ای نموداری از یک <سرچشمه‌یِ>* بزرگِ روشنایی است، و همانگونه که اندک دانایی و راستی‌ای نموداری از یک دانایی و راستیِ جهانْ‌رَوا (=کلی / hamāg) است، به همان‌گونه نیز، قانونِ بخشایش <جهانی>* به شیوه‌یِ دینِ مزدایی، در این سه سخن از داد <و آیینِ>* دینِ مزدایی، نموداریِ از <عظمتِ>* دینِ مزدایی است:(۱)

۱. یکی، اکنون (=جهانِ مادیِ کنونی)، در <وضعیّتِ>* پیکره‌مندی: قانونی <بخشایشْ‌آور>* برایِ جهانِ مادی؛

۲. یکی، پس از <وانهادنِ>* پیکره‌مندی: قانونی <بخشایشْ‌آور>* برایِ جهانِ مینَوی؛

۳. یکی، در پایان <جهان>*: قانونی <بخشایشْ‌آور>* برایِ نوسازیِ جهان.

۱. آن قانون <ِ بخشایشْ‌آور>* که اکنون برایِ جهانِ مادی(۲) <صادر شده است>*:

ـ پرهیز کردن از مرگ و درد برایِ هر کس؛ درست به همانگونه که از <ایجادِ>* زخم و درد برایِ خویشتن می‌پرهیزیم، در رفتار و کردار نیز، انگیزایِ زخم و درد برایِ دیگران نشَویم.

ـ می‌باید همه‌گونه آسانی و خشنودی را بر همگان روا داریم؛ زیراکسی که، در رفتار و کردار، آسانی و خشنودی به مردمِ شایسته‌یِ آسانی و خشنودی روا می‌دارَد، گسترشِ داد را در نظر خواهد آورد.

ـ <هنگامِ کاربَستِ قانونْ>* مردِ تبهْ‌خو را همسنگِ مردِ پارسا در نظر آوَردنْ.

ـ می‌باید با هیچ کس پیمان نگسلیم.

۲. آن قانون <ِ بخشایشْ‌آور>* که پس از <وانهادنِ>* پیکره‌مندی برایِ جهانِ مینَوی <صادر شده است>*:

ـ نامه‌یِ اَعمالِ هر کس بر حسبِ <چگونگیِ>* گرایِشْش <به خدا و دینِ او>،(۳) و میزانِ دانشی <که برایِ شناختِ دینِ او داشته است>،(۲) و توانی <که در تحقیق و تفحص درباره‌یِ دین>(۲) در وضعیتِ پیکره‌مندی <از خود نشان داده‌است. . . . .

. . . . >.(۴)

۳. آن قانون <ِ بخشایشْ‌آور>* که در پایان، زمانِ نوسازیِ جهان <صادر خواهد شد>*:

ـ <کاربستِ>* فرزانشِ اندازشناسانه‌یِ جهان‌آفرین <بر همه‌یِ آفریده‌ها>*، که <چرابیِ آفرینشِ>* نیکوفرجامانه‌اش <عشقِ به>* نیک‌انجامیِ شایسته‌یِ همه‌یِ آفریده‌ها ست.

ـ سرکوب و زُدایشِ تازشِ اهریمن و گناه و تبه‌خویی [و یا نیز: سرکوب و زدودنِ گناه و تبه‌خوییِ اهریمنانه] با کمک‌گرفتنِ از آفریدگان (pad dahišnān abzārīh).

ـ آزادگردانیدنِ روانِ دیگرِ تبه‌خویان از دوزخ.

ـ آروندگردانیدنِ <روانِ>*شان از گناه و تبه‌خویی و به‌رسایی پاکیزه گرداندنِ‌شان <از تبه‌خویی>*؛ و ایشان را (=تبه‌خویانِ رستگار شده را) با روانِ دیگرِ پارسایان محشور گرداندن (wirāstan ؟) و <دوباره>* در پیکره‌مندیِ جاودان و در بی‌مرگیِ جاودانه و، خوشروانیِ بی‌پایان سامان دادن.

ـ و هیچ یک از آفریده‌هایِ خود را رستگارنشده به خود وامگذاردن.

و از آنجایی که در جهانِ مادی زخم و درد رساندن <بر دیگران>* نباید قانون و عمل <آریایی باشد، اگر کسانی>* زخم و درد رساندن را قانون و عمل <خود قرار می‌دهند>*، آنگاه خارج از چارچوبِ قانون <ایرانی عمل کرده‌اند>* و ناآریایی [و یا نیز: نانژاده] اند.(۵)

<آن دسته از>* کیش‌داران که <برابرِ مبانیِ اعتقادی‌شان>*: «*هم در جهانِ مینوی و هم در جهانِ بازپسین، آیینِ شان وعده‌یِ رستگار نشدنِ* <*ابدیِ مردم*>* *را می‌دهد، و* <*معتقدند که*>* *همه‌یِ دیگر* <*امتیازاتِ بشری، از قبیلِ:*>* *گرایش* <*به ایزد*>* *و دانش* <*دینی*>* *و توان* <*پرس و جویِ راستی که او را به*>* *گناه* <*رهنمون می‌کنند،*>* *و دیگر* <*امتیازاتِ آدمی*>* *نمی‌توانند انگیزه‌یِ رستگاریِ بشر گردند،* <*و اینکه:*>* *بیشینه‌یِ مردم در دوزخِ ابدی* <*گرفتار*>* *خواهند شد و رستگار نشده در آنجا (=دوزخ) بخود رها کرده خواهند شد*»

<باوریِ بنیادین از>* کیشِ آنان است، بر خداوند، افزونِ بر بی‌دادگری، نابخشردگی و نافرزانگی و کردارهایِ بی‌هدف [یا نیز: آفرینشِ بدعاقبت] را نسبت می‌دهند و <بر این باورند که>*: «*او (=خداوند) به آفریده‌هایِ خویش، حتی به اندازه‌یِ مهر و بخشایشِ یک گرگ بر توله‌هایش، بخشش روا ندارد*».

یادداشت‌ها

۱-معنایي همانندِ این سخنوارهِ‌ي آشنا: «مُشت، نمونه‌ي خروار است».

نویسنده سرِ آن دارد بگوید: هر تکْ‌پاره‌اي از چیزي می‌تواند نمودارِ همه‌ْسويِ آن چیز بـاشد: پس، همین چند نمونه از قانونِ جهانگیرِ بخشایشِ دینِ مزدایی در سه مرحله و پایگانِ خلقت نیز (=نخست، مرحله‌ي خلقِ جهانِ مینَوی؛ دودیگر، مرحله‌ي خلق جهانِ مادی؛ سدیگر، مرحله‌ي نوسازيِ جهانِ و عفوِ جهانی و عمومی در آخرت) مشتي از خرمنِ عظمتِ دینِ مزدایی است که می‌تواند نمونه‌ي خوبي از همه‌ْسويِ آن دین باشد.

۲-یعنی: آن قانوني که اکنون، در وضعیت و نهادْمانِ پیکرمندی، مخصوصِ جهانِ مادی از سويِ دین صادر شده است و پیروی از آن ما را در جهانِ مادی پذیرايِ لطف و مرحمت و بخشایشِ ایزد می‌کند و نموداري از عظمتِ بی‌پایانِ دینِ مزدایی است.

۳-سخنواره‌هايِ تکمیلی و فراخيِ را که درونِ پرانتزِ گوشه‌دار <............> برايِ روشن‌تر شدنِ معنايِ این جمله افزوده‌ایم، از روایتِ سپـین (کرده‌ی ۷۹) به وام گرفته‌ایم؛ در آنجا این سه مفهوم: kām dānišn tuwān به گونه‌اي گسترده و روشن، واکاویده شده‌اند؛ و نگریسته‌يِ نویسنده از کاربُردِ این سه واژه فراخْ‌نویسی شده است.

۴-پاره‌اي را که با نقطه‌چین نشان داده‌ایم نماینده‌يِ عبارتي در بسترِ سخنِ پهلوی است که مترجمِ کنونی نتوانسته است معنايِ آن را دریابد؛ در نتیجه از فارسیْ‌گرداني (=ترجمه‌يِ) آن معذور است.

۵-ترجمه‌يِ این بند، بویژه، به‌گمان است و جز آن چه که ترجمه کرده‌ایم معنايِ دژستْ‌نما و مثبتِ دیگري به نظرِ ما نیامد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۷۹. دربارهِ‌ي آن <سنجه‌اي>* که نامهِ‌ي اعمال< مردمان>*(۱) بر آن است، برابرِ آموزهِ‌ي دینِ بهی.

نامهِ‌ي اعمال< مردمان>* با <سنجه‌هاي>* «خواست»، و «دانش»، و «توان» بررسیده می‌شود (=bawēd)؛ و بر این پایه مردم پنج دسته اَند:

۱. یکي، آن کس که، «خواست»اَش آهنگِ جهان‌آفرین و دینَش را دارد؛ و برایَش آن «دانش»ي که با آن جهان‌آفرین را بشناسد فراهم است؛ و «توان»ِ جست‌و‌جو و پرسش او را نیز.

بدین گونه است که این کس، کوشمندانه، جست‌و‌جو می‌کند و می‌پرسد و <در پایان>* دینِ بهی را می‌یابد؛ به آن از بُنِ جان باور می‌آورَد؛ برابرِ دستوري دینِ بهی ثوابکار می‌گردد؛ و <برابرِ آن دستور>* از گناه می‌پرهیزد: چنین کسي بی‌برو‌برگرد از پارسایان است.

اما اگر، کوششمندانه و توانمندانه،(۲) با جست‌و‌جو و پرسش به سنجش (ōšmurišn / ژرف‌اندیشی) دربارهِ‌ي دینِ بهی بپردازد و آن را نیابد، با کمکِ قوهِ‌ي <خدادادِ>* گِرَوِشِ به داد، و ثواب<ِ آن کارَش>* که توانمندانه آهنگِ جهان‌آفرین کرده است و کوششمندانه در جست‌و‌جو و پرسش دربارهِ‌ي دینِ بهی برآمده است، به‌نیرو (=قویاً / zōrōmand)، امیدِ این هست از دوزخ رهایی یابَد.

۲. یکي، آن کس که، «خواست»اَش آهنگِ جهان‌آفرین و دینَش را دارَد؛ و «دانش»ِ آنکه جهان‌آفرین را بشناسد او را هست؛ ولی «توان»ِ جست‌و‌جو و پرسش دربارهِ‌ي دینِ بهی او را نیست: چنین کسي، با کمکِ بسیاريِ «دانش»اَش، یابنده <ي دینِ بهی>* و از گناه پرهیزنده خواهد بود؛ و همین اندازه که می‌داند، ثواب، کاهندهِ‌ي(؟) شهوت است [یا نیز تباهَندهِ‌ي شهوت است]، با کمکِ این نیرويِ کردار و این نیرويِ پرهیز از <از گناه>*، و با آن آهنگ و خواستي که رو سويِ جهان‌آفرین و دینش را دارَد، امیدِ رستگاری‌اَش است.

۳. یکي، آن کس که، «خواست»اَش آهنگِ جهان‌آفرین و دینَش را دارَد؛ «توان»ِ اینکه در جست‌و‌جو و پرسش باشد او را هست؛ ولی «دانش»ِ آنکه به شناختِ دینِ بهی رسد او را نیست: چنین کسي، از آنجایي که او را «دانش» نیست، پس، از راهِ گمان‌هاي(؟) خویش نیز به جایي

نخواهد رسید؛ ولی با کمکِ نیرویِ گرایشِش به جهانْ‌آفرین و با گُرَوِشِ به «دانش» و «دین» نیز، رستگاریِ او شدنی است.

۴. یکی، آن کس که، «خواست»اَش آهنگِ جهانْ‌آفرین و دینِش را دارد، ولی «دانش» و «توان»ِ اینکه در جست-و-جو و پرسش و پایِشِ دینِ بهی باشد او را نیست: چنین کسی، از بهرِ «دانش» و «توان»ِ نداشته‌اَش، <دینِ بهی را>* فراچنگ نخواهد آورد، ولی، با کمکِ همان آهنگِ «خواست»ی که به جهانْ‌آفرین و دینش دارد، راهی ش سوی رستگاری هست.

۵. یکی، آن کس که، «خواست»اَش آهنگِ جهانْ‌آفرین و دینِش را ندارد، <ولی «دانش» و «توان»ِ جست-و-جو و پرسش و پایِشِ را دارد>*: چنین کسی، با آنکه «خواست» و «آهنگ»اَش <از جهانْ‌آفرین و دینش>* روی برگاشته است، <.....................>(؟)،(۳) راهی ش سوی رستگاری هست (؟).(۳)

یادداشت‌ها

۱-«نامه‌یِ اعمال» را برابرِ ruwān āmār و āmār ī ruwān آورده‌ایم.

۲-«کوششمندانه و توانمندانه» را برابرِ tuwān tuxšāgīhā آورده‌ایم؛ توانستی که «کوشا تا به مرزِ توان» نیز ترجمه کرد.

۳-درهم‌ریختگیِ عبارتِ پایانیِ این روایت، راه به یک ترجمه‌یِ روشن و سرراست نمی‌دهد؛ از این روی، عبارتِ پایانیِ این روایت (کرده‌یِ ۷۹)، باگمانْ‌وَرزی و با بهره‌گرفتنِ از دیگر آموزه‌هایِ همین کتابِ سومِ دینْ‌کرد، ترجمه شده است.

در بندِ پایانیِ این روایت، پاره‌ای را که با نقطه‌چین، درونِ پرانتزِ گوشه‌دار، همراهِ پرسش‌نماد <.....................>(؟) نشان داده‌ایم نماینده‌یِ عبارتِ pad ham xwēš wināh از بسترِ سخنِ پهلوی است که برایِ ما دارایِ هیچ معنایِ مثبتی نیست؛ شاید نویسنده سرِ آن داشته است که بگوید: «حتی با همه‌یِ گناهانی که در نامه‌یِ اَعمالَش ثبت شده است، باز هم راهی شن سوی رستگاری هست».

پیشکش به: علی اصغرِ مصطفوی (بیژن)

۸۰. اعتراضِ یک یهودي بر هیربد در عیب دانستنِ (؟) «خویدوده». [یا نیز. اعتراضِ یک یهودي بر هیربد دربارهٔيِ بُنْانگیزهٔيِ «خویدوده»]؛ و چرایيِ آن را از وی خواستارشدن؛ و پاسخِ هیربد، برابرِ آموزهٔيِ دینِ بهی.

همچنان که <هر کس>*، به سببِ زخم و زیان یا دردي که <از سوی کسي>* بر او رسیده است، به گونهٔي دادخواهانه، می‌تواند از راهِ قانون بر <مُدَّعیٰ عَلَیْهُ>* اِقامهٔيِ دعوا کند، و مقابله بمثلِ (hamēmālīh) مردمِ بی‌گناه در چارچوبِ (parwand) قانون بطورِ خلاصه «داد» نام دارد، به همانگونه <هر کس می‌باید>* نیرويِ خویش را به همْآفریده‌ها و به خویشان <ِ خویش>* پیوند دهد تا <دودهٔيِ او>* پاینده و رستگار شود. این همیاریٔ دربرگرفته شده با آباداني مردمان <با یکدیگر>* به سانِ گزیده نامَش «خُویدوَدَه» است.(1)

خُویدودَه، زماني <خُویدودَه>* است که دَهِشي از خویش <به خویش در میان>* باشد. <آنجا،>* جایگاهِ پیوند دادنِ نیرو <يِ خویش>* به خویشان و همْآفریده‌ها ست؛ تا از راهِ آن پیوندْ پاینده و رستگار شوند، و به‌گونهٔيِ بنیادین، مردمْزادگانِ (=انسان‌هايِ) خویشاوند را برايِ رساندن به سرمنزلِ مقصود سامان دهد <و آنان را در قالبِ>* نرینگی و مادینگی به هم پیوند دهد.

از بهرِ اینکه آن پیوندْدهی < نرها و ماده‌ها>* به گونه‌اي گسترده به درست‌تر کردن < نژادها>* بیانجامد، مردماني راکه از یک نژادَند وامی‌دارد با خویشانِ همْخون پیوند <ِ زناشویی>* بندَند؛ و خویشانِ همْخون با خویشانِ طبقهٔيِ اول و هر چه نزدیک‌تر، پیوند بندَند.

من (=منِ هیربد)، بویژه سه گونه همپیوندی <از گونهٔيِ خویدودَه>* را در نظر گرفته‌ام که اینانند:

۱. همپیونديِ پدر با دختر،

۲. همپیونديِ پسر با مادر،

۳. و همپیوندیِ برادر با خواهر.

در این نکته، از دانایِ دینْ‌دستور، آموزه‌ایِ از دینِ بهی را ـــ که گفتاریِ چَمْ‌وَرزانه (=مُسْتَدَلْ) است ـــ این‌جا برمی‌گویم که:

ایزد، آفریده‌هایش را هم نر و هم ماده آفریده است؛ آن که نر است پسر < خداوند >* است؛ آن‌که با پسر <ِ خداوند >* جُفت می‌شود ماده است که دختر < خداوند >* است.(۲)

<خداوند >* خود، پدرِ سْپَنْدَرْمَذ، زمین، است؛ همان زمینی که از آفرینش (az-dahišn / خلقتاً) مادینه <بوده >* است.

خداوند از او (= از زمین) نر را آفرید؛ کیومرث را، که نامش به «مردِ نخستین» ترجمه می‌شود؛ ویژه آنکه، کیومرث، زنده وگوینده و میرا ست.

شناسنده‌هایِ (=مُعرِّف‌ها) کیومرث، ویژْستانه، در این سه واژه آمده‌اند: «زنده»، «گوینده» و «میرا»؛ دو تا از شناسنده‌ها، یعنی «زنده» و «گوینده»، از آفرینش پدر، جهانْ‌آفرین، هستی گرفته‌اند (āz)؛ یکی از شناسنده‌ها، یعنی «میرا»، <هم بر کیومرث و هم بر مردمیان >* دررسیده از تازشِ اهریمن است.

آن <سه >* شناسنده، بر تمامیِ مردمیانی که از تخمه‌یِ آن مرد (=کیومرث) اند، تا به روزِ نوسازیِ جهان به آنان دوسیده است.

و در این زمانه، نیز اگر پدری از دختر < خود >* نر آفریند، بر آن، نامِ «خُویدودَهیِ پدر-دختر» می‌نهند.(۳)

این را نیز برابرِ یکی از آموزه‌هایِ دین برمی‌گویم که:

زمانی که کیومرث بمُرد، نطفه <یِ او >* ـــ که «تخمک» نامیده می‌شود ـــ اندر سپندرمذ، زمین، افتاد؛ یعنی نطفه‌اَش بر مادرَش <فرو افتاد >*؛ و به سببِ آن، <تخمکِ >* مَشْیْ و مَشْیانه <در دامانِ سپندرمذ، زمین، >* به یکدیگر درپیوست(؟)؛ مَشْیْ و مَشْیانه‌ای که پسر و دخترِ کیومرث و سپندرمذ اَند: بر آن، نامِ «خویدودهیِ پسر-مادر» نهاده‌اند.

مَشْیْ و مَشْیانه، به پویه‌یِ فرزندخواهی، بایکدیگر نری و مادگی ورزیدَند: و بر آن، نامِ «خویدودهیِ برادر-خواهر» نهاده اَند.

و ایشان (=مَشْیْ و مَشْیانه‌یِ برادر و خواهر)، بسی جُفت‌ها زاییدَند [یا نیز: از ایشان بسی جفت‌ها زاییده شده است]، جُفت‌هایی که زن و شوهرِ یکدیگر بوده‌اند.

و تمامیِ مردمانی که <پیش از این>* بوده‌اند و نیز <پس از این>* خواهند بود، همگی از بُنْ‌تخمه‌یِ «خویدوده»اند: و این چِم (=دلیل)، بسی پذیرفتنی (čihrīg / سرشتین / طبیعی) است که، پس از آفرینشِ اندازه‌شناسانه‌یِ[۴] (ku handāzišn?؟) ایزد(؟)، افزایشِ <شمارِ>* مردمانِ همه‌یِ کشورها از <خُویدُوده>* باشد؛ <و این در آموزه‌هایِ دین>* پیداست.

من (=هیربد) می‌گویم که: دیوان، دشمنانِ مردمان اند؛ دیوانْ تباهی‌خواه هستند و در این تباهی‌خواهی بسی کوشای اند؛ اما اگر کسی خویدوده بورزد، آنگاه است که دیوانْ آن کردارِ اندازه‌شناسانه‌یِ آغازین[۵] را به یاد خواهند آورد؛ همان کرداری که افزایشِ شمارِ مردمان از آن بود؛ و از آنجایی که دیوان دشمن <افزایشِ شمارِ مردمان>* اند، بر آنان، <از خُویدوده‌وَرزی>* بیم و رنج و دردیِ سخت درافتند؛ نیرویِ‌شان کاستی گیرد و نیز(؟) کم‌تر خواهانِ(؟) پتیارگی و گزند بر مردم شوند.

از این روی این مسلم است که: رنجُور و دردمند و بیمناک کردن و ستیزشِ با دیوان ثواب دارد؛ این است آن راهی که ثوابکارانْ پاداش و مزد <ثواب>* را از آنِ خویش می‌کنند.

من (=هیربد) می‌گویم: سرشت و کالبد و <میل به>* نیکی کردن و خِرَد و خیم و آزرم و مهر و هنرها<یِ اخلاقی>* و قوا<یِ خدادادی>* و دیگرِ چونی‌هایِ فرزندان، هر اندازه که به بُنْ‌تخمه‌یِ زایندگانِ‌شان نزدیک‌تر باشد، به همان اندازه، <آن چونی‌ها را>* درستینه‌تر <از پیشینیان>* به ارث می‌برند؛ از بهرِ نمونه، <چگونگی>* را می‌توان در زنیِ دینْ‌پناه و دینْ‌پاس و مینوگرا ولی نازک‌اندام و کم‌توان و دلسوز و ترسو (؟) [و یا نیز: ترسا(؟)] یافت؛ <در زناشویی با>* مردِ رزمْ‌دیده‌یِ......(؟) تنومندِ نیرومندِ بیباکِ یاری‌رسانی: اگر <از این دو، فرزندی>* زاییده شود، <این فرزند، در آینده>* نه در کارزار و یاریْ‌رسانی، بخودْاستوار چونان <پدر>* خواهد شد و نه در پرهیزگاری <از دنیا>* و دوستداریِ روان(؟) (ruwān dōst?) <همسنگِ مادر>*.[۶]

نمونه‌یِ دیگر، <جفت‌گیریِ>* سگ با گرگ است که، <توله‌یِ این جفت‌گیری>*، نه مانندِ گرگ توانا به گوسپندرُبایی می‌باشد و نه مانندِ سگ، گرگ‌زور خواهد شد؛ و <آن توله>* نه کالبدِ گرگی(؟) دارد و نه کالبدِ سگی.

نمونه‌یِ دیگر، آن <کرّه>هایی اند که از <جفت‌گیریِ>* اسبِ تازی و اسبِ شهری زاییده می‌شود؛ <آن کرّه‌یِ زاییده‌شده>* نه، تازنده مانندِ اسبِ تازی است و نه مانندِ اسبِ شهری،

پایا <در زیرِ بار>* و نه نیز کالبدیِ درست دارد.

نمونه‌یِ دیگر، استرِ <زاییده‌شده از نزدیکیِ>* اسب و خر است که به هیچ یک از زایندگانِ خود هُمانَسته نیست؛ و به سببِ این <ناخُویدوَدهی>* نطفه‌اَش سِتَروَن است. و نتواند که <دوده و تبار>* به پسینیان پیوند دهد؛ این است سودِ پاکیزه‌پاسیِ دوده و تبار.

و من (=هیربد) می‌گویم که: خُویدُوَدهیِ «برادر-خواهر» نسبتِ به آنچه که از ایشان زاییده می‌شود چهارلایه پیوندِ دوستی <تو-در-تو>* دربر دارد:

۱. یکی اینکه، <برایِ خواهر، فرزندیِ که از این همپیوندی زاییده می‌شود>* فرزندِ برادرَش است و برادر <زاده>اَش می‌باشد؛

۲. یکی اینکه، آن، فرزندِ برادر است و وی، خواهرِ هر دُوان؛

۳. یکی اینکه، <برایِ برادر نیز>* فرزندِ خواهر است؛

۴. و یکی اینکه، آن فرزند، برادر و <خواهرزاده‌یِ برادر است>*.

بر همین پایه، مهر و کامروایی و کوشاییِ <پدر و مادریِ که برادر و خواهرَند>* در پرورشِ فرزندان چهار برابر خواهد بود. و امید <بِهروزیِ فرزندان>* بر اثرِ آن چهار برابر است؛ و به همان اندازه از فرزندان به زایندگانِشان. این است آن راهیِ که افزاینده‌یِ مهر <زایندگان>* به فرزندانِشان در نیکوپرورشی می‌باشد، و امیدِ بسیار <به آن می‌توان>* داشت.

و نیز به همین گونه است برایِ <نوزادیِ>* پسر که، پدر و دختریِ <با خویدوده‌گری>* با هم بدنیا آورده‌اند.

آیا به روزگاران چه زمان روشنایی <دل و دیده>* برخواهد جَست و برخواهد افروخت و بسیِ شادمانی و رامش با خود خواهد آورد؟

<آن زمان>* که کسیِ فرزندیِ داشته باشد که فرزندِ <خود و فرزندِ>* فرزندِ خود است، یا <آن زمان>* که فرزندِ <خود و فرزندِ>* کسیِ جُدا-تخمه و جُدا-شهر باشد؟

اینجا ست که می‌سزد آن شادمانی و شیرین‌کامی و رامشِ برخاسته از زایشِ پسریِ از خود و دختِ خویش چندین برابر باشد؛ زیراکه <آن فرزند>* برایِ آن مادر، برادر نیز می‌باشد.

و آن <فرزندیِ>* که از خویدودهیِ پسر و مادر زاییده شود، برایِ پدرِ خود برادر نیز خواهد بود: این است راهِ رامشِ بی‌پایان و نیایش و نیک‌بختی (=سعادت / خوشروانی)؛ و هیچگاه زیانِ این کار افزا بر سودَش نخواهد بود و هیچگاه، نیز آهویِ آن، افزا بر نکوییِ سرشتینَش

نخواهد گشت.

و اگر کسی بگوید این کار در نهادِ خود زشت است، و در همان زمان زخمی بر آلتِ مادر یا خواهر یا دخترِ خویش ببیند، و ببیند که هیچ چاره‌ای نیست جز آنکه مردِ پزشکی، زَخم‌بند بر آن زخم نهد، <آیا مردِ بیگانه>* سزاوارتر است یا که پدر، پسر یا برادرَش در امرِ پزشکی به فریاد رسند؟ [یا نیز: آیا سزاوارتر نیست که پدر یا پسر یا برادرَش در این کار به فریاد رسند؟].

در این میان، کدام <گزینه>* در نهادِ خویش زشت‌تر است؟ که آن جا<یِ زخمین>* را <پدر یا پسر یا برادر>* با دست بپرماسند و زخم‌بند بر آن‌جا نهند، یا آنکه یک مرد <یا پزشکِ>* بیگانه؟

<به همان گونه>* اگر جفت‌گزیدن به زمانِ بایستگی رسیده باشد، کدام کار، که در نهادِ خویش زشت‌تر است، کم‌تر زیانمند(؟) خواهد بود؟

اگر در پنهان (pad-rāz?) باهم جفت شوند، به گونه‌ای که پیمان‌نامه‌یِ زناشوییِ آنان با پُشتوانیِ از گواهان استوار گردیده باشد <بهتر است>*، یا که ناگهان مردمانی از سغد(؟) و سوریه(؟) مردمِ شهر را همگی بیاگاهانند که: <وای>* این مردمِ متفرعن (ēd mardōn hangad *<آ>) کارِشان بدانجا کشیده است که فلان مردِ رومی با دختر یا خواهر یا مادرِ بَهمان مردِ پارسی آن کار را به یوبه‌یِ کام توانستی کردن؟

اینجاست که این کار (=خویدوده) کم‌تر چهره‌یِ زنده‌ای پیدا می‌کند ولی با زیبایی هم‌ارز است.

این جا می‌باید کسی با چشمِ <خِرد>* بنگرد، سودمندی‌هایِ <زناشویی>* با زنانِ خودی را در سرپرستیِ خانه و زندگی، و لاپوشانیِ کاستی‌ها و انبازی در کامروایی و انبازی در سود و زیانِ زندگی و خرسندی از هر چه که پیش آید؛ و همباریِ ایشان با شوی، و نازکدلی‌شان و ناتوانی‌هایِ‌شان را و کوشاییِ ایشان در سرپرستی از شوی و دوری‌گزیدن‌شان از گناه(؟) و شکیبایی‌شان در برابرِ درشتی‌هایِ شوی، که بر هر چه زنِ بیگانه است برتری دارند.

<و اگر مردِ پارسی، کام و ناز از زنِ بیگانه خواهد>*، به گونه‌ای که برایِ‌شان همه گونه ابزارِ خرسندی، از پیرایه‌هایِ <پیدا و>* پنهان گرفته تا پوشاندنِ <همه گونه>* جامه و خدمتکارِ چالاک و سرایِ خوش‌رنگ و بوی و فراخ و دیگرِ ابزارهایِ نیازِ بانوانِ خانه، فراهم آورده باشد؛ اگر <روزی>* زن خواهانِ چیزی باشد که برآورده کردنش در توانِ مرد نباشد، یا اگر <برآورده گردد ولی>* ذرّه‌ای کم‌تر <از آنچه را خواسته‌اند>* دریافت دارند: وای، آنگاه هر چه سخنِ زشت و

گندناک است از دهانِ‌شان فوران کند؛ سیم و زر (xwāstag-iz zarr?؟) را به رُخ کشد(؟)؛ راز <زناشویی>* نهفته دارد؛ شب و روز بدآمنگی‌هایِ پنهانی و نادیدنی در کار آورد؛ چه بدی‌ها که در سرایِ پدر و مادر بنمایاند؛ شوی را به <دادگاهِ>* داوران کشانند و شهر را برکامه‌یِ او برانگیزانند و ـــ خداناکرده ـــ بسا بگویند که: «می‌بایدم از زنی بهلد»؛(۷) و ،گونه‌گونه بدی‌ها و زیانکاری‌ها و سیه‌روزی‌ها و زشتی‌ها و گناهانی که به این گونه <زناشویی>* دوسیده است.

ایشان (=جوانانِ ایرانی) را از آن سه(۸) دسته زنان <به زنی>* دهید، تا مبادا از آن زنان <ِپیش‌گفته>* یکی را به زنی گیرند؛ تا، از راهِ انباز شدن در کار <ِزناشویی>* به سودمندی و بِهزیستی و چشبدنِ کام(؟) <ِزندگی>* و ارجمندی و خرسندی <از زندگی>* و نیرویِ بزرگِ همدوشی رسند؛ <و این در آموزه‌هایِ دین>* پیدا است.

و اگر کسی بگوید: «با همه‌یِ این <گواه>*هایی که <شما>* می‌نمایانید، هستند کسانی که این <کردار>* را در باور زشت می‌انگارند»؛ هر کس می‌باید بداند که زشتی و نکویی ـــ به بیشترین ـــ نه در گوهر <ِچیزها>*، که برآمدِ <شیوه‌یِ>* دریافت و شُهش و گزِوِش و خویمندیِ باشندگان است.

چه بسیار فرزندانِ زشت که در نظرِ زایندگانِ‌شان بسی نیکوچهره می‌نمایند؛ و چه بسیار مردمِ خوش‌بر-و-بالا که در نظرِ <مردمِ>* کژاندیش (؟) [یا نیز: کژبین] بسی بدچهره می‌نمایند.

به همین گونه نیز در میانِ دشمنانِ ما: با آنکه اگر در شهرِ ما کسی برهنه گردش کند بسی زشت می‌انگاریم؛ همین <برهنه‌گَردی>* در شهرِ برهنه‌پوستان نیکو شمرده می‌شود؛ ولی اگر کسی در شهرِ ایشان جامه درپوشیده باشد، آنان <این جامه‌پوشی را>* زشت می‌انگارند.

در نگاهِ ما، کسی که دارایِ بینی‌ایِ پخ با صورت است زشت می‌آید؛ گروهی هستند که بینیِ کشیده را زشت می‌انگارند و <با نیشخند>* می‌گویند: هوهوا چه دیوار <ِبلندی>* میانِ دو چشم؛ <همین>*، در نظرِ کسانی با داوری‌ایِ بازگونه، نیکو می‌نماید.

<بود-و-باش>* زیبایی و زشتی نه در گوهرِ چیزها، که، بر بنیادِ <فرهنگِ>* دریافت و شُهش و گزِوِشی ست که آن نیز خود در زمان‌ها و جای‌ها <ی گوناگون>* پذیرایِ دگرشدن است؛ چونان پیشینیان که ستردن <ِموی>* را از سر، کاریِ زشت <می‌انگاشته‌اند>* و حتی در قانون نیز این را گنجانیده بوده‌اند؛ تا بدانجا که گناهی سزاوارِ مرگ بوده‌است و هیچگاه ایشان ستردن <ِموی>* را از سرِ مرد ـــ به آیینِ شهری ـــ روا نمی‌داشته‌اند؛ امروزه <ستردنِ موی از

سر>*، دانایی در عینِ زیبایی است [یا نیز: دانایيِ همترازِ زیبایی است]؛ حتی ثواب نیز دارد.

بر این پایه آشکار است که از بهرِ زشت‌انگاشتنِ یکچند از مردمان <آیینی را>*، نمی‌توان <نظر داد>* که آن <آیین>* در گوهرِ خود زشت است، بلکه باید <دانست>* که: برابرِ شیوه‌ي دریافتي که اندر <اندیشه‌گاهِ>* خویش دارند <آن آیین را>* زشت انگاشته‌اند.

آنگاه است که باید بدانیم، آیینی که پُشتوانِ آن دانش است و اینگونه از <فرمانِ>* جهان‌آفرین سرچشمه گرفته است و ثواب <ِ آن‌جهانی>* و پاداش <این‌جهانی>* به همراه دارد، آیینی که، پاسبانِ <نیامیختگيِ>* نژادها و هرچه بِهْتر درست‌گردانده‌ي گوهرها [و یا نیز: آیینی که راهِ درستِ <نژادگيِ>* گوهر <ِ پاکِ آدمی را آموزش می‌دهد>*] و آزادکننده‌ي چگونگی‌ها(؟) و آکنده از مهر و سودمند برايِ دوده و فریادرس پیوند <درستِ تخمه‌ها>* و چشمِ امیدِ نژادگی و آکنده از رامش و فراگسترنده‌يِ <بذرِ>* شیربنی و دروکننده‌يِ خوشروانی و کم‌زیان و بیش‌سود و اندک‌عیب و سرشار از هنر و نیکوسازنده‌يِ دودمان می‌باشد، <و در دین این‌گونه>* پیداست که <چنین آیینی>* یاور و اندوزنده‌يِ رستگاری و پَس‌زننده(؟) و دورکننده‌يِ(؟) گزند و خطر، و، بی‌بیم و در گوهرِ خویش درخشان است؛ <اگر با هر بهانه‌اي، این آیین،>* این چَمِ استوار را فروگذارند، <آیینی که>* ماندگارِ همه‌يِ پدران و نیاکان بوده است و <آدمی>* دوست دارد که ــ برابرِ داد ــ در آیین‌شان انباز گردد، <آیینی که آدمی>* به منزله‌يِ نشستنگاه <ِ پیشینیان>* بدان می‌نگرد، و نیز <آیینی که در آن به نژادگیِ>* مردمان می‌اندیشند، <آیینی که>* تنها، یک راهِ رستگاريِ روشن و استوار و یک گواهِ رَسا را برمی‌نمایاند، همانا خِرَد گواهی می‌دهد که نمی‌باید <این کهن‌آیین> را فروهشت (nē-warzišn) و <این فروهشتی>* مردمان را نسزد [یا نیز: چگونه شدنی ست که خِرَد گواه آوَرَد که این آیین را (=خُویدودَه را) انجام ندهید؟ <فرمانی که نه خِرَد، و>* نه مردمان را سزد].

و اگر کسی بگوید(۹) <این همه که می‌گویید درست ولی>* ایزد، پس از آن(۱۰) فرموده است که: * «خویدوده نورزید»؛ هر کس چنین فرمانی را دانشمندانه بداند و رواج دهد، ما، آن فرمان را دانشمندانه نه، که پوچ و بی‌ارزش (؟) می‌دانیم.

و شخص می‌باید باریک‌بینانه و با نگرشِ راستیِ‌خواهانه <به این نکته>* بنگرد که سرتاپایِ دانشِ مردمان، خود، هستیِ‌پذیرفته از خُویدودَه است.(۱۱)

چه آنکه «دانش»، از یگانسته شدنِ خردِ خداداد (=عقلِ بالملکه) با آگاهیِ شنیداری (=عقلِ

مُشْـتَفاد) زابیده می‌شود: خردِ خدادادی، مادینه است و آگاهیِ شنیداری نر: و این نکته <را بیافزاییم>* که هر دو (=خِرَدِ خدادادی و شنیداری) از <آغازِ>* آفرینشِ خدایی خواهر و برادرَند.(۱۲)

هر آنچه که در جهانِ مادی هستی پذیرد و به رسایی رسد و سامان گیرد، فرآورده‌یِ یگانسته‌شدنِ به‌اندازه‌یِ (=معتدلانه‌یِ) آب و آتش است که نرینه و مادینه‌اند؛ و در فرایندِ هستیْ‌پذیری، برادر و خواهر به شمار می‌آیند.

جـرثومه‌یِ هـر زایشـي کـه <در سرتاسرِ گیهان>* از آیینِ «خُویدودَهی» سرباز زنَد <پی‌آمدیِ>* جُز سر به آشفتگی گذاردن ندارد.

نـیروگانِ (=قـوایِ) دمـاغی (=nērōg andar mazg)، از انـدازه‌نگـهداریِ آب و آتش قوام می‌یابد؛ اگر، آب فزونی گیرد؛ نیروگانِ (=قوایِ) دماغی سر به پوسیدگی می‌گذارد؛ و اگر آتش أفزا شود نیروگانِ (=قوایِ) دماغی خواهد سوخت.(۱۳)

یادداشت‌ها

۱-یعنی: همچنان که هر کس حق دارد در برابرِ هرگونه بی‌عدالتی و تجاوز، از خود دفاع کند و این دفاعِ از خود نامش «عدالت» است، به همان گونه و به نحوِ واجب‌تر، هر کس حق دارد و می‌باید در برابرِ هرگونه درهم-و-برهمیِ نژادی، از نژاد و از دوده‌یِ خود پاسبانی کند: و این پاسبانیِ قانونی از نژاد و دوده، به طورِ خلاصه نامش «خُویدودَه» است.

۲-آن دانایِ دینْ‌دستور از پیشینیان، سرِ آن دارد از این چَم (=دلیل) اینگونه بهره‌بَرداری کند: «پس نر و ماده که پسر و دخترِ خداوندَند برادر و خواهرِ هم اند: در نتیجه، نِتاجِ مردمان خود از ازدواجِ برادری و خواهری آغاز شده است؛ یعنی از گونه‌یِ خویدودهیِ برادری و خواهری»؛ این، نکته‌ای‌ست که همه‌یِ دین‌هایِ سامی چاره‌ایِ جز پذیرش یا درستْ‌نماییِ (=توجیه) آن ندارند.

۳-چنین می‌نماید که نویسنده، این نوع از «خُویدودَهی» را در سنجش با سرنمونه‌یِ آغازینش نامگذاری می‌کند.

۴-بافتِ سخنِ پهلوی در اینجا آسیبْ‌دیده و دستخورده به نظر می‌آید؛ شاید نگریسته‌یِ نویسنده از واژه‌یِ handāzišn همان افزایشِ اندازه‌یِ جمعیتِ مردمان باشد.

۵-«آن کردارِ آغازین»، به گمانِ ما، سخنْ‌گوشه به آن سه خویدودهٔ نخستین دارد که نوشته آمد و افزایشِ شمارِ مردمان و اندازه‌افزاییِ (handāzišn) مردمیان از آن بود.

۶-برایِ ما روشن و شناخته نیست که چرا نویسنده‌یِ این روایت (کرده‌یِ ۸۰) در گزارشِ خود از این نوع زناشویی (=میانِ مردِ رزم‌دیده و زنِ نازک‌اندام) به گونه‌ای استنتاج کرده است که برابرِ گفته‌یِ قُدما، دست به خلعِ صفات زده است و فرزند را حاصلِ جمعِ صفاتِ هستْ‌نمایِ (=ایجابیِ) پدر و مادر ندانسته است بلکه حاصلِ نیستْ‌نمایِ (=سلبِ) صفات دانسته است؟

ما تنها به دو شیوه می‌توانیم این گزارش را درستْ‌نمایی (=توجیه) کنیم:

یکی این که، برابرِ بُن‌باورهایِ نویسنده‌یِ این روایت، فرزند تنها زمانی حاصلِ جمعِ صفاتِ ایجابی و هستْ‌نمایانه‌یِ پدر و مادر خواهد بود که پی‌آمدِ زاد-و-رود و اِنتاجِ خویدوده باشد.

دو دیگر آن که، واژه‌ای را که با تردیدِ بسیار (?)tarsōg خوانده‌ایم، باز با تردیدِ بسیار tarsā(g) بخوانیم؛ در این صورت، نویسنده، سرِ آن دارد که بگوید: یک مردِ مزدایی هر اندازه که تنومند و بالابلند و رزمْ‌دیده باشد، اگر با زنی ترسا پیوند بندد و آن زن هر اندازه که در دینِ خود پارسا باشد، فرزندی که از زاد-و-رود و اِنتاجِ این دو پا به هستی می‌گذارد دارنده‌یِ صفاتِ ایجابی و هستْ‌نمایانه‌یِ آن دو نخواهد بود: زیرا آن فرزند از نُتاجِ خویدوده نمی‌باشد.

۷--این سخنواره را سرتاسر برابرِ kū-m az zanīh bē-hīlēd آورده‌ایم؛ کتابِ حقوقیِ پهلویِ مانده از دوره‌یِ ساسانیان، یعنی «ماتیکانِ هزار دادِستان»، کرده‌یِ سوم، سرتاسر به بحثِ طلاق پرداخته است و نامِ آن dar ī hīlēnd az zanīh است که «بابِ طلاق» معنی می‌دهد. در این فصل از کتابِ ماتیکان (کرده‌یِ سوم)، عبارتِ az zanīh bē hīlēnd و bē-hīlēnd az zanīh رویِ هم به معنایِ طلاق است. در این فصل از دینْ‌کرد (۸۰)، این بندِ درنظر، برایِ ما روشن و شناخته نیست که نویسنده‌یِ این روایت (کرده‌یِ ۸۰) از زبانِ زن، از بیانِ این سخنواره (kū-m az zanīh bē-hīlēd) درست و سرراست چه در سر دارد؟ آیا نگریسته‌یِ نویسنده این است که زن، دادْخواست به دادگاه می‌بَرَد و خواهانِ جدایی است؟ یا آیا زن داد-و-فریاد براه می‌اندازد که به فریادَم رسید، شوی می‌خواهدَم طلاق دهد؟

۸-چنین می‌نماید که بازگشتگاهِ (=مرجعِ) «آن سه»، «مادر و خواهر و دختر» است.

۹-چنین می‌نماید که بازگشتگاهِ «کسی»، همان یهودیِ معترض به کهنْ‌آیینِ خویدوده است که در سرنامه‌یِ همین روایت (کرده‌یِ ۸۰) از او و اعتراضش سخن بمیان آمده است.

۱۰-«پس از آن» را برابرِ az ān pas آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید که نویسنده، از یادْکردِ «پس از آن»، سخنْ گوشه به چَم‌ورزیِ (=استدلال) آن یهودی دارد، بدین گونه: آن زمان که شمارِ مردمانِ رویِ زمین تنها دو تن بوده است، (برایِ نمونه در دینِ یهود تنها آدم و حوا و پس از آن هابیل و قابیل) برایِ افزایشِ شمارگانِ مردمِ زمینی چاره‌ای جز خُویدوده‌گری نبوده است، ولی، برابرِ چَم‌وَرزیِ آن یهودیِ معترض به کهنْ‌آیینِ خویدوده، «پس از آن»، یعنی پس از فزونی گرفتنِ شمارِ مردمان، دیگر نیازی به خویدوده‌گری نبوده است.

۱۱-در اینجا، نویسنده‌یِ این روایت، چنین استدلال می‌کند که: دانش، خرد، سرتاپا برآمد و فراهمْ‌آوردِ خُویدوده است؛ دانشی که سرتاپایِ آن بَر-و-بارِ خویدوده است چگونه می‌تواند خویدوده — یعنی آغازگاه و اصل و بنیانِ خود— را نفی کند؟

۱۲-نویسنده‌یِ این گزارش، در این بند، از ساختمانِ چَم‌ورزیِ سنجیدارهایِ دوتایی (=قیاسِ اقترانی)، برایِ استوارْداشتِ راستیِ سخنان و چَمْ‌آوری‌هایِ خود بهره گرفته است؛ به گونه‌یِ زیر:

گزاره‌یِ کِهین (=صُغری): دانش، زاییده‌یِ فروآمیزی و تلفیقِ خردِ خدادادی و آگاهیِ شنیداری است؛

گزاره‌یِ مِهین (=کُبری): خردِ خدادادی و آگاهیِ شنیداری خواهر و برادرَند؛

پی‌آیند (=نتیجه): پس، دانش، زاییده‌یِ خویدودهیِ برادری و خواهری است.

«حدِّ اَوْسَط» (=میانگینِ) دو پیشْ‌گزاره‌یِ نخست (=مقدمات) «خردِ خدادادی و آگاهیِ شنیداری» است. می‌دانیم پس از کشفِ میانگینِ قیاس، اِنتاجِ قیاس روشن است.

۱۳-کتابِ «دادستانْ‌دینیک»، پرسشِ شصت و چهارم، نیز به جُستارِ خُویدوده پرداخته است؛ بُنْ‌نوشتِ پهلوی را در دستنویسِ ت د ۴ الف، برگْ‌نوشتِ ۳۲۷، خطِ شانزدهم تا برگْ‌نوشتِ ۳۲۹، خطِ یکم دنباله گیری کنید.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

<دستورِ نمازِ یومیه در دینِ مزدایی>*

۸۱ آنچه اندر بابِ نیایشِ روزانه‌یِ اورمزدِ جهانْ‌آفرین گفته شده است، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا <در دین>* پیدا ست که: هر فردِ مزدایی وقتِ نماز، <زمانی>* که در کارِ یَزِش می‌شود، می‌باید رو به خورشید، به زبانِ اوستایی ('abestāg ēwāzīg') نیایشِ اورمزدِ جهانْ‌آفرین را بجای آوَرَد.

در میانِ جماعتِ بِهْدینان، آن <دسته>* که پشت کرده‌اند [یا نیز: چه آنانی که به سنِ قانونیِ پشت‌کردن رسیده‌اند] و آن <دسته>* که پشت نکرده‌اند [یا نیز: چه آنان که به سنِ قانونیِ یَزِش نرسیده‌اند]، وقتِ رسیدنِ به یَزِش [یا نیز: همینکه به سنِ قانونیِ یَزِش رسیدند] همه می‌باید در کارِ نیایشِ اورمزدِ جهانْ‌آفرین، رو به خورشید، در زمزمه‌یِ سخن < خداوند>*، آنگونه که در زیر نوشته می‌آید، باشند.

هر کس که، آگاهانه و از بُنِ جان، در پایانِ کار سه بار دُعایِ آشِمْ‌وُهو[۱] (ašəm-vohu) را بخواند و در پایانِ هر بند (ristag) ژرفانه (=از جان و دل) نماز گزارَد؛ آن وقت است که نیایشی نمونه(؟) را برابرِ دستورِ دینِ بهی برزبان رانده است.

****

هان! به نام و ستایشِ آنکه همیشه بوده و همواره هست و تا به جاودان خواهد بود؛ آن ایزدِ سْپَندازمینو که ژرف‌ترین مینویِ همه‌یِ مینُوان است و در گوهرِ خویش یکتا ست و نامَش اورمزد است؛ خداوندگارِ بزرگ و دانا و دادار و پروردگار و نگهدارنده و مهربان و کرفه‌کار و بخشاینده و پاک و نیک و دادگستر و همهْ‌توان.

سپاس بر آن بزرگِ استوار که با نیرویِ بی‌هماورد و، با دانایِیِ برترِ خود، شش امشاسْپَند و بسی ستودگانِ (yazdān) طُرفه و بهشتِ روشنان و سَرایِ سرود و نیایش (garōdmān) و آسمانِ گِرد و خورشیدِ تابنده و ماهِ رخشنده و ستارگانِ بس‌تخمه و باد و اَندَزوای و آتش و آب و زمین و گیاه و جانور و آهَنگین (=فلز / āyōxšust) و مردمان را بیافرید.

ستایش و نیایش بر آن خدایِ کرفه‌کار که مردم را با هنرِ سخنوری (gōwāgīh kirrōgīh) و داذ (=عدالت)، به همه‌یِ آفریده‌هایِ گیتیایی سروری بخشید و او را شهریارِ زمانه و وایْ‌فرمایِ آفریده‌ها <دانست>* و در پیکاریِ رزمْ‌آورانه به پذیره‌یِ دیوان فرستاد.

نماز بر همهْ‌آگاهِ مهربان که زرتشتِ سپیتامانِ ستوده‌فَرَّوَهَر را از بهرِ آشتیِ(؟) [و یا نیز: از بهرِ پیغامْ‌آوریِ] آفریده‌ها فرستاد؛ و فروفرستاد <بر مردمان>* دین و دانش و گِرَوِش و آگاهی‌هایِ خِرَدِ خدادادی و خِرَدِ شنیداری را؛ <همهْ‌آگاهِ مهربانی که>* فرمانفرما بر همه‌یِ هست‌ها و بوده‌ها و باشنده‌ها ست؛ آن فرهیخته‌ترینِ همه‌یِ فرهیختگان؛ آن <همهْ‌آگاهِ مهربانی>* که رهاننده‌یِ روان از گذرگاه <داوری>* (=پلِ صراط) وگذراننده از دوزخ و رساننده به آن برترین جایگاهِ پارسایی و جایگاهِ روشنِ خوشبویِ سراسر آکنده از آسایش است.

به فرمانِ تو ای مهربان! می‌پذیرَم و می‌اندیشَم و برمی‌گویَم و رفتار می‌کنَم برابرِ دینِ ویژه؛ ژرفانه به <درستی>* هر کرفه باورمندَم؛ پشیمان از بسیاریِ گناهَم؛ خود و گوهرِ خود را، چه در انجامْ‌دادنی‌ها و چه در پرهیختنی‌ها، پاک و ویژه <نگه> می‌دارَم؛ و همچنین، شش نیروگانِ جان را: کنش و گویش و منش و یاد و هوش و خرد را.

به کامِ تو ای کرفه‌کار! تا <بالاترین>* مرزِ توان، با منشیِ نیکو، گفتاریِ نیکو و کرداریِ نیکو تنها تو را پرستش می‌کنَم؛ تا راهِ روشن را <بر خود>* بگشایَم؛ تا شِکَنجِ سختِ دوزخ بر من نرسد؛ و از گذرگاهِ داوری بگذرَم و به آن ماندْگاهِ بهشتیِ آکنده از بوی <خوشِ>* سرتاسر گوهرْنشان و سراسر آکنده از آسایش رسَم.

ستایش! به آن خداوندِ بخشاینده که کار و کرفه‌یِ فرمانبرداران را پاداش کند؛ و در پایان <جهان>*، تبه‌خویان را هم از دوزخ رهایی بخشد و آفریدگان را همگی در پاکیِ ناب و ویژه سامان دهد.(۲)

یادداشت‌ها

۱-دُعایِ اَشِمْ‌وُهو را برابرِ saxwan ahlāyīh stāyišnīh آورده‌ایم؛ سنجانا، به درستی و بادانش، آن را Asém-vohú ترجمه کرده‌اند و ما نیز به پیروی از ایشان.

۲-برایِ یک وارسیِ همسنجانه (=تطبیقی) میانِ این کرده (۸۱) و دُعایِ «نام ستایش» در خُرده اوستا، نگاه کنید به: خرده اوستا، گزارشِ دکتر حسین وحیدی، ص ۱۵، ستایش خداوند.

۸۲ دربارهٔ‌ی گوناگونیِ بُن‌انگیزها (=علل / انگیزاننده‌هایِ بُنیادین)، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا بُن‌انگیزها (=علل) بر دو دسته اَند: بُن‌انگیزهایِ مینَوی و، بُن‌انگیزهایِ گیتیایی.

. <نخست>* بُن‌انگیزهایِ مینَوی: چونان بُن‌انگیزِ <نیکِ مینَویِ>* تندرستی و فراخی، که از خواستِ ایزدان و نیرویِ بَغان[1] و دُعایِ خیرِ پارسایان و نیرنگِ نیکِ ورجاوند(؟) و تأثیرِ چشمِ نیکان می‌آید؛ <و، چونان>* بُن‌انگیزهایِ <بدِ مینویِ>* بیماری و تنگی، که از ستمکامگیِ دیوان و، جنگ و گریزِ اختران بد و، نفرینِ خواهندگانِ کاهش و، تبهْ‌کامیِ جادوگران و تأثیرِ چشمْ‌زخمِ بَدان برمی‌خیزد.

<دودیگر>* <بُن‌انگیزهایِ>* گیتیایی: چونان <بُن‌انگیزِ نیکِ>* درستی که از پرهیزِ نیک و فراخیِ برخاسته از کوشایی می‌آید؛

و <بُن‌انگیزهایِ بدگیتیایی، چونان>* بیماری، که برخاسته از ناپرهیزی است و، تنگی که برخاسته از کاهلی است.

و بُن‌انگیزهایِ <خوبِ>* مینَوی، از آن میان تندرستی و فراخی، و <بُن‌انگیزهایِ بدِ>* مینَوی، از آن میان بیماری و تنگی، هم، یاری‌دهندگان و هم، ستیزندگانی در جهانِ مادی دارند.

به همین گونه، <بُن‌انگیزهایِ بد و خوبِ>* گیتیایی نیز، یاریْ‌دهندگان و ستیزندگانی در جهانِ مینَوی دارند.

هر گاه <بُن‌انگیزهایِ نیکِ>* گیتیایی نیرو بگیرند (abarwēzēnd?)، درستی و فراخی <که یاورانِ مینَویِ جهانِ مادی اند>* رو به افزایش خواهند گذارد و، بیماری و تنگی <که پتیارگانِ مینَویِ جهانِ مادی اند>* سر به کاهش می‌گذارند.

(الف) هر گاه بُن‌انگیزهایِ مینَوی <فزونی بگیرند>*:

اگر تندرستی < مینوی فزونی بگیرد>*، یاورانِ گیتیایی‌اَش، <یعنی>* گرایش به میانهْ‌روی (=اعتدال) و کوشش توانمندانه <افزونی خواهد گرفت>*؛

اگر فراخی < مینوی فزونی بگیرد >*، یاورانِ گیتیاییِ‌اَش، <یعنی>* کوشایی <فزونی خواهد گرفت>*؛

اگر بیماری < مینوی فزونی بگیرد >*، پتیاره‌هایِ گیتیایی، <همان یاورانِ زمینیِ بیماری، یعنی>* میلِ به افراط و میلِ به دروغ <افزونی خواهد گرفت>*؛

اگر تنگی < مینوی فزونی بگیرد >*، پتیاره‌هایِ گیتیایی، <یاورانِ زمینیِ تنگی، یعنی>* کاهلی <فزونی خواهد گرفت>*.

(ب)هرگاه بُنْ‌انگیزه‌هایِ گیتیایی <افزونی بگیرد>*

اگر تندرستی < گیتیانه فزونی بگیرد >*، یاورانِ مینویِ‌اَش، <یعنی>* خوشروانی (urwahm) و کلامِ آفریننده <افزونی گرفته‌اند؛ [و یا نیز: افزونی خواهند گرفت]>*؛

اگر فراخی < گیتیانه فزونی بگیرد >*، یاورانِ مینویِ‌اَش، <یعنی>* نیکودهشیِ به کارها <فزونی گرفته است>*؛

اگر بیماری < گیتیانه فزونی بگیرد >*، پتیاره‌هایِ <یاری‌دهنده‌یِ>* مینویِ‌اَش، <یعنی>* اندیشه‌هایِ زیانبخش <فزونی گرفته‌است>*؛

اگر تنگیِ <گیتیانه فزونی بگیرد>*، پتیاره‌هایِ <یاری‌دهنده‌یِ>* مینویِ‌اَش، <یعنی>* پی‌آمدِ بدِ کارها <فزونی گرفته است>*.

پزشکِ خوبِ دانا <کسی ست که>* گونه گونیِ بُنْ‌انگیزه‌هایِ مینوی و گیتیایی، از نیک و بد <همه را>* می‌شناسد؛ و هرگاه <بُنْ‌انگیزه‌هایِ>* نیکو در میان آیند، کارها را به‌استواری سامان دهد؛ و هرگاه <بُنْ‌انگیزه‌هایِ>* بد در میان آید، باکوشایی، در کارِ زُدودنِ <آن بدی‌ها>* چاره‌جویی کند (čārag abar-nihēd)؛

<پزشکِ خوبِ دانا می‌باید>* با پیشکش (=تقدیمی) دادنِ به ایزدان و خوشنود ساختنِ بَغان، و پیشکش ندادنِ به دیوان و آزارِ آنان و اخترانِ بد، <بُنْ‌انگیزه‌هایِ نیکِ>* مینوی را یاری رساند؛ و با <فرمانِ>* پرهیزِ <از افراط و تفریط>* و تجویزِ دارو و، به‌نکویی کوشیدن و خرسندی (؟) [و یا نیز: بی‌گناهی(؟)]،(۲) <بُنْ‌انگیزه‌هایِ نیکِ>* گیتیایی را یاری رساند.

نخستین کارِ <پزشکِ دانا>*، هنگامِ <وارسیِ>* هر دو نوعِ <بُنْ‌انگیزه‌ها>*، رویکردِ به

<بازشناختِ>* بُن‌انگیزها <یِ مینَوی و گیتیایی>* است. پس از آن، دومین کار < وِی>*، توجه به <بازشناختِ>* نوعِ <بد و خوبِ آن‌ها>* می‌باشد.(۳)

<آن دسته از>* کیش‌داران که کیش‌شان، این‌گونه روش < دسته‌بندیِ بُن‌انگیزها>* را در حوزه‌يِ تفکرِ دینی <خود>* نمی‌شناسند، عاری از دانشِ <راستینِ>* یزدان‌شناسی‌اند و به سببِ این نادانی، حتی از دانش‌های < راستینِ>* مردمانه نیز فرومانده‌اند.(۴)

یادداشت‌ها

۱-فرهنگنامه‌ها و یا فارسیِ کرده‌هايِ نوشتارهايِ پهلوی، واژه‌يِ bayān را خدا، خداوندگار، سرور، شاه و یا صُوَرِ فلکی (= نمایه‌هايِ آسمانی) معنی کرده‌اند؛ به گمانِ ما، این واژه، با واژه‌يِ یونانیِ تِئوس / $\phi \varepsilon o \zeta$ می‌تواند نزدیکیِ معنایی داشته باشد.

۲-واژه‌ای را که با گمانمندی «خرسندی» خوانده‌ایم، در بسترِ سخنِ پهلوی با نگارشِ ([illegible]) آمده‌است؛ با رویکردِ به فراروندِ سخن، شاید نگارشِ نادرستی برايِ a-winahīh ([illegible]) باشد.

۳- دسته‌بندیِ بُن‌انگیزها (=علل)، برابرِ آموزه‌يِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کرده‌يِ ۸۲

بُن‌انگیزهايِ خوبِ مینَوی:
- یاری دهندگانِ زمینیِ بُن‌انگیزهايِ خوبِ مینَوی،
- ستیزندگانِ زمینیِ بُن‌انگیزهايِ خوبِ مینَوی،

بُن‌انگیزهايِ بدِ مینَوی:
- یاورانِ زمینیِ بُن‌انگیزهای بدِ مینَوی
- ستیزندگانِ زمینیِ بُن‌انگیزهای بدِ مینَوی،

بُنْ‌انگیزهایِ خوبِ گیتیایی
- یاری‌دهندگانِ مینَویِ بُنْ‌انگیزهایِ خوبِ گیتیایی،
- ستیزندگانِ مینَویِ بُنْ‌انگیزهای خوبِ گیتیایی،

بُنْ‌انگیزهایِ بدِ گیتیایی
- یاریْ‌دهندگانِ مینَویِ بُنْ‌انگیزهایِ بدِ گیتیایی،
- ستیزندگانِ مینَویِ بُنْ‌انگیزهایِ بدِ گیتیایی.

۴-چنین می‌نماید که نویسنده‌یِ این روایت (۸۲)، در عبارتِ پایانی، که خُرده‌سنجی بر گروهیِ از کیشْ‌داران است، سَرِ آن دارد که جُستارِ فلسفی-فرزانشیِ «دسته‌بندیِ علل» را به دامنِ دین گره زند و درستیِ این نوع از دسته‌بندی را —نه در حوزه‌یِ فلسفه، آن‌هم خِرَدْپژوهانه و چَمْوَرزانه که— در حوزه‌یِ دین وارسد و استوار کند.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۸۳. دربـــاره‌یِ راه‌بَـــریِ (rāyēnīdārīh / رایْ‌فَـــرمایی / اِداره) گسترده و ویـژسته‌یِ آفریده‌هایِ گیتیایی، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

برابرِ <فرزانشِ>* اندازْشناسانه‌یِ جهان‌آفرین، همه‌یِ آفریده‌هایِ گیتیایی، در هنگامه‌یِ آمیختگی با تازشِ اهریمن، به گونه‌ایِ جهان‌رَوا (amaragānīg / کلّی / همه‌گیر / کلانی / کلان‌نَوَرانه / فراگیر) بر اساسِ سرشت (=غریزه / cihr) راه‌بَری می‌شوند؛ تا که، از راهِ برجاهستیِ چیزها در سرشت <خود>*، و، از راهِ <ویژگیِ>* ناگردیدنیِ هستیْ‌دارانِ سرشتمند (cihrēnīdagān) که برایِ <پایانگاهی>* سرشتمند شده‌اند [یا نیز: برنامه ریزی شده‌اند / cihrēnīd-ēstēd]، و، ساختارِ فراگسترنده‌ایِ که در نیروهایِ سرشت (=غریزه / انگیختار) و امید و بیم هست، همه‌یِ آفریده‌ها به سرمنزلِ مقصود (frašagird) راه‌بَر شوند.

ولی راه‌بَریِ <هستیْ‌داران>* زیرِ خواستِ آگاهانه (kām-rāyēnīdārīh)، در سنجشِ با راه‌بَریِ سرشتین <هستیْ‌داران>*، جنبه‌یِ ویژسته (ēwāzīg / خاصّ) دارد؛[۱] تا به یاریِ راه‌بَریِ <هستیْ‌داران>* زیرِ خواستِ آگاهانه، <قوّه‌یِ>* راه‌بَرانه‌یِ *<نابخودآگاهِ> سرشتین (cihr-rāyēnīdārīh)، <زیرِ نیرویِ تازشِ اهریمن>* به‌پس‌رانده نشود و راهِ پیشرفتِ آفریده‌ها سدّ نگردد.

زیرا تنها تحتِ فرماندهیِ «خواستِ آگاهانه» است که خرد و خیم <مردمان و دیگرِ هستی‌داران>* ویراسته و پیراسته خواهد شد؛ و اندر میان <هستیْ‌دارانِ>* راه‌بُرده شده با نیرویِ سرشت، تنها «مردمیان» اند که ــ بویژه از راهِ داناییِ دینی و شهریاری و <آگاهی به>* بایدها و نبایدها[۲] و دیگرِ رای-و-روش‌هایِ مبتنی بر خواستِ آگاهانه، و نیز از راهِ نیرویِ خواستِ آگاهانه و از راهِ نیرویِ فرماندهی بر سرشت ــ می‌توانند تازشِ اهریمنی را سرتاسرانه به نابودی کِشند و <با راه‌بَریِ>* آفریده‌ها در کارِ پیوندانیدنِ آنان (=دیگرِ هستی‌دارانِ راه‌بُرده شده با نیرویِ سرشت) به آن سرنوشتِ ناگزیرِ پایانی (frašagird brīn) باشند.

یادداشت‌ها

۱-نگرِستهٔ‌يِ نویسنده این است که: جهانِ هستی، عموماً، زیرِ نیرویِ سرشت (čihrīg / غریزه / انگیختار) راه‌بَری (=اداره / رایمندی) می‌شود؛ و «ادارهٔ‌يِ آگاهانه / رایِشِ آگاهانه» در برابرِ «ادارهٔ‌يِ سرشتین و غریزی»، زیرمجموعهٔ‌يِ کوچک‌تريِ را تشکیل می‌دهد که ویژهٔ‌يِ مردمانِ دارندهٔ‌يِ آگاهيِ دینی است؛ که صلاحیّتِ راه‌بَری دیگرِ آفریدگان را دارند. نگاه‌کنید به آنچه در پی می‌آید.

۲-«بایدها و نبایدها» [یا: شایست و ناشایست] را برابرِ kunišn pahrēzišn آورده‌ایم؛ یعنی: مردم، زیرِ رهبريِ دینی و شهرياريِ نیکو به آنچه که باید بکنند و از آنچه می‌باید بپرهیزند آگاهی می‌یابند، و این، یکسره جدايِ از رایمنديِ (=ادارهٔ‌يِ / رایِش) دیگرِ هستی‌داران است که زیرِ رهبريِ انگیختارِ امید و بیم و دیگرِ نیروهايِ سرشتین ره به سرمنزلِ مقصود می‌بَرَند.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۸۴ دربارهٔ‌ي خداوندگاري سپندازمینو بر زدازمینو، برابرِ آموزهٔ‌ي دینِ بهی.

همانا گواهِ خداوندگاريِ سپَندارمینو بر زدارمینو خود <پیدا>* از نامِ <آن دو>* است؛ زیرا که ترجمهٔ‌ي سپندارمینو «خِرَدِ افزاینده»؛(۱) است و ترجمهٔ‌ي زدارمینو «بدآگاهيِ عظیم» می‌باشد.

هر اندازه که دانایی نیرومند شود به همان اندازه خداوندگاريِ او (=دانایی) فزونی می‌گیرد؛ هر اندازه که بدآگاهی آفزا شود به همان اندازه نیازمندِ راهْبَری می‌گردد؛ این <موضوع>* در میانِ مردم نیز به گونه‌اي گسترده <آشکار است>* : آنکس که دانا ست بر آنکس که نادان است خداوندگاری دارد؛ آنکس که بدآگاه است از آنکس که دانا ست فرمانْ‌پذیر است؛ <و این در آموزه‌هايِ دین>* پیدا ست.

از آموزه‌هايِ دین دربارهٔ‌يِ ذاتِ دو مینو <ي سپندار و زدار>* پیدا ست که: هیچ چیز از بود-و-باشِ (padišīh / حضور) خداوندگاريِ سپندارمینو رها و آزاد نیست.

نشانهٔ‌ي هر آن چیزی که ریشه در (azišīh / اصل) زدارمینو دارد از این <موضوع>* پیدا ست که آن (=زدازمینو) به خویشتنِ خویش خداوندگاريِ سپندار مینو را می‌شکیبد (burdan ī).

ذاتِ زدارمینو نیز از راه‌هايِ بسیاري (az was čim) <بیرون می‌افتد>*، یکی، درِه نیروکاهی(۲) ذاتيِ زدارمینو است که <پیوسته>* در کارِ گزندرسانی و زیان بر آفریده‌هايِ سپندارمینو می‌باشد.

ویرانيِ <خواهيِ>* ذاتيِ زدارمینو زمانِ نوسازيِ جهان، پیداتر <از پیش>* خواهد شد؛ که با خداوندگاری <سپندارمینو>* سرتاسر به تباهی کشیده خواهد شد.

ـــــ یادداشت‌ها ـــــ

۱-این سختواره را می‌توان «خِرَدِ مقدس» یا «خِرَدِ سپند» نیز ترجمه کرد.

۲-«نیروکاهی» را برابرِ با واژه‌اي در نوشتارِ پهلوی آورده‌ایم که آن را kast-nērōgīh خوانده‌ایم؛ می‌توان kastārīh* نیز خواند. مرادِ نویسنده این است که زدارمینو، در تضادِ با سپندارمینو که توانِ افزایندگی دارد، تنها توانِ کاهندگی دارد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۸۵ دربارهٔ‌یِ گونه‌هایِ دینْ‌دوستی و داوری دربارهٔ‌یِ آنها، برابرِ آموزهٔ‌یِ دینِ بهی.

همانا دوستداریِ دینِ بهی بر دو گونه است:

۱. [illegible] ستداریِ با دانش است؛ و داوری‌ایِ که درباره‌اَش می‌شود <این است که او> *: بِهدینِ پارسا ست.

<چنین کس [illegible] بهشت [illegible] شایسته‌یِ سرایِ سرود (=گَروُدْمان) است.

۲. <دو دیگر> *، [illegible] دوستی [illegible] است؛(۱) و داوری‌ایِ که درباره‌اَش می‌شود <این است که او> * در مرزِ [illegible] است (ka ag-dēn) <ولی به یوبه‌یِ همین دینْ‌دوستی> * امیدِ پارسایی‌اَش می‌رَوَد.

یادداشت‌ها

۱-تو گویی که نویسنده‌یِ این روایت (۸۵) امروزیان را نیز می‌دیده است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۸۶ دربارهٔ <آهنگِ>* کوشایی و پرهیزگاریِ فرزانگان، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

<آهنگِ>* کوشاییِ فرزانگان برایِ فلان سود —که بیش از هر چیز می‌باید بر بنیادِ کوشندگی برایِ آن <سود>* باشد، بی‌آنکه یقین کند که از راهِ آن کوشایی، آن (=فلان سود) را خواهد یافت— کرفه‌کاری و پارساییِ روان است.

<آهنگِ>* پرهیزگاریِ فرزانگان از فلان زیان —که می‌باید بیش از هر چیز بر بنیادِ پرهیز از آن <زیان>* باشد، و یقین کند که آن (=فلان زیان) را پس خواهد زد— <پرهیز از>* گناه و تبه‌خوییِ روان است.

تا از راهِ سودِ نیامیخته‌یِ اینْ‌جهانی(؟)،[1] به آن کرفه دست یابد <تا حسرت‌وار به خود نگوید>*: «کاشکی یافت شود»، هرچند که آن یافتن، با کوششِ بسیار بدست آید و بتندی بگذرد.

در زیانِ نیامیخته‌یِ اینْ‌جهانی(؟)،[1] هر چند در زمانیِ اندک گناه را پس‌زند ولی برایِ همیشه از آن رهایی نتواند؛ و با پس راندنِ <نیرویِ>* پرهیز و بیم <از گناه در نزدِ خود>* از پارسایی بسی افسرده شود <و این>* کارِ فرزانگان نیست.[2]

یادداشت‌ها

۱-در این روایت، نویسنده، سخن از sūd ī a-gumēg و zyān ī a-gumēg بمیان آورده است که معنایِ آن بر ما روشن نیست؛ شاید، سخنْ گوشه به سودِ مطلقِ و نابِ (=خالص) اینْ‌جهانی و زیانِ مطلق و نابِ اینْ‌جهانی دارد: یعنی کرفه‌کاری و پارسایی، سودِ نابِ اینْ‌جهانی اَند و دنیاخواهیِ فزون از اندازه و تبه‌خویی، زیانِ نابِ اینْ‌جهانی.

۲-می‌نماید که نگریسته‌یِ نویسنده چنین باشد:

سودِ اینْ‌جهانی، حتی مطلقِ سودِ اینْ‌جهانی، بی‌اعتنا به توشه‌یِ آخرت، ناپایدار و گذرا ست؛ ولی زیانی که انسان از راهِ گناه و تبه‌خویی بر خود روا می‌دارد، ماندنی و دیرپا ست. حتی برایِ سودِ اندکِ اینْ‌جهانی، بی‌اعتنا به توشه‌یِ آخرت، می‌باید بسی کوشید؛ ولی اندک زیانِ اینْ‌جهانی، که انسان به خود روا می‌دارد، تا مدت‌ها گریبانِ او را رها نخواهد کرد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۸۷ دربـارهٔ کـم‌ترین و مـیانین‌ترین و بیش‌ترین <اندازهٔ>* همداستانی با دینِ مزدایی، و سودی کـه از ایـن هـمداستانی بدست می‌آید، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

هماناکم‌ترین <اندازهٔ>* همداستانی با دینِ مزدایی، باورمندیِ ژرفانهٔ تنها یکی از مردمان به دینِ مزدایی است؛ که، تنها رهنمای او کلامِ آفریننده است؛ و سودیْ که از باورمندیِ این یک تن بـدست مـی‌آید، افزایشِ نیروی ایزدان از همداستانیِ آن یک تن و نزاریْ‌رسیدنِ به <سپاهِ>* دروج به سببِ جداییِ آن یک تن از دروج می‌باشد.

و میانین‌ترین <اندازهٔ>* همداستانی با دینِ مزدایی، باورمندیِ ژرفانهٔ گروهی از مردمان بـه دیـنِ بهی اسـت؛ و تنْ‌سپردنِ (tan.........dăštan) از ژرفایِ جانِ آن گروه از مردمان به پیوستنِ به کلامِ آفریننده، <و، تنْ‌سپردنِ جانانهٔ همین گروه>* به دستوریِ روحانیِ بزرگ (zarduxštrotom / بزرگْ‌دینْ‌پاس) است؛ و سودی که از همداستانیِ این گروه با دینِ مزدایی فراچنگ می‌آید، افزایشِ نیروی ایزدان بـه انـدازهٔ همداستانیِ آن گروه و بسیارنزاریِ دروج، به سببِ جداییِ آن گروه از <سپاهِ>* دروج، می‌باشد.

و بیش‌ترین <اندازهٔ>* همداستانی با دینِ مزدایی، باورمندیِ ژرفانهٔ همهٔ گروه‌های مردمی به دینِ مزدایی است (abar weh-dēn ēstādan)؛ و استواریِ جانانهٔ (mēnišnīg / قلبی / از بُنِ جان) تمامیِ مردمان با کلامِ آفریننده، و، همداستانیِ <همهٔ مردمان>* با رهبریِ تنها یک روحانیِ بزرگ است.

و سودی که از هم‌آهنگیِ همهٔ گروه‌های مردمی با دینِ مزدایی بدست می‌آید، [به سببِ هم‌سپاهیِ همهٔ مـردم](؟) <بـه>* درهـم‌شکستنِ سـرتاسریِ <سپاهِ>* دروج، و نزاریِ مطلقِ او از بی‌سپاهی <می‌انجامد>*؛ زیراکه(؟) <شکستِ سرتاسریِ دروج>* تنها از نیروی ایزدان ــ آنهم بـه سـببِ هم‌سپاهیِ <یکتایانهٔ>* همهٔ مردم <زیرِ پرچمِ دین ــ بدست می‌آید>*

زمانِ نوسازیِ جهان، از راهِ پیوستنِ <همگان>* به آن نیروی <یکتایانهٔ یزدانی، و، به سببِ>* همداستانیِ نیروگانِ همهٔ مردم <با فرمانِ یزدان>*، و به سببِ هم‌سپاهیِ همهٔ مردم با سودْمندِ پیروزگر (=سوشیانس)، <سپاهِ>* دروج نیست‌ـو‌ـنابود می‌شود؛ و <امکانِ>* آفرینشِ دوبارهٔ دو جهان، آنهم برابرِ خواست و کامِ جهانْ‌آفرین، <فراهم می‌آید؛ این است>* آموزشِ دینِ بهی.

۸۸ = ۱۵۶. دربارهِ‌یِ آنچه به بیش‌ترین اندازه دینِ مزدایی را به بالندگی می‌رساند، و آنچه به بیش‌ترین اندازه آن را به تباهی می‌کشاند، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.[۱]

یادداشت‌ها

۱-این روایت (کرده‌یِ ۸۸) همانی است که در همین کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کرده‌یِ ۱۵۶ نیز دوباره‌نویسی شده است؛ با دو تفاوت: یکی اینکه، کرده‌یِ ۱۵۶، به نسبتِ این روایت (=۸۸)، کژنویسی‌هایِ کم‌تری را شکیبیده است؛ دیگر اینکه، کرده‌یِ ۱۵۶ از جمله‌بندیِ سرراست‌تر و روشن‌تریِ برخوردار است؛ از این روی، این‌جا (دفترِ یکم) از فارسیْ‌گردانیِ این روایت درمی‌گذریم و در دفترِ دومِ این گزارش، که، کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کرده‌هایِ ۱۱۳ تا پایانْ ۱۹۴ را دربر می‌گیرَد، فارسیْ‌کرده‌یِ روایتِ ۱۵۶ یا همین کرده‌یِ ۸۸ را خواهیم آورد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۸۹ دربارهٔ به‌دیده گرفتنِ (=ملاحظهٔ wēnišn/) رواجِ خرسندی و کوشاییِ، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

اگر <آدمی>* خروشِ خرسندنُمایانه‌ی(۱) آن مردِ توانگر (ōy.....tuwānīg*) را حتی برای بی‌ارزش‌ترینِ چیزها<یِ مادی>*، و نیز، بی‌اعتنایی(۲) مردِ درویش را به برترین توانگری‌ها<یِ مادی>* در نظر آوَرَد (=ملاحظه کند)، آنگاه <فقط>* آن خرسندیِ بزرگی راکه رو سویِ نیک‌بختیِ (سعادتِ/ نیک‌انجامیِ) بی‌پایان —آن ماندگاهِ مبتَویِ <همه‌یِ>* پاداش‌ها— دارد به‌دیده خواهد گرفت (wēnīhēd) و با کوشاییِ <تنها سویِ آن>* روانه خواهد شد.

یادداشت‌ها

۱-«خروشِ خرسندنُمایانه» را برای burzišnīh ī hunsandīh آورده‌ایم؛ معنایی نزدیک به اِزدیادِ شور و شعف.

۲-«بی‌اعتنایی» را برای a-burzišnīh ī hunsandīh آورده‌ایم؛ آن نوع از بی‌اعتناییِ درویشانه به مال و منالِ دنیوی که امروزه تنها بر زبان‌ها جاری ست.

۹۰. دربارهٔ چَم‌آوردِ (=دلیلِ / منطقِ) جهان‌آفرین در پاداش و پادافرَهِ مردمان، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

* پاداش <ثواب>* و پادافرَهِ <گناهِ>* مردمان از سوی جهان‌آفرین است.

هم، «پرهیزِ از گناه»، و هم «تمایلِ نیرومند به گناهکاری و دوریِ از ثواب»، هر دو، بر بنیادِ گزینشِ شخص <میانِ>* راهِ ثوابکاری و پرهیزکردن <یا نکردنِ>* از گناه است؛ <این قوهٔ گزینش، همان>* بخشایندگی‌ای‌ست که <خداوند>* آفریده‌های خود را شایستهٔ آن می‌داند و متناسب است با آنچه که از جهان‌آفرین به مردمان <می‌رسد>*؛ و از بُنیاد (mādayān)، به یوبهٔ دوستی به آفریده‌ها و ساخته‌های خود است که خِرَد و دین و همهٔ دیگر چیزها<یِ نیکو را به آنان ارزانی داشته است>*.

آن چَمِ بُنیادین (wihān / دلیل) که پاداش ویژهٔ او (=جهان‌آفرین) ست از آن است که او جهان‌آفرینی فرآراسته است؛ به گونه‌ای که او خود به خویشتنِ خویش <مردمان را>* از راهِ دانش زورآور کرده است؛ و او خود سرچشمهٔ (xān; V: wihān) ثواب‌ها در مردمان است. و او، به‌رسایی، مردمان را برای پرهیز از بزه‌کاری و روی‌کردن به ثوابکاری راه نموده است. و از این راه آنان را به فرساخته‌ترین شیوه (bowandag) یاری داده است.

<هم از این روی، کارِستِ>* پادافرَه بر بزهکار <بسی>* دادوَرانه است. بخشاینده است آن که به یوبهٔ رستگاری(؟) (*bōzišnīgīhā?)، بهانهٔ (wihān; V: xān) گنه‌ورزی را اندر مردمان ننهاده است، و هموست که نیز هیچ چیزِ بدی را که بهانهٔ <گرایشِ>* مردمانِ دانا به گناه، و یا انگیزه‌ای که آنان را از ثوابکاری بازدارد نیافریده است (nē.......dād)؛ و اینکه او راهِ شناختنِ ثواب و گناه را، و <چراییِ>* پاداشِ ثواب و پادافرَهِ گناه را — تا آن‌جا که اندر جهانِ آمیخته <با تازشِ آلوده‌کنندهٔ اهریمن>* شدنی است — به‌رسایی و بسندگی بر مردمان روشن گردانیده است.

۹۱. در بـاره‌يِ سـتايش و سـپاس، بـرابـرِ آموزه‌يِ دينِ بهی.

همانا هر ستایش و هر سپاسي، به «جهانْ‌آفرین»، به آن که <فرجامْ‌آهنگِ>* همه‌يِ ستایش‌ها و سپاس‌ها ست، پیوند دارد: زیرا که او «نه‌میانجيِ سرآمدِ هر میانجي» است (=ناواسطِ سرآمدِ هر واسط).

«نه‌میانجی» (=ناواسط) است از آن روی که فرایندِ آفریدن و هستی دادنِ آفریده‌ها تنها ویژه‌يِ او ست.

و اما آفریده‌هایِ میانین < خداوند و تودگان>*، اَمْشاسْپَندان و دیگرِ ستودگانِ مینَوی (=ایزدانِ مینوی) و خورشید و دیگرِ روشنانِ برترین و شهریاران و رَدان و همه‌يِ دیگر سازندگانِ آبادانی‌هایِ مینَوی و گیتیایی‌شان می‌باشند.

هر ستایش و هر سپاس بر یکْ‌یکِ این <ستودگان و اَمْشاسْپندانِ>* میانین (=واسط) و یکْ‌یکِ سازندگانِ آبادانی از مینَوی و گیتیایی ــ آن ستایش و آن سپاس که از بهرِ سازندگانِ آغازین انجام می‌گیرد ــ به او (=جهانْ‌آفرین = فرجامْ‌آهنگِ همه‌يِ ستایش‌ها و سپاس‌ها) پیوند می‌یابد.(۱)

یادداشت‌ها

۱-یعنی: دیگرِ ایزدان (=ستودگان) و اَمْشاسْپَندان که پذیرایِ ستایش و سپاس قرار می‌گیرَند، واسطِ رسیدنِ آن ستایش و سپاس به ذاتِ ذوالجلالِ خداوند اند. این مینَويِ اندیشگانی (=ایده / idea)، امروزه نیز نزدِ ما ایرانیان زیرِ نامِ «شفیع» و «شفاعت» می‌زیید.

۹۲ دربـــارهٔ‌ِ <فــراگســترشِ آن>* شـوربختـیِ زیانمند در جهان، برابرِ آمـوزهٔ‌ِ دینِ بهی.

همچنان که هر شوربختیِ زیانمند که در جهان درگسترَد ــ و همه <نیز>* خواهانِ زُدودنِ آن شوربختی اند ــ انگیزاي اعتراض به شهریار می‌شود و از بهرِ آن شـوربختی نکـوهیده مـی‌شود (padiš ˣnikōhīhēd)، به همان گونه <برخی سُستْباوران>* بر جهانْآفرین <در بارهٔ‌ِ آن شوربختیِ جهانْگستر>* نیز اعـتراض مـی‌کنند، و آن (=اعـتراض) ایـن است: «پیدا ست که <جهانْآفرین>*، *یا به‌تنهایی توانِ بازداشتن < آن تازشِ اهریمنی و آن بـدبختیِ ایرانْگسترِ زیانمند>* را ندارد، و یا، نمی‌خواهد، و یا، نمی‌داند*: <و مدعی می‌شَوَند>* این‌ها نمودارِ از این است که ایزد، اگر نمی‌تواند <بازدارندهٔ‌ِ پیشرفتِ آن بدبختیِ زیانمند باشد>* پس ناتوان است؛ اگر نمی‌خواهد، پس <خواهانِ>* بدی است؛ و اگر نمی‌داند <که آن شوربختیِ زیانمند بر ایران سایه گسترانیده است، نعوذ باا...>* این، نمایانگرِ نادانیِ او ست.

<پاسخ>*

ایـن <نسـبت‌هایِ بد>* سـزاوارِ جـهانْآفرین نـیست و نسـبتِ بـه یـزدان تـوهین‌آمیز (wizāyišnīg) است و ننگیِ گران بر <کارِ>* خداوندگاری است.(۱)

یادداشت‌ها

۱-آیا این روایت (کردهٔ‌ِ ۹۲) در پَساپُشتِ خود فریادِ اعـتراضِ بِـهدینان را در زمـانه‌ایِ خـاص، برکامهٔ‌ِ بزرگانِ دین‌شان، به گوشِ ما نمی‌رساند که: دربارهٔ‌ِ آن تباهی و شوربختیِ زیانمند، که به سببِ یورش و تازشی، بر آنان دررسیده بوده است و از جهانْآفرین چشمِ یاریِ داشته‌اند و نه تنها از زمین و زمان هیچ یاری‌ای به آنان نرسیده است بلکه آن شوربختیِ زیانمند روز-به-روز، بیش از پیش، دامن‌گسترانیده است و آنان شاهدِ رواجِ آن فسادِ عظیم بوده‌اند و آن را <نعوذ با..>* گواهِ

ناتوانی یا نادانی یا همسازگاریِ خداوند با آن بدبختی دانسته‌اند؟

یعنی جهانْ‌آفرین از آن واژگونی در دستگاهِ خدایی و خداوندگاریِ بِهدینان، یا بی‌خبر است، پس این بی‌خبری —نعوذبالله— گواهِ نادانیِ او ست؛ و اگر نمی‌تواند راهِ پیشرفتِ آن شوربختیِ زیانمند را سدّ نماید، این گواهِ ناتوانیِ او ست؛ و اگر نمی‌خواهد به بِهدینان در چیرگی بر آن تازش یاری رساند، این، گواهِ بدخواهی و همداستانیِ ایزد با آن شوربختی است.

همه‌یِ این اعتراض‌ها به جنجالیِ کلامی میانِ جماعتِ بِهدینان و بزرگانِشان دامن زده است، و، کاژنشانِ آن جنجالِ کلامی در این روایتِ ویژه، برایِ ما به یادگار مانده است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۹۳. دربارهٔ زمین‌لرزه، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

همانا در اندرونِ زمین، از بهرِ ساماندهیِ زمین، بادی ست که پیوسته در گردش است.

همانگونه که در اندرونِ تنِ مردمان، راه‌ها و گذرگاه‌هایی ست که باد، درونِ آن گذرگاه‌ها گردش می‌کند، <از آموزه‌های دین>* پیدا ست که: درونِ زمین نیز به همان گونه <ی تن>* است.

گاه هست که (čiyōn ast ī ka)، <از مسیرهای>* بادِ درونِ تن، از همان راه‌ها و گردشگاه‌هایش در اندام‌ها، مَسیری (gyāg ī a-widarag) بند آید و بسته شود؛ در زمینهٔ بسته شدنِ گذرگاه‌ها، درونِ زمین نیز مانند درونِ تن است.

همانگونه که اندرونِ تن، به سببِ بدکاری و نیز تبهٔخویی‌های جادوگران، <زمانی>* که تبهٔگِنی می‌کنند (winābišn kunēnd)، مجروح می‌شود (kē xwast)، به همان گونه نیز گاهی به سببِ بدکاری‌ها و نیز تبهٔخویی‌های جادوگران، گذرگاهِ باد در اندرونِ زمین بسته می‌شود؛ آن بخش از زمین که بدین وسیله بسته شده است به علّتِ <نیروی>* گذرخواهیِ باد به لرزه درمی‌آید؛ همان‌گونه که افراسیابِ تورِ جادوگر، از سرِ جادوگری، با لرزاندنِ زمین، مردمان را آواره کرد و کشت (=ānāb ud zad mardōm) و نشستنگاه‌های (=gyāgīhā) آنان را ویران کرد.

به پیوستِ آگاهی‌های بدست آمده از دینِ بهی:

گاهی بادهای درونِ زمین به سببِ آتش <های درونِ زمین>* تفتیده می‌شود و به لرزه در می‌آید؛ <بادِ تفتیده>* از ژرفای زمین به سطحْ (abar) هجوم می‌آورد، ولی به سببِ نبودِ گذرگاهی، مرتکبِ گناه می‌شود و زمین را به لرزه درمی‌آورد؛ <این است که>* تکانهٔ باد <هنگامِ لرزاندنِ زمین>* به سببِ آتش‌ها <ی درونیِ زمین>* است.

و این <در آموزه‌های دین>* پیدا ست که اندرونِ تنِ مردمان نیز، تک‌تکِ تخمک‌ها(۱) (عناصر؟)، استوار بر ترازِش (=اعتدالِ / paymān) خود می‌باشند؛ <هر گونه>* بندآمدنِ <مَسیری (=a-rāhišn?) از گذرگاه‌های اندرونِ تن>*، برخاسته از نبودِ ترازِش تخمک‌ها <که آن نیز برخاسته از>* آشفتگی است، می‌باشد(a-rāhišn(?)....... bawēd).

و نیز در دین پیداست که:

ترازِش (=اعتدال / paymān) تخمک‌ها از راهِ نیرویِ مینُویِ نیک است <که همیشه>* رو سویِ افزایندگی دارد؛ و نبودِ ترازِش <تخمک‌ها>* از راهِ نیرویِ مینُویِ بد است.

باد، جانِ آتش است و آتش، رواج‌دهنده‌یِ باد؛ اگر <این دو، نسبت به هم>* بر ترازندگی (=اعتدال) و بر اندازه‌یِ خویش ایستانده شوند، آتش از بادْ زندگی و بالِش، و بادْ از آتش نیروگانِ حرکت می‌گیرد؛ و همه‌یِ سامانِش‌ها ــ از <تن>درستی گرفته تا آسایش ــ برآمدِ این <ترازندگی (= اعتدال)>* اند.

و اگر که <باد و آتش به نسبتِ یکدیگر>* ناترازنده (=نامتعادل) شوند و از اندازه‌یِ خود بیرون روند، آتش به سببِ چیرگیِ باد خاموش شود، و باد، در اثرِ تکانه‌یِ آتش آشفته گردد؛ و همه‌یِ آنچه که سامانِشان از این <ترازِشِ باد و آتش است، >* ــ خواه زمین و آب و گیاه، خواه چهارپایان و مردمان ــ <همه، به سببِ این بی‌اعتدالی >* به لرزه درمی‌آیند.(۲)

یادداشت‌ها

۱–بر بی‌راه نیست که نویسندگانِ دینْ‌کرد از کاربردِ واژه‌یِ پهلویِ tōhmag همان معنایِ فلسفی و دموکریتوسیِ آن را فرادیدِ خود داشته‌اند؛ یعنی همانی را که مترجمانِ عربی «مُشاکِل» ترجمه کرده‌اند.

در دفترِ دومِ این گزارش، بویژه کرده‌یِ ۱۹۴، به این بحث و دانشواژه‌یِ یونانیِ آن بازخواهیم گشت.

۲–برایِ پی‌گیریِ بحثِ زمین‌لرزه در بُن‌نوشت‌هایِ پهلوی، نیز نگاه کنید به دادِستانْ دینیک، پرسشِ شصت و نهم؛ بُن‌نوشتِ پهلوی را در دستنویسِ ت د ۲ الف، برگْ‌نوشتِ ۳۲۹، خطِ ششم تا برگْ‌نوشتِ ۳۵۰، خطِ ششم دنباله گیری کنید.

۹۴ گفته‌یِ خردمندانِ پیشین در موضوع قصدِ مسلّم <ِ جهانْ‌آفرین>*، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

· این مسلّم است که جهانْ‌آفرین چیزِ بد را نمی‌خواهد؛ و <از سویِ دیگر>* این مسلّم است که چیزِ بد هستی دارد.

و این نیز مسلّم است که جهانْ‌آفرین آنچه راکه نخواهد (=یعنی چیزِ بد را)، نه می‌آفریند و نه از او می‌تراود (=نه از او صادر می‌شود / aziš nē uzīd).

و این مسلّم است که جهانْ‌آفرین داناست.

و این مسلّم است که دانا هر کاری را برایِ دوستش زیانبار باشد نه انجام دهد و نه از او سر زند.

و این مسلّم است که جهانْ‌آفرین هر آنچه را به گونه‌ای فراگسترنده برایِ مردم بایِسْتَمَنْد باشد <هم می‌خواهد و هم می‌آفریند و هم از او می‌تراود>*.

و این مسلّم است <که جهانْ‌آفرین>*، به سانِ فراگیر (=به‌طورِ کلی / amaragānīhā)، هر آنچه را، برایِ خواستِ <واقعی>* مردم زیانبار <بِداند...... برایِ>*، خواستِ <...>* نیز زیانبار <می‌شناسد>*؛ و برایِ <مردم نابایستمند>*.(۱)

و این مسلّم است که جهانْ‌آفرین برایِ خواستِ خود زیانبار نیست: و هر آنچه پذیرایِ سازگاری با خواستِ <ایزد است او آن را....می‌پذیرد(؟)>*؛ و آنچه پذیرایِ سازگاری با خواستِ ایزد نیست او خواهانِ دفعِ آن است.

و این مسلّم است: کسانی که در کارِ زیانْ‌رسانی به مردم، <سرشتی>* ناگردیدنی دارند ــ <یعنی>*: دیوان و درندگان و خزندگانِ اهریمنی ــ به‌گونه‌ای فراگستر برایِ همه‌یِ مردم زیانبارَند.

<آن دسته از>* کیش‌داران که <اعتقادِ به>*: *«هر آنچه را در ستیزش با مردم و یاورانِ گیتیاییِ آنان* <سرشتی>* *ناگردیدنی دارند و به سانِ همه‌گیر زیانبارَند ــ* <یعنی>*: *دیوان و درندگان و خزندگانِ اهریمنی ــ نیز آفریده‌یِ ایزد است»* <باوریِ بُنیادین از>* کیشِ آنان است، <ناچارَند>* در باره‌یِ ایزد بگویند: *«آن* <خداوند>*ی که به گونه‌ای بایستمند دوستِ مردم

است، *بایستمندانه دشمنِ مردم نیز هست*؛ و <آیینِ ایزد، برابرِ باورِ این دسته از کیشْداران>* ناسزاوارانه، آیینِ نجاتِ دیو و گرگ و خزندگانِ اهریمنی هم هست، <و به این نتیجه می‌رسند که:>* *ایزد گنهکار است، و شیوه‌یِ عملِ* (kunēndagīh) *او برایِ آنچه خواستِ او ست زیانمند است*»؛ و <نیز به این باور می‌رسند که:>* «*ایزد، ناسزاوارانه، برایِ خواستِ خود زیانبار باشد*» ـ آنچه را بودن نشاید ـ و <پی‌آمدِ اعتقاداتِ این کیش این است که:>* «*ایزد، در کارِ خداوندگاری، سزاوارِ آنکه پدرِ آفریده‌هایش باشد نیست*»؛ [یا نیز: <این دسته از کیشْداران، به چنین موجودی>* به اشتباه (a-sazāgīh)، نامِ خداوندِ پدرِ آفریده‌ها نهاده اند]؛ و <با این ادعا، فروزه‌یِ>* یزدانی را از او برمی‌گیرند.

ـــ یادداشت‌ها ـــ

۱-ترجمه‌یِ این عبارت کامل نیست. شاید نویسنده سرِ آن داشته که بگوید: «خداوند هر آنچه را که بداند برایِ مردم بد است، بد اعلام می‌کند چون خیرِ مردمان را می‌خواهد. بنابر این هر آنچه را خداوند بد اعلام کرده است براستی نیز برایِ مردم بد است؛ هرچند برون‌نمایانه و در ظاهر برایِ ما بد به نظر نرسد (حسینِ بادامچی).

۹۵. دربارهٔ بِهْترین و بدترینِ مینُوان، و در بارهٔ آن آفریده‌هایی که نشان از اورمزد دارند <و آن هستومندانی که نشان از اورمزد ندارند>*. برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

همانا در میانِ <هستی‌دارانِ>* ناب و ویژهٔ مینَوی، بِهْترینِ‌شان «ایزدان» (=ستودگان) اَند.

و نیز در میانِ <هستی‌دارانِ>* مینَوی، بدترینِ‌شان «دیوان» اَند.

در میانِ <هستی‌دارانِ>* گیتیایی، آنچه از بنیاد از همه بِهْتر است «دانایی» می‌باشد.

و <آن هستومندانی که>* سرشتِ‌شان در جهتِ نیکی (bē-burdārīh ō wēhīh)، پذیرایِ فَرگَشت است ـــ چونان مردم و یاورانِ <گیتیاییِ>* مردم از رستهٔ چارپایان ـــ نشان از آفرینشِ اورمزدی دارند.

در میانِ <هستی‌دارانِ>* گیتیاییِ آمیخته <با تازشِ اهریمن>* آنچه از بنیاد از همه بدتر است «بدآگاهی» می‌باشد.

و <آن هستومندانی که>* سرشتِ‌شان در جهتِ نیکی، پذیرایِ فَرگَشت نیست ـــ چونان گرگان، <که>* یاورانِ <زمینیِ>* دیوان < مینوی> اَند و <همهٔ دیگر>* رسته‌های درندگان و خزندگانِ اهریمنی ـــ هیچ نشانی از این که آفریدهٔ اورمزدی باشند <با خود>* ندارند و نمی‌سزد آنان را آفریده و دادهٔ اورمزد بیانگاریم.

۹۶. دربارهٔ‌یِ فرمانروِ شهریاریِ نیکو و پادشاهیِ بد، و در بارهٔ‌یِ زمانه، آشکاری، آغاز و انجام < ِ آن دو >*، برابرِ آموزهٔ‌یِ دینِ بهی.

همانا فرمانروِ شهریاریِ نیکو، دانایی و راستی و نکویی است.

زمانه‌اَش، زمانهٔ‌یِ <فرمانروابیِ>* ستودگان (yazdān / ایزدانِ مینوی) است.

آشکاری‌اَش، گستردگیِ «داد» اندر جهان و آبادانی و شادمانی‌ای ست که از آن برمی‌خیزد.

دانایی و راستی و نکویی، دانایان و راستان و دیگرِ نکویانْ رو به فرازَند.

مردمِ سزاوارِ مِهتری در مِهتری اَند و، کِهترانْ به کِهتری < خود >* شایسته اَند؛ تودگان را ست فراخی و شادمانی؛ و نکوییِ چنین شهریاریِ در این است که به میانجیِ شهریاریِ ایشان، جهانِ مادی دستْ‌آموزِ سْپَنْدارمینو می‌گردد.

بُنیانِ شهریاریِ نیکو، بهره‌مندی از <بُنِ>* شهریاریِ اورمزد است.

فرجامِ شهریاریِ نیکو، نابودیِ سرتاسرانهٔ‌یِ تازِشِ اهریمنی و، فرارسیدنِ زمانِ نوسازیِ دو جهان و، فروآمیزیِ دوباره به همان نیرویِ آغازینی که از آن شاخه گرفته بود، می‌باشد.

فرمانروِ پادشاهیِ بد، کژآگاهی و دروغ‌زنی و بدی است.

زمانه‌اَش، زمانهٔ‌یِ <سربرآوردنِ>* دیوان است.

<نشانهٔ‌یِ>* آشکاری‌اَش، آلودگیِ جهان از راهِ بی‌داد و دشواری و ویرانی‌ایِ <در زندگانیِ تودگان>* است که پی‌آیند آن می‌باشد.

کژآگاهی و دروغ‌زنی و بدی، کژآگاهان و دروغ‌زنان و دیگرِ بدانْ در فرازَند.

مردمِ سزاوارِ مِهتری سر به کِهتری می‌گذارند و، برزنیانِ لایقِ کِهتری منصبِ مِهتری می‌یابند؛ تودگان را ست تنگی و دشواری؛ و نیکیِ(؟)(۱) این سیاستْ‌باز آن است که به میانجیِ پادشاهیِ بدِ او، جهانِ مادی دستْ‌آموزِ زُدارمینو می‌گردد.

بُنیان‌اَش، بهره‌مندی از سیاستْ‌پیشگیِ زُدارمینو است.

فرجامَش، نابودیِ سرتاسرانهٔ‌یِ هر چه که بُن و بهره از گوهرِ او دارد می‌باشد؛ <این است رازْ>آشکاریِ دینِ بهی.

<آن دسته از>* کيش‌داران که <اعتقاد به>* «پادشاهيِ بد نيز بخششي از ايزد و بهره‌اي از خداوند است» <باورگونه‌اي از>* کيشِ ايشان است، <اين باور آنان را بدانجا مي‌کشاند که>* درباره‌يِ خداونديِ ايزد بگويند: «بدی و پادشاهيِ بد و پتياره‌هايِ دشمنِ آفريده‌ها <همه و همه>*، برخاسته از <آفرينشِ>* ايزد است»، و، <با اين اعتقاد>*، خويشتنِ يزدانيِ او را <از او>* برمی‌گيرَند و خويشتنِ ديوی را بر او برمی‌بندَند (=نسبت دهند).

يادداشت‌ها

۱–«نيکيِ اين سياست‌باز» را برابرِ عبارتيِ از بسترِ سخنِ پهلوی آورده ايم که می‌توان آن را wehīh ī ōy sāstār خواند؛ واژه‌يِ wehīh، در اين سخنوار»، هم می‌تواند کژنويسيِ رونويش‌کنندگانِ سپستر باشد، و هم می‌تواند سويه‌يِ إستعاری داشته باشد؛ بدين معنی که: از پادشاهِ ستمگرِ سياستْ‌باز، تنها نيکی‌اي که سرمی‌زند بدی و سياست‌بازی و دشواری و تنگی برایِ مردمان است.

۹۷. دربارهٔ گونه‌گونیِ مردم، و دربارهٔ فرازترین و فرودترینِ آنان، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

مردمان بر چهار دسته اند:

۱. دوستدارِ جان(۱) و <پیروِ>* دینْ‌دستورِ نیکو؛

۲. دوستدارِ جان و <پیروِ>* دینْ‌دستورِ بد؛

۳. دوستدارِ تن و <پیروِ>* دینْ‌دستورِ بد؛

۴. دوستدارِ تن و <پیروِ>* دینْ‌دستورِ نیکو.

فرازترین دسته از این میان، دوستدارِ جان و پیروِ دینْ‌دستورِ نیکو ست: چه آنکه راهِ رستگاری بر وی باز است و کژراهه بر وی بسته.

بدترین و بدکردارترین دسته، دوستدارانِ تن و پیروانِ دینْ‌دستورِ بد است: چه آنکه، کژراهه بر آنان گشاده و راهِ رستگاری بر آنان بسته است.

اما دوستدارِ جان و پیروِ دینْ‌دستورِ بد، و دوستدارِ تن و پیروِ دینْ‌دستورِ نیکو در دستهٔ میانین اند: چه آنکه دوستدارِ جان و پیروِ دینْ‌دستورِ بد، باشد که از راهِ دوستداریِ جان، و، دوستدارِ تن و پیروِ دینْ‌دستورِ نیکو، باشد که با پیروی از دینْ‌دستورِ نیکو به رستگاری رسند.

در همین جُستار نیز دستورْمردی از کهنْ‌دانایان، <از کتابِ>* «مَجمَعُ‌القوانین(؟)»(۲) چنین آموزانده است که:

«بادا کسانی به پارسایی رسند اگر در میانِ دستورهایِ بدِ بددینی، آن <دستور>ی را برگیرند (=اخذ کنند) که دوستداریِ جان <در آن باشد>؛ و بادا که آن دوستداریِ جان آنان را رستگار به جهانِ مینوی برساند.*

و نیز در میانِ بِهدینانِ پیروِ دینْ‌دستورِ نیکو، <بادا کسانی روشی را> برگزینند که <راه>* به بدی و تنْ‌دوستی <نبَرد>*؛ و به سببِ آن روشِ بد و آن تنْ‌دوستی، به باید بیمناک از این باشند که <در فرجام>* سرافکنده به جهانِ مینوی رسند».*

یادداشت‌ها

۱-بخش‌بندي مردمان به دسته‌ي دوستدارِ جان و دوستدارِ تن، همان سخنِ آشناي «جان و تن» در دبستانِ رازپژوهی و ادبِ دلْ‌آگاهي (=عرفان) است؛ نمونه را:

«میلِ تن» در کسبِ اسبابِ علف «میلِ جان» اندر ترقی و شرف

«میلِ تن» در باغ و راغ است و کروم «میلِ جان» اندر ترقی و علوم.

«مولوی»

۲-«مَجمَعُ‌القوانین» را برابرِ hamāg dād آورده ایم و احتمال داده ایم بازگشتِ نویسنده‌ي این روایت (کرده‌ي ۹۷) به کتابي به همین نام باشد.

-عبارتي از «دادِستانْ‌دینیک»، پرسش سی و هفتم، بندِ سوم، درستيِ سخن و ادعاي ما را استوارتر می‌کند؛ نگاه کنید به:

—— «دادستان، ک۳۵، fol. 151 r. 13): čiyōn wēnīhēd rōšn paydāg andar hamāg-dād .....

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۹۸ دربارهٔ‌ِ هنرها<یِ اخلاقی>*ای که شهریار ــ از بهرِ فرازینگی‌اَش بر مردمان ــ می‌باید جمع داشته باشد(۱) تا به میانجیِ آن هنرها<یِ اخلاقی>*، تودگان و ویژگان را ویژسته‌تر کند و خود نیز، خداوندگاری سودمندتر شَوَد، برابرِ آموزهٔ‌ِ دینِ بهی.

همانا آن هنرها<یِ اخلاقی>* بسیار اَند و <شمارگانِ>* آن‌ها برابرِ <شمارگانِ>* تک‌تکِ مردمانِ جهان است و بود-و-باشِ (padišīh / حضور) آن‌ها <در هر کس، برایِ آن کس>* فرازینگی می‌آورد.(۲)

در میان< آن همه هنرهایِ اخلاقی>* سه تایِ آنان برترین اَند:

۱. <نخست>* آن <هنرهایِ اخلاقی که شهریار>* در برخوردِ با تودگان <می‌باید رعایت کند>*:

ــ راستْ‌گفتاری،

ــ نکویی را پاداش دادن و بدی را راندن؛ تا به میانجیِ این‌ها، تودگان، <گراینده>* به نکویی و رویْ‌گردان از بدکاری شوند؛ تا باشد جهان از راهِ «داد» و «کرفه‌کاری»، ویراسته گردَد.

۲. <دو دیگر>* آن <هنرهایِ اخلاقی که شهریار می‌باید>* در برخوردِ با ویژگان <بدیده بگیرد>*:

ــ گزینشِ بخردانهٔ‌ِ ویژگان(۳) <در هر کاری>*، به گونه‌ای که تک‌تکِ ویژگانْ بهره و پایه‌ایِ سزاوار <کاردانیِ خود>* دریافت دارد؛ <تا کارها و>* خواهش‌ها(؟)، سزاوارانه، و بخوبی سامانْ‌دهی و آرایش داده شود؛ و با انضباطیِ آیینْ‌مندانه (ēwēnag xōg؟ / نهادینه؟)، سودِ <راستینِ>* شهریاری فراهم آید.

۳. <سه دیگر>* آن <هنرهایِ اخلاقی‌ای که شهریار>* می‌باید از بهرِ خویش <به‌دیده بگیرد>*:

ــ دَمان و کوشان (taftīg tuxšāgīhā)(۴) در پیروی از دستوریِ دین و دُعایِ نَمونَز و مَنِشِ مؤمنانه(؟) (dahm-mēnišnīg) باشد؛

ــ و به میانجیِ قدرتِ پادشاهی برایِ خود، خوشروانی و خوشنامیِ بش‌بزرگ و جاودانه را جمع آورد؛

ــ <و نیز این نکته را بدیده بگیرد که:>* تنها از راهِ گرایان‌کردنِ خیم <و خوی>* پاکِ خود سوی فروتنی است که بهره‌مند از فروغِ (=بارقه‌ي / لمعه‌ي) الهی(۵) خواهد شد تا بتواند <خیم‌و‌خویِ>* کسانِ خود را نیز با کمکِ بایدها و نبایدها (kunišn ud pahrēzišn / اوامر و نواهی) وپراسته گرداند و جانِ <خدایی>* شان را از راهِ اندیشه‌یِ نیک و گفتارِ نیک و کردارِ نیک بسی پارسا گرداند؛ تا گذرگاهِ داوری (=پُلِ صراط) را بر خود و کسانِ خود ــ که دارایِ جانی هم‌آهنگِ با اویند ــ فراخ گرداند.

یادداشت‌ها

۱-«جمع داشته باشد» را برابرِ bē-harrōbēd آورده‌ایم؛ بهره از حافظ:

ای دل! به کویِ عشق گذاری نمی‌کنی　　　اسبابِ جمع داری و کاری نمی‌کنی.

۲-عبارتِ بالا را در ترجمه‌یِ padišīh ī pahlōm آورده‌ایم؛ ما خود معنایِ روشنِ این سخنواره‌یِ پهلوی را درنیافته ایم و تنها به‌گمان، به: «بود‌و‌باشِ (=حضور) آن‌ها، در هر کس، برایِ هر کس، فرازینگی و تقوی به بار می‌آورد» ترجمه کرده‌ایم.

۳-«گزینشِ بخردانه‌یِ ویژگان» را برابرِ wizīdār dahišnīh آورده ایم؛ معنایی نزدیک به «شایسته سالاری» که امروزه نیز تنها بر زبان‌ها جاری است.

۴-«دَمان و کوشان» را برابرِ taftīg tuxšāgīhā آورده ایم؛ می‌توان «به سر حدِّ کوشندگی و تفتندگی» نیز ترجمه کرد.

۵-«بهره‌وری از فروغِ الهی» را برابرِ سخنواره‌ایِ از بسترِ سخنِ پهلوی آورده ایم که ما آن را brāh paywastārīhā خوانده‌ایم. گفتنی ست که: آموزشِ طبقاتِ نور و ظلمت، از برتُهِش‌ها، جُستارها، زیرمایه‌ها و درآمدهایِ زیرین و بُنیادینِ جدیِ کتابِ سوم دینْ‌کرد است؛ هم از این روی، ما، سخنواره‌یِ در نظر (brāh paywastārīhā) را در پیوندِ با بخش‌بندی‌هایِ فرزانشِ «پرتوشناسیِ هستی» (=حکمة‌الاشراق / فرزانگیِ فروغ) ترجمه کرده‌ایم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۹۹. دربارهٔ‌یِ مردِ توانگرِ در خِرَد، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

برابرِ آموزه‌یِ دین، آن مردیِ را می‌باید در <زمینه‌یِ>* خِرَد توانگر در نظر آورد که:

ـ سخن به دانایی <گوید>*؛

ـ و در کار و کرفه، بخردانهٔ گُزین و راد و نیکومنش باشد؛

ـ وَز بهرِ سودِ آفریده‌هایِ اورمزد، بینا و کوشا(۱) رفتار کند؛

ـ زمانِ یَزِشِ ایزد <چونان>* پارسایان،

ـ و زمان < زمزمه‌یِ>* مَنْتَرَها<یِ دین>* سرآمدِ زمزمه کنندگان،

ـ و بسیار از آن <مَنْتَرَها>* آگاهی دارنده،

ـ و در انجام < فریضه‌ها>* سرآمدترینْ چونان رَدان و سروران < دینی>* باشد.

یادداشت‌ها

۱ ـ «بینا و کوشا» را برابرِ سخنواره‌یِ آورده‌ایم که ما آن را «wēnāgīh-tuxšāg» خوانده‌ایم. «بینایانه به سر حدِّ توان» و مانندِ این نیز می‌توان ترجمه کرد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۰۰ آنچه را باور آوردن می‌شاید، و آنچه را باور آوردن نشاید، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

آنچه را می‌بایست به آن باور آورد و در گستره‌یِ شدنی‌ها ست و می‌سزد که باشد، این است:

<باورِ به>* اورمزد <در جایگاهِ>* بُنِ بُنانِ همه‌یِ کرفه‌ها، و، «نه بُنِ بُنانِ همه‌یِ گناهان»؛ و <باورِ به>* هر آنچه که شایسته‌یِ اورمزدِ سرتاپا نیکی است.

و آنچه ناروا ست باور آوردن و نمی‌شاید شدن و سزاوار <باور>* نیست، این است:

<باورِ نادرست به>* اورمزد <آنهم در جایگاهِ>* «بُنِ بُنانِ همه‌یِ گناهان» و «نه بُنِ بُنانِ همه‌یِ کرفه‌ها» او را؛ و، <باور آوردنِ نادرست به>* هر آنچه شایسته‌یِ اورمزدِ سرتاپا نیکی نیست.

و آنچه را هیچگاه نشایدشدن، این است:

هستن، بودن و باشیدنِ آنچه که در ظرفِ هیچ دانشی [۱] نگنجد و نه <در گذشته>* بوده است و نه <اکنون>* می‌باشد و نه <در آینده>* خواهد بود.

یادداشت‌ها

۱- «در ظرفِ هیچ دانشی نگنجد» را برابرِ andar ēč dāniš zōr آورده‌ایم؛ معنایِ واژه‌-به-واژه‌یِ آن می‌تواند اینگونه باشد: «زورِ هیچ دانشی به آن نرسد».

۱۰۱ دربارهٔ آن هنرها<ی اخلاقی>* که اورمزدِ جهانْ‌آفرین، به یوبهٔ آن‌ها، زرتشت اسپیتامانِ فْرَوَهَرْ ستوده را برایِ پیامبریِ دینِ مزدایی پسندیده‌تر داشت، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

آن هنرها<ی اخلاقی>* که اورمزدِ جهانْ‌آفرین به یوبهٔ آن‌ها زرتشتِ اسپیتامانِ فْرَوَهَرْستوده را برایِ پیامبریِ دینِ مزدایی بیش‌تر از هر هستومندِ گیتایی پسندیده‌تر داشت، بسیازند؛ گُزیدهٔ آن‌ها این است:

ـ آرمانْ‌خواهی،

ـ داشتنِ خِرَدِ فرآراسته،

ـ داشتنِ برترین دوستی‌ها به دینِ بهی،

ـ در هر کاری برتر از هر کسی در نیکْ‌اندیشی و نیکْ‌گفتاری و نیکْ‌کرداری بودن؛

ـ به سر حدِّ کوشندگی غمْ‌خوارِ (ranǰwarīh ī) بیمار و ناتوان و نیازمند بودن؛

ـ نمایانندهٔ به‌ترینِ میانجی‌گران <روزِ داوری>* (=شفیع) بودن؛

ـ <یکسره>* در پرهیز و سپاس‌گویی(۱) بودن؛

ـ و همیشه در رفتارهایش یاری‌دهندهٔ درویشان بودن؛

ـ <یکسره>* در کارِ به‌تباهی‌کشاندنِ تازشِ اهریمن بودن.

یادداشت‌ها

۱ -«پرهیز و سپاس‌گویی» را برابرِ pahrēz ud šnāyišn آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید نویسندهٔ این روایت از این سخنواره معنایی همچون «دائم‌الصوم و دائم‌الصّلاة» را در نظر داشته است.

۱۰۲ دربارهِ‌يِ آن سودي که از رواج دینِ مزدایی برايِ همه‌يِ آفریده‌ها بدست می‌آید؛ و آشکاريِ آن سود در گذشته و اکنون و آینده، برابرِ آموزه‌يِ دینِ بهی.

سودي که <در گذشته>* از رازآشکاريِ دینِ مزدایی —که نخستین بار به دستِ «پیامبر زرتشتِ اسپیتامانِ فَرَوَهَرستوده» پذیرفته و پاییده شد— برايِ همه‌يِ آفریده‌ها بدست آمد:

—شکسته شدنِ کالبدِ دیوان است؛ که به سببِ آن (=شکسته شدنِ کالبدِ دیوان)، همگيِ آفریده‌ها<يِ زمینی>* به آسانی و سود رسیدند.

سودي که در این زمان (=جهانِ مادي کنونی) از رازآشکاريِ دینِ مزدایی برايِ همه‌يِ آفریده‌ها بدست می‌آید:

—پیوستگی <و بهره‌دهيِ>* آن «سودِ پاینده»[1] به همگان،

—پاکیزگيِ چشمه‌هايِ نیکو،

—پاسبانی از آتشِ اورمزد و،

—یَزِشِ ستودگانِ مینوی است.

و سودي که <در آینده>* دامن‌گسترِ همه‌يِ آفریده‌ها خواهد شد:

—به سببِ پیوستنِ < مردم و دین >* به هوشیدرِ پسرِ زرتشت، با دستِ او کالبدِ همه‌يِ تیره‌هايِ درندگان نیز شکسته خواهد شد؛

—گزانه‌خواهی و کاستی‌کاری (freh-būd ud abē-būd) در آن زمانه[2] است که برخواهد افتاد؛

—و با پیوستنِ <مردم و دین>* به هوشیدَرماهِ پسرِ زرتشت، با دستِ او کالبدِ همه‌يِ تیره‌هايِ گزندگان شکسته خواهد شد؛

—<دیو>* گرسنگی و تشنگی در آن زمانه[2] از میانه رخت برخواهد بست؛

—و با پیوستنِ < مردم و دین >* به سوشیانسِ پسرِ زرتشت است که به دست او کالبدِ همه‌يِ رَسته‌هايِ آشموغی شکسته خواهد شد؛

ـ <پتیارەیِ>* پیری و مرگ در آن زمانه(۲) برخواهد افتاد؛
ـ و جهان، نوساخته و رستاخیز و تنِ پسین خواهد شد؛
<این است رازْ>* آشکاریِ دین <ِ بهی>*.

یادداشت‌ها

۱- «سودِ پایَسته» را برابرِ winnārišnīg sūd آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید که بازگشتگاهِ (=مرجع) آن «سودِ پایَسته»، سخنْ‌گوشه به شکسته شدنِ کالبدِ دیوان در گذشته دارد که آسایش و سودِ مردمان هنوز وامدار و قرارگرفته بر آن است؛ هم از این روی، آن سود هنوز مُسْتَدام و مُسْتَقَر و پایَسته است.
۲- «در آن زمانه» را برابرِ واژه‌ایِ از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم که ما آن را anān zamān ([illegible]) خوانده‌ایم؛ شاید بتوان «فوراً»، «آناً» و «در دَم» و «بی‌درنگ» نیز ترجمه کرد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۰۳. دربارهٔیِ فرازترین و فرودترین کامه‌هایِ مردمی، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا فرازترین کامه (=تمایل / میل) اندر میانِ مردم آن است که، از <میانِ کار و بارِ>* اینْ‌جهانی، از پارسایی آن اندازه سیرناپذیر شوند که از <جهانِ>* مینُوی <سیرناپذیرند>*؛ و در زمانِ دارایی‌اندوزی، از دارایی‌هایِ اینْ‌جهانی همان اندازه کام برگیرند که برایِ رونق و بوَد-و-باشِ پارسایی بایسته است.

و بدترین کامه <اندر میانِ مردم>* آن است که، از دارایی‌هایِ اینْ‌جهانی آن‌قدر اندوزند که از مرزِ بایستگانی‌ها (=ضروریّات) فراتر رود.

۱۰۴ دربــارهٔ‌ي بــيماری‌هاي جــان در <زمــينهٔ‌ي>* نـباليدگي‌اَش(۱) در دانش و فرهنگ، و <راهِ>* درمانِ اين بيماری، برابرِ آموزهٔ‌ي دينِ بهی.

همانا بيماریْ جان در <زمينهٔ‌ي>* نباليدگي‌اَش در دانش و هنر، برخاسته از دو <گونه بيماریْ>* دروجی است: يکي خود بزرگْ‌بيني (freh-būd) و ديگري خودکم‌بيني (abē-būd).

خودبزرگْ‌بيني، برتر انگاشتن <خود>* است؛ و <آن زماني است>*کسي بينديشد که:

نيک می‌دانم که من <در دانش و فرهنگ از ديگران>* فرازتر و برترَم.

بيماريِ ديگر، خوارمنشیْ خودکم‌بينانه است؛ و آن <زماني است>*کسي بانديشد که:

<کاش>* آن ديگري نداند که <من در دانش و فرهنگ>* از وی فروپايه‌تر و پايينْ‌ترَم.

آن‌کس که جان <اَش>* با اين دو دروجِ <دانش و هنر>* آسيبْ‌پذير (=عيبناک) شده است، ــ<چنين>* بيماري ــ هميشه در کارِ سنجيدنِ خويشتنِ خويش، حتی با آن کسان که در دانش و هنر از او برترَند، می‌باشد؛ چه بسيار به خود بگويد: من می‌دانم، ولی <آن ديگری>* نمی‌داند که من از وی فرازتر و برترَم و وی از من فروپايه‌تر و پايين‌تر است.

اين دو بيماریْ جان، يکی، <گزافْ‌بينانه>* خود را برتر انگاشتن، و ديگر، خود را خوار انگاشتن، <آن‌چنان>* بازدارندهٔ‌ي شخص ــکه جانش از اين <دو آفت>* بيمار شده است ــ آند که <نتواند>* با فروتنی (az ērīh) از هيچ کس چيزي بياموزد و يا پذيراي افزايشِ دانش و هنر <براي خود>* باشد.

و درختِ(؟) [يا نيز: بوتهٔ‌ي(؟)] دانشش سر به خشکی می‌گذارد، چونان خشکیْ درخت از بی‌آبی.

درمانِ اين گونه از خودبزرگْ‌بيني و خودکم‌بيني، اين دو بيماریْ جان، آرمانْ‌خواهي استوار بر انديشهٔ‌ي ميانْ‌روانه (=معتدلانه) در بارهٔ‌ي خود و ديگرِ کسان است؛ که به ميانجي نگرشِ آرمانْ‌خواهانه، <توانا>* به ديدنِ دانش و هنر، حتی از کسي که از وی فروپايه‌تر(۲) است شود؛ <دانش و هنري که>* او را نيست و يا اگر هست کم‌تر <از ديگری>* است؛ و نيز به همان اندازه

که دانش و هنر در دیگري ست <آماده‌ي آموختنِ دانش و هنر>* از وی باشد؛ <همان دانش و هنري>* که خود ندارد یا اگر دارد کم‌تر <از وی>* دارد؛ تا بدان پایه که خود را فروپایه‌تر از آن کسي که در <زمینه‌اي>* فروتر است بـانگارد و بشمارد؛ و، <در دانش‌اندوزی>* او را فرازین‌تر از خود و خود را فرودین‌تر از وی <بداند>*.

<تنها>* راه <درمانِ این بیماريِ دروجی>*، فروتنی (ērih) است؛ راهش این است از آن کین فرودین، در آن <زمینه‌اي>* که فلان کس در آن دانا <و آموخته>* است و خود از آن <زمینه>* چیزي نمی‌داند، آنچه را نمی‌داند از فلاني <که آموخته‌تر ولی فروپایه‌تر است>* بیاموزد: تا جان از بیماری‌هايِ خوارمنشی و خود را برتر انگاشتن رهایی یابد و پذیرنده‌ي افزونی در دانش و هنر شود.

یادداشت‌ها

۱-«نابالیدگی» را برابرِ an-abzōnīgīh آورده‌ایم؛ سخني هم‌معناي «نرسیدنِ به حدِّ یَقِف»، که خِرَدشناسانِ (=منطقیون) پیشین گفته‌اند.

۲-«فروپایه‌تر» را برابرِ nidtar آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید که نویسنده‌ي این روایت (=کرده‌ی ۱۰۴)، از «فراتری» و «فروتری»، فرودستی و فرادستيِ طبقاتِ مردُمانه (=اجتماعی) را فرادیدِ خود داشته است.

۱۰۵ دربارهٔ برجاهستیِ(؟)[۱] مینوی روشنایی و نابرجاهستیِ مینوی تاریکی، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

همانا آفرینش، <در مرحلهٔ آغازینِ>* مینوی، هستندهای بی‌ضدّ و یکساخت است (ēw-kardag bawišn / وجودِ بحتِ بسیط)؛ و ویژگی‌اش، نادیدنی و نابسودنی بودنِ آن است.

برابرِ آفرینش <اندازه‌شناسانهٔ>* جهان‌آفرین، آفریده‌ها از آغاز در هستندگیِ مینوی بوده‌اند: هستندگی‌ای تُهی از ضدّین و نادیدنی و نابسودنی.

هستندگان < ساحتِ مینوی >* (bawišnīgān / موجودات)، در فرایندِ دگرشدن [یا نیز: در فرایندِ هستیدن] به ساختِ گیتیایی بود که دیدنی و بسودنی شدند.

<استواریِ درستیِ>* این <گزاره>* از اینجا پیدا ست که هرگاه، چیزهای دیدنی و بسودنیِ گیتیایی، از ساختِ گیتیاییِ دیدنی و بسودنیِ خود برون روند (wišāyīhēd)، دوباره به هستندگیِ آغازینِ، همان <گوهرِ>* مینویِ نادیدنی و نابسودنیِ خود ــ که برسازندهٔ بُنیادشان است ــ بازخواهند گشت (abāz.....šawēd).

مینویِ روشنایی به میانجیِ نیرویِ «گرم-نمور» زه به ساحتِ زندگی < مادی >* می‌بَرَد؛ و از <سامانِ>* یک هستندهٔ مینویِ تُهی از ضدّین دگر می‌شود و <سامانِ>* باشندگیِ گیتیایی را پذیرا می‌گردد(؟).[۲]

اکنون (=جهانِ مادیِ کنونی)، آنچه در سرتاسرِ جهانِ مادی در سیمایِ هستیانه (pad-stī-īh) سامان یافته است، به میانجیِ همان نیرو <یِ آغازینِ مینوی>* است.

مینویِ تاریکی، که در گوهرِ خود میرنده است و سرد-خشک، از بهرِ تبهٔ گوهری‌اش، او را نسزد که به ساحتِ باشندگیِ گیتیانه تَرادیسیده شود.

آن چه <زیرِ نامِ مینویِ تاریکی>*، در ساحتِ هستی به پدیداری می‌رسد، این پدیداری را از گوهرِ خود ندارد؛ بلکه، تن‌پوشی جُدا از گوهرِ آن است.

چونان همان‌هایی که بویژه از این راه در تاریکخانهٔ دیوی، نمایهٔ پیکرمندی <به خود>* گرفتند و در پوششِ درندگان و خزندگانِ اهریمنی ایستانده شده‌اند؛ این <پیکرمندی و

نمايشگری>* از گوهرِ خودِ آنان نيست ـــ توانِ آنکه چونان تنديس‌هاي هستندگانِ روشن به سرمنزلِ مقصود درپيوندند، ندارند ـــ و هر آن کالبدِ ديوی <راهي نداشتند>* جز آنکه در هزاره‌ي زرتشت فروشکسته و نيست و ناپيدا گردند.

هر آن کالبدِ گرگی در آغازِ هزاره‌ي هوشيدر و هر آن کالبدِ گزندگان [يا نيز: کالبدِ وزغی] در آغازِ هزاره‌ي هوشيدرماه فروشکسته خواهد شد.

ديگر دروج‌هاي <لانه‌گُزيده>* در تخمه‌هاي <هستندگانِ>* روشنان <از>* پيکرمندی فرو می‌مانند (dwārēnd).

<در پايان>* از راهِ بندُبند شدنِ کالبد و جان از يکديگر، به‌گونه‌اي که تنانِ گيتيايی به سويِ ساختِ گيتيايی، و آنِ مينوی به سويِ آستانِ مينويِ خود همی درآميزند؛ و در اين ميان ديوِ دروج به نابودی کشيده خواهد شد.

در فرجامِ هزاره‌ي هوشيدرماه است که آن سودمندِ پيروزگر (=سوشيانس) درخواهد رسيد؛ به بويه‌ي يکساخت کردنِ هستی [يا نيز: از رهگذارِ <نيروي>* يکساخت‌گروانه‌اش]، هر آن پيکرمندی <از ديوان و دروجان>* پرداخته خواهد شد؛ دروج از بيخ و بُن شکسته و نابود خواهد شد؛ <اين است رازِ>* آشکاري دين.

يادداشت‌ها

۱-آن واژه‌اي را که به «هستی» ترجمه کرده‌ايم و در آوانويسی stī خوانده‌ايم، در بسترِ سخنِ پهلوی با نگارشِ ([illegible] /spās??) آمده است. برايِ استواريِ درستيِ نوشت-و-خوانِد ما، نگاه کنيد به بندهاي ۷ و ۸ همين روايت (کرده‌ی ۱۰۵).

۲-واژه‌اي را که «پذيرا می‌گردد» ترجمه کرده‌ايم و در آوانويسی šā<yi>stan خوانده‌ايم، در بسترِ سخنِ پهلوی با نگارشِ ([illegible]) آمده است؛ اگر سيمايِ برونی و نمايانِ واژه را در نظر بگيريم می‌توان آن را šastan نيز خواند؛ بدين سان، ترجمه‌يِ سخنواره‌يِ در نظر چنين خواهد بود: «مينويِ روشنايی به ميانجيِ نيرويِ گرم-نمور(=گرم-مرطوب) ره به ساختِ زندگی <مادی>* می‌برد، و از سامانِ هستندگيِ مينويِ تُهی از ضدّين برون می‌شود، <گوهرِ مينويِ خود را>* فرو می‌افکند (šastan؟) و به سامانِ «باشندگيِ گيتيانه» تراديسيده می‌شود».

۱۰۶ دربارهٔیِ پایگان‌هایِ میانین، <به‌نسبتِ>* فرازترین و بدترین <شیوه‌یِ>* راه‌بَریِ مردم،(۱) برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا <نخستین و>* فرازترین <شیوه‌یِ>* راه‌بَریِ مردم ــ تا آنجا که در هنگامه‌یِ تازشِ اهریمن شدنی است ــ بینشِ فرآرسته‌یِ بنیادشده بر خِرَدِ خدادادی است.

<واپسین، ششمین>* و بدترین <شیوه‌یِ>* راه‌بَریِ مردم، از راهِ تبهْخویی است.

و، پایگان‌هایِ (=مراتب) میانِ این دو <شیوه‌یِ>* راه‌بَریِ مردم را چهار تا دانسته‌اند:

۱. خِرَدِ شنیداری (=عقل مُکْتَسَب)؛

۲. دلبستگیِ همیشگیِ آموزشِ <استوار بر اصلِ>* «بایدها و نبایدها»؛

۳. سرپرستِ <دینیِ>* دارایِ مرجعیّتْ برایِ بازداشتنِ مردم از گناه؛

۴. عمرِ کوتاه.

از آغاز، <این گونه نهاده شده است و در دین>* گفته شده‌است که: فرازترین <شیوه‌یِ>* راه‌بَریِ مردم، خِرَدِ خدادادی است؛ و اگر <مردم>*، از خردِ خدادادی <با هر چَم و بهانه‌ایِ>* محروم شوند، دومین <شیوه‌یِ>* راه‌بَریِ مردم که <بر دیگرِ شیوه‌ها>* برتری دارد «خِرَدِ شنیداری» است.

اگر <مردم>* با خِرَدِ شنیداری نیز بیگانه شوند، سومین <شیوه‌یِ>* راه‌بَریِ مردم که <بر دیگرِ شیوه‌ها>* برتری دارد، همان دلبستگیِ همیشگیِ <مردم>* در آموختنِ <فرمان‌هایِ دین>* و بنیادشده بر «بایدها و نبایدها»(۲) ست.

اگر <مردم>* از این یکی (=آموزشِ بنیادشده بر باید و نباید) هم محروم شوند، چهارُمین <شیوه‌یِ>* راه‌بَریِ مردم که <بر دیگرِ شیوه‌ها>* برتری دارد، سرپرستِ دارایِ مرجعیت در بازداشتنِ <مردم>* از گناه است.(۳)

و اگر این یکی نیز <میانِ مردم>* نباشد آنگاه، عمرِ کوتاه <تنها و>* برترین <شیوه‌یِ بازداریِ مردم از گناه>* است: تا به سببِ زیستِ (=عمرِ) طولانی، و به سببِ تُهی شدن از هر

<منش>* تَرین، <آدمی>* به گناه دست نیازد و دچارِ بدترین رای-و-روش، که همان تبهْخویی است، نشود (= ma.....winãhād <ud ma> rasād).

یادداشت‌ها

۱-ارسطو، پس از آنکه از گزارشِ خود درباره‌ي رای-و-روشِ پاسِ تن (=تدبیرِ تن) فارغ می‌شود، به رای-و-روشِ خانه‌داري (=تدبیرِ منزل)، و در پایان به رای-و-روشِ شهریانی (تدبیرِ مُدُن) می‌پردازد؛ نظرِ ما این است که نویسنده‌ي این روایت (کرده‌ي ۱۰۶)، به گونه‌اي گذرا، نیز به وارسيِ این رای-و-روش‌ها پرداخته است و میانِ فرازترین گونه‌يِ آن، که تدبیرِ تن از راهِ خردِ خدادادی (=عقل فطری) است، و فرودترین گونه‌يِ آن، که سرپرستی از راهِ تبهْخویی است، چهار زینه‌يِ میانین را بازشناخته است و یک‌یک، به شیوه‌يِ گُزینْ گویی، به روشنْ‌نویسی درباره‌يِ آن شش می‌پردازد.

۲-«بایدها و نبایدها» را برابرِ kunišn pahrēzišn آورده‌ایم؛ معنایي نزدیک به «بکُن و نکُن» و «امر و نهی» در زبانِ امروزيِ مردم.

۳-خواننده‌يِ نکتهْ‌بین، خود به این نکته آگاهی دارد که برایِ تدبیرِ تنِ مردمان و بازداريِ آنان از گناه، اوامر و نواهيِ دین و مرجعیّتِ بلامنازِع، در زینه و پایگانِ پایانی آورده شده است. نخستین و بیشْ‌ترین پُشتوانِ نویسنده، در موضوعِ تدبیرِ تن، بر راهنمایی‌هايِ خردِ فطری (=خدادادی) و عشقِ به درستْ‌کرداری و پرهیزگاريِ خودِ مردمان اُستوان است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۰۷ درباره‌یِ راهي که <رَه>* به نزدیکیِ ایزد می‌بَرَد، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا راهي که <رَه>* به نزدیکيِ ایزد می‌بَرَد، بیش از هر چیز، از گذرِ دو <راه>* است:

۱. یکي از راهِ دانش است، ۲. و دیگري از راهِ گِزَوِش.

هر دويِ این راه‌ها <می‌باید>* «خوارداشتِ نیکی‌هايِ گیتیایيِ پیوندگسسته با نیکی‌هايِ مینَوی» را <سرنمونه‌يِ خود بدارد[۱]...... ....

.. .. وسودِ برخاسته از این دو راه..........و>*
رستگاريِ زمانه به سبب <ثواب‌کاری و درستْ‌کرداری می‌باشد>[۲]

ابزارِ <پیروزی>*شان سه است:

۱.خرسندی، ۲.شکیبایی، ۳.کوشایی.

بدین آیین که، تقرّب به یزدانْ، استوار بر شناختِ یزدان است، و، شناختِ یزدان، خود، استوار بر دانش و گِزَوِش است.

<آدمی>* به میانجيِ جان است که به گونه‌ايِ گوهرین دارايِ بینش می‌شود؛ بینشي که استوار بر بی‌پردگی (=بی‌حجابی) است؛ <یعنی>* همان <دانشِ راستینيِ>* که با «بینش» از یک گوهر اَند و دانشيِ نمونه <سرآمدِ همه‌يِ>* چِمْ‌ورزی‌ها (=استدلالات) ست.[۳]

بینشِ استوار بر سُهِشِ تنانی (=حواس جسمانی) از راهِ شهوت و آز و رَشک و کین و بدنامی و دیگرِ دروجان <جان>* ــ که آشفته‌گر و تباه‌کننده و رُباینده <يِ دانش و بینشِ اعلای>اَند؛ که نیز، در کارِ گسلانیدنِ «نیکی‌هايِ گیتیانه از نیکی‌هايِ مینُوانه» به راهزنی ایستاده‌اند ــ بی‌پردگی‌ها <يِ بینشِ جان را>* از فراوويِ بینشِ جان می‌زداید (=زایل می‌کند / abar-dāštan / برمی‌دارد) و دانشِ <راستینِ>* را از تنِ <آدمی>* دور می‌راند.

<آدمی>* تنها از راهِ خوارْداشتِ «نیکی‌هايِ گیتیانه <يِ پیوندگسلیده با نیکی‌هايِ مینُوانه>*» می‌تواند رزمْ‌آورانه به پذیره‌يِ بدی‌هايِ زمانه رود؛ چونان به کمکِ خِرَدْ به پذیره‌يِ شهوت؛ به کمکِ خرسندی به پذیره‌يِ آز؛ به کمکِ سروشِ خدایی به پذیره‌يِ <دیوِ>* خشم؛ و به کمکِ دادوری(؟) به پذیره‌يِ رشک؛ و از راهِ بخشایندگی به پذیره‌يِ کین؛ و بویژه با کمکِ

ابزارهاي سه گانه‌يِ دانش، يعني: **«خرسندی و شکیبایی و کوشایی»**، <می تواند به پذیره‌یِ...... و همه‌يِ دیگر بدی‌ها رود. ....>* می‌شاید همی <.........>* تا همه‌يِ دروجان < جان >* از زمانه وا پس نشینند.

در کارِ **«خوارداشتِ نیکی‌هايِ گیتیانه‌يِ پیوندگسلیده با نیکی‌هايِ میئُوانه»**، هر آن کاهلیِ دروجانه که در تنِ مردمان <لانه گزیده است>* آشفته خواهد شد؛ و <تن و جانِ مردمان>*، به‌نکویی، پایدار و اُستوان خواهد گردید؛ و دروجانِ اندرونِ تنْ سر بنهند؛ بینش <ِ ترین>* از پردگی <هايِ دروجیَ> جان رهایی یابد، و چشمِ جان <نیز>* به یوبه‌يِ ناب‌تر دیدن و شناختنِ ایزد <از پردگی>* بدر آید؛ <بدین سان، جان>* با ایزد دوستی گیرد و به وی تقرّب جوید.

<آن دسته از>* کیش‌داران که، <اعتقادِ به>*: **«پردگی‌هايِ چشمِ جان را، آنهم از بهرِ بازدارندگیِ بینش، *ایزد فرا* <دید>* *مردم نهاده است*»** <باورْگونه‌اي از>* کیشِ آنان است، <کارشان بدانجا می‌کشد که بگویند:>* **«ایزد خواهانِ یزدانْشناسيِ مردم نیست»** و بنا بر کیشِ آنان <از یک سو>* سخن بر سر فرمانِ یزدانْشناسی به مردم است، <و از سويِ دیگر می‌نماید که:>* این فرمان با خواستِ ایزد ناسازگار است: <چاره‌اي ندارند جز اینکه>* بگویند: **«ایزد فریبْ‌دهنده‌يِ مردم است»** و به او نسبتِ افسوسگری دهند و <فروزه‌يِ>* یزدانی را از ایزد بازگیرند.

_____ یادداشت‌ها _____

۱-رویکردِ آدمی به نیکی‌های گیتی اگر بی‌اعتنا به نیکی‌هايِ مینُوی (=خبرِ عالمِ معنی) باشد ناپسند و مذموم است؛ نویسنده‌يِ این روایت، این رویکردِ ناپسند را با عبارتِ nēkīg ī gētīg i brīdag az nēkīg ī mēnōg بیان می‌کند و بر این باور است که این نوع از رویکرد را می‌باید کوچک شمرد و خوارداشت؛ و به جايِ آن، نیکی‌هايِ گیتی می‌باید چشم‌داشتگاهِ نیکی‌هايِ مینُوی باشند و آدمی می‌باید نیکی‌هايِ مینُوی را بزرگ دارد و إعزاز و إکرام کند تا زه به جوازِ ایزد بزد و به وی تقرّب جوید. این معنی، فرجام‌آهنگِ نویسنده‌يِ این روایت (کرده‌يِ ۱۰۷) است.

۲-پاره‌ای راکه با نقطه‌چین نشان داده‌ایم، نمایانگرِ بخشيِ آسیب دیده از این روایت (کرده‌يِ ۱۰۷)

می‌باشد که به سببِ جا-به-جایی با نیمه‌یِ پایانیِ روایتِ ۷۴ به وجود آمده است؛ برایِ توضیحِ بیش‌تر نگاه کنید به: همین دفتر، بخشِ آوانویسی، کرده‌یِ 107، زیرنویسِ شماره‌یِ 2.

۳-«دانشـــیِ نـــمونه <ســـرآمـــدِ هـــمه‌یِ>* اســتدلال‌ها و چَـــم‌ورزی‌ها» را بـــرابـــرِ čim nimūnag dānišn آورده‌ایم؛ ولی به این نکته خَستو هستیم که دریافتِ روشنی از این سخنواره‌یِ پهلوی نداریم: آیا می‌شاید که نویسنده‌یِ این روایت در برابرِ دانش و بینش و گِرَوِشِ راستینْ، پایِ استدلالیون (=چَم‌ورزان) را چوبین می‌دانسته است و آن دانشِ راستینِ موردِ نظرِ خود را سرآمدِ همه‌یِ چَم‌ورزی‌ها؟

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۰۸ دربارهٔ هستی و چِبودیِ ایزد و دیو، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.(۱)

همانا ایزدان، از نظرِ گوهر، همسامانِ روانِ گوهربنِ مردم اَند [یا نیز؛ ایزدان، از نظرِ گوهر، با روانِ گوهربنِ مردم دارایِ یک تعریف اَند].

۱. چِبودیِ (=ماهیّتِ) ایزدان:

ـ فرّهٔ نیامیخته با تاریکی،
ـ دانایی نیامیخته با کژآگاهی،
ـ نکویی نیامیخته با بدی، و،
ـ جنبشِ مینُوانه ـ سُروشانه از نیرویی تباه‌ناپذیر است.(۲)

<ایزدان>*، با فرّهٔ نیامیخته با تاریکی، از همهٔ هستی‌داران نیکوچهره‌تر اَند؛ چونان خورشید، زمانِ بردمیدن و خوب‌پیکری و نیک‌چشمی؛ و چونان شهریارِ مردم هنگامِ فراخ‌کنندگی و رادمردی ـــ تا آنجا که در بالاترین مرزِ شایدْ در زمانهٔ آمیختگی <با اهریمن>* می‌توان به بَرجاهستیِ کالبدی(۳) دست یافت.

<ایزدان>*، با دانایی نیامیخته با کژآگاهی، با <بهره‌مندی از>* بینشِ ذاتیِ مینُوانه، چیزها را به‌رسایی و نابی می‌بینند؛ به مانندِ <رسایی و نابیِ>* راهیِ گشاده از <قوهٔ>* اَخْوْ (=axw / نیرویِ اندیشگی / اندیشه‌ورزی) به اندیشه‌گاه که مردم را ـــ تا آنجا که در زمانهٔ آمیختگی با تازش می‌شایدـــ به <مرزِ>* بینشِ مینُوانه نزدیک می‌کند.

<ایـزدان>*، از راهِ جنبشیِ مینُوانه ـ سروشانه <از نیرویی تباه‌ناپذیر، همیشه>* در جنبش‌اند؛ تا <..........و>* با بسیجیدنِ(؟) قُوایِ(؟)...شان(؟)، در کارِ بخشایندگیِ فرّه<یِ یزدانی>* به جهانیان‌اند؛ برایِ نمونه: تندپوییِ(۴) اندیشِشِ مردم دربارهٔ چیزها <از سویِ ایزدان بهرهٔ آنان شده است>*.

<ایزدان>*، با نکوییِ نیامیخته با بدی، پرتو و فرّه<یِ یزدانی>* را به آفریده‌ها می‌افشانند؛ برایِ نمونه: <با فرستادنِ>* نیکو پادشاهِ کشوربانِ آکنده از خرد و فرآراسته و دارندهٔ گوهرِ آزادگی

برایِ درخشندگیِ جهان، آنهم از رهگذارِ کاربستِ قانونِ آزادیْ‌بخش.

همچنان است <حالِ>* آن روانِ پارسا که <نیرویِ پارسایی>* از سویِ ایزدان در تنِ او حلول می‌کند (bē tan rasišn)؛ به گونه‌ای که در همسامانی و چِبُودیْ همترازِ دیگرِ ستودگان (=ایزدان)، درست در همین پیکرینگی، با هنرهایِ <اخلاقیِ>* مُنَزّه از هر عیب، به‌فرآراستگی همانندِ با ایزدان است.

دیوان، با درندگان و خزندگانِ اهریمنی همسرشت‌اند.

۲. چِبُودیِ دیوان:

ـ تاریکیِ نیامیخته با روشنایی،

ـ کژآگاهیِ نیامیخته با آگاهی،

ـ بدیِ نیامیخته با نکویی،

ـ لغزیدنیِ مینُوانه-خشمانه در گذرگاهِ بدکاری است.(۵)

<دیوان>*، با تاریکیِ نیامیزنده با روشنایی، <از همه‌یِ زشت‌ها>* زشتْ‌چهره‌ترند؛ همچون آن بزه‌آیین‌ترین و آن ریمن‌ترینِ همه‌یِ خزندگان.

<دیوان>*، با کژآگاهیِ نیامیزنده با دانایی، بدآموزی‌هایِ فریب‌کارانه دارند؛ مانندِ آن ویرانگرِ زیرک که، خود و کسان را <به فریب>* آموزش می‌دهد.

<دیوان،>* با فرولغزی‌هایِ مینُوانه-خشمانه، اهریمنانه می‌دوند <سویِ.......و دست‌اندر کارِ فروپخشِ (=توزیعِ) شوربختی به جهانیان‌اند>*؛ همچون دزد و ستمْ‌کامه <که باخشم پیِ غارت می‌دود>*.

<دیوان،>* با بدیِ نیامیزنده با نکویی،(۶) با نیرویِ بد دست‌اندر کارِ ویران کردنِ جهانِ پارسایی‌اند؛ مانندِ تباهیْ‌گرِ آفریده‌ها و گزندرسان(؟) و جادوگر و تبهْ‌خویِ بدِ پتیاره‌یِ جهان و، آشموغ و <هواخواهِ جدایی دین از>* سیاست و درندگان و خزندگانِ اهریمنی.

ایدون، <درباره‌یِ چِبُودیِ>* روانِ تبهْ‌خو:

<همین‌که تبهْ‌خو>* دچارِ مرگِ تن شود، در جامه‌یِ دیوی و دروجی که برآمدِ بزه‌کاری‌هایِ او ست، به سبب تماس <روانِ تبهْ‌خو>* با دیوان در پیکرینگی‌ای <که در گیتی داشت>* و به سببِ مینُناکیِ دور از <هر> هنر <اخلاقی>*، همانندیِ <گوهرِ>* دیو و دروج است.

یادداشت‌ها

۱-در این روایت (=کردهٔ ۱۰۸)، سرنمونه‌هایِ عالَمِ مُثُل (=جهانِ مینُوانه-سروشانه / عالمِ مِثالی)، و، تک‌یافت‌هایِ گیتیانه‌یِ (=مصادیقِ مادّی) آن سرنمونه‌ها، و، بهره‌مندیِ تک‌یافت‌ها از ایده‌یِ بَرین (مُثُلِ اعلا / سرنمونه‌یِ مینَوی) خود و اینکه در تشبیه با آن هَمانَستی دارند — البته تا آنجا که در جهانِ مادی، زیرِ تازشِ خردکننده و قابضِ زُدارمینو و لشکریانِ دیوی و دروجی‌آش شدنی ست — به زیر اندرِ سخن برده شده‌است.

۲-«جنبشِ مینُوانه‌سروشانه از تیروییِ تباه‌ناپذیر» را برابرِ mēnog-wāzišnīh ī srōšīg ōz ī a-nizār آورده‌ایم؛ بسنجید با مبحثِ «خیزندگیِ (تموّجِ) خلاء» در هستی‌پذیریِ ذرّاتِ بنیادین، در فیزیکِ کُوانتومی؛ جایِ آنست بگوییم، دینْ‌کرد، مشتی از خرمنِ دستگاهِ اندیشگانی-فرزانشیِ گُم‌شده‌یِ این کهنْ‌بوم-و-بر در تاراجِ تاریخ است که، بـازیابی و بـازگشاییِ رازِ سربه‌مُهرِ سخنانِ ژرفارو و پیچ-در-پیچِ آن، دانشْ و اندیشه و هوش-و-توشِ فرزانگان را به آوَرْدْ فرامی‌خواند.

—و نیز نگاه کنید به عبارتی از همین کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کردهٔ ۱۹۳ اُم، آنجا که دربارهٔ کرانمند شدنِ زمان می‌گوید:

—u-š kanārag, jumbišn ī stī andar way, pad spāš;

—به‌راستی، عبارتِ jumbišn ī stī andar way چه معنایی جز «تموج و خیزندگیِ هستی و هستندگی در خلاء» می‌تواند داشته باشد؟

۳-سخنوارهٔ «بَرجاهستیِ کالبدی» (=تقوّمِ کالبدی = تقرّرِ جسمانی = kirb-ōstīh)، بازگشتِ به خورشیدِ نیکوچهره و شهریارِ رادِ فراخگر دارد؛ زیرا، آمیختگی و آلوده‌شدن با تازشِ اهریمنْ ستودگانِ پاکِ مینَوی (=ایزدان) را نشاید. به گمانِ ما، نگریسته‌یِ نویسنده‌یِ این روایت (کردهٔ ۱۰۸) این است که: تقوّمِ کالبدیِ خورشیدِ نیکوچهره و تقوّمِ کالبدیِ شهریارِ رادِ فراخ‌کننده‌یِ جهان، اگر به بالاترین مرزِ می‌شاید (=ذروهٔ امکانیّت) برسند، می‌توانند مبنای همانندی و تشبیه با ستودگانِ پاکِ مینَوی شوند؛ چه آنکه برابرِ آموزانش‌هایِ دینْ‌کرد، ایزدان و مینُوانِ سپند، دست‌اندر کارِ پابرجاستی (=تقرّر)، تقوّم و پابرجاییِ ذرات و هر گونه دستگاه‌هایِ سازمند اند؛ ولی، زُدارمینُوان، دست‌اندر کارِ تازشیِ خُردکننده و فروپاشنده بر هر گونه دستگاهمندی و آرایه‌مندی و انتظامِ جهانِ مینوی-گیتیایی اند؛ و جهانِ مادی، برآیندِ پیکرینگیِ این دو نیرویِ متضاد است.

۴-«تندپویی» را برابرِ واژه‌ایِ خوانده نشده در بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم با نگارشِ ([illegible])، و با گمانمندی آن را tēz-ˣwizīnīh خوانده‌ایم و معنایی همانندِ «سرعتِ انتقالِ ذهنی»، و «تندگزینشی» را از آن مراد کرده‌ایم.

۵-چنین می‌نماید که نویسنده‌یِ این روایت (کرده‌ی ۱۰۸)، هستی‌پذیریِ ایزدانِ مینوی را فرآوردِ «خبزندگی و تموّجیِ سُروشانه در جهانِ پاکِ مینوی» می‌داند؛ و، هستی‌پذیریِ دیوانِ آلوده را «تموّجیِ اهریمنانه در گذرگاهِ بدی» و یا جهانِ مینویِ خودِ آنان در نظر گرفته است.

۶-خواننده‌یِ نکته‌شناس، خود بدین جُستار آگاهی دارد که نگریسته‌یِ نویسنده از «تاریکی، بدآگاهی و بدیِ نیامیزنده»، همان «تاریکی، بدآگاهی و بدیِ هرویسپی (=مطلق)» است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۰۹ دربارهٔ آنچه برایِ آفریده‌هایِ نیکویِ مینوَی و گیتیایی سودمندترین است؛ و دربارهٔ آنچه مردم را از زیان پاسبان‌ترین است و رهاننده<یِ آنان>* از تبه‌خویی، و والا (=متعالی) کننده<یِ آنان>* در پارسایی است؛ دربارهٔ آنچه مردم و همهٔ دیگر آفریده‌هایِ نیکو را بیش از هر چیز از آن[1] بازمی‌گرداند، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

سودمندترین <چیز>* برایِ آفریده‌هایِ نیکویِ مینَوی و گیتیایی، و پاسبان‌ترینِ آنان در برابرِ زیان، و رهاننده‌ترینِ مردم در برابرِ تبه‌خویی، و برین‌پایه کننده‌ترینِ (= والایی دهنده‌یِ / تعالی‌دهنده‌یِ) آنان در پارسایی، همانا «دانایی» است؛ تا بدانجا که «دانایی» گوهرِ دینِ بهی ست.

<دانایی>* بُن‌انگیزِ (= علت / سرچشمه / انگیزاننده‌یِ بنیادین) کار‌و‌ورز و رادمردی و راستی و سپاسداری و نژادگی و شرم و قناعت و مهرورزی و عدالت و دیگرِ هنرهایِ <اخلاقیِ>* ویرایشگرِ جهان و <نیز بُن‌انگیزِ>* ثوابکاری و پارسایی در مردمان است.

و نیز، هر آن شهریاریِ <متعهدِ به>* پاسبانی و پرورشِ آفریده‌ها، سامانمندی و کارآبندیِ خود را از «دانایی» دارد.

زیانبارترین <چیز>* برایِ آفریده‌هایِ نیکویِ مینَوی و گیتیایی، و <در زمینه‌یِ>* سودْ واپس‌افکننده‌ترین و بدبختی‌آفرین‌ترین، و، بازدارنده‌ترینِ مردمان در پارسایی و کرفه‌کاری، و، لغزاننده‌ترینِ مردم در بزه‌کاری و تبه‌خویی همانا «بدآگاهی» است؛ تا بدانجا که «بدآگاهی» جوهرِ بددینی است.

<بدآگاهی>* بُن‌انگیزِ (wihān) کاهلی و زُفتی و دروغزنی و ناسپاسی و ناخرسندی و نانژادگی و ستم‌کامگی و دروجی و نیامرزیدگی و سیاست‌بازی (=جدایی دین از سیاست / sāstārīh) و آشموغی و کَیَک‌آیینی و کَرپان‌آیینی و بیداد و دیگرِ عیب‌هایِ آشفته‌گرِ جهان و <نیز بُن‌انگیزِ>* گناه و تبه‌خوییِ مردم است.

پیدایيِ قُوایِ ستمکامگی ریشه در «بدآگاهی» دارد.

بنیادِ «دانایی» خِرَدِ خدادادی است؛ و بنیادِ «بدآگاهی» گزاره‌يِ شهوت.

بنیادِ خردِ خدادادی و هنرها <يِ اخلاقی>*، اورمزدِ جهانْ‌آفرین است.

هر آن که کس ایزدِ دادار را، در ویژگی و نابی‌اَش، در <جایگاهِ>* بُنِ بُنان(۲) [و یا نیز: در جایگاهِ بُنِ بی‌نیاز از بُن / علت‌العلل]، <خاستگاهِ>* نکوچشمی(۳) [یا نیز: خاستگاهِ آموزه‌هايِ نیکو(؟)]، مینُويِ <سرآمدِ>* همه‌يِ مینُوان، همهْ‌دانا و همهْ‌توانا و همهْ‌خدای و همهْ‌نیکی در نظر آورد، به شناختِ این گُزاره (īm gumān / قضیه) خواهد رسید: «می‌شایدْکه چِبُودیِ ایزد سامان‌گرفته در هستندگی <ویژه‌اَش>* باشد».(۴)

<آن کس که ایزد را در جایگاهِ>* مطلَقيِ نادیدنی، و چِبُودی <ِ او را در جایگاهِ>* «نخستینی» <به نسبتِ هستيِ او>* می‌شناسد، <آنگاه>* شناسنده‌يِ هستيِ ایزدی نیز خواهد بود؛ چه آنکه: «چبُوديِ ایزد می‌شاید سامان‌گرفته در هستندگيِ <ویژه>*اَش باشد».

<چبُودیِ ایزد:>*

مطلَقيِ نادیدنی؛ <بر هر چبُودی‌ايِ>* نخستینگی دارد؛ حتی هستیِ او <به نسبتِ چبُودیِ او>* پسینی است؛ پس، هَستيِ (=وجودِ) او به میانجيِ چبُوديِ (=مهیّتِ) او شناخته می‌گردد [اصالتِ مهّیت].

آن کس که ادعايِ یزدانْ‌شناسي دارد ولی چبُودیِ ایزد را نمی‌شناسد، <هرگونه>* دریافتيِ که از او دارد (grift ī padiš)، به نسبتِ آنچه شایسته‌يِ ایزد است، <دریافتيِ>* بازگونه می‌باشد؛ و بسيِ دور از یزدانْ‌شناسی است.

و اگر که از چبُودیِ (=مهیّتِ) هستیِ آن <مینُويِ>* نادیدنی بی‌خبر است (<ēc>* nē-dānēd)، نشاید نظرگاهش (بینشش / دانشش) به هستيِ آن چه <گمان می‌کند>* از او دریافت کرده است برسد؛ زیرا چنین کسي چبُودیِ هستيِ ایزد را بازگونه از آنچه <در واقع>* هست می‌شناسد؛ و بینشش <چون چبُوديِ او را نمی‌شناسد>* به هستيِ آن نخواهد رسید و <بینشِ چنین کسي>* چبُوديِ هستيِ دیگريِ را دریافت کرده است و رسیده است.

چونان شهريِ که اندر آن شهر هیچ اسبي نیست، کسي <پیدا شود و>* بگوید که: «من اسبْ‌شناس هستم»، و درباره‌يِ چبُوديِ اسب بگوید: «اسب <جانوريِ>* شاخدار

(sōgōmand) است ولی علف‌جونده نیست، و ازگونه‌یِ(؟) <موجوداتِ>* هفت یا حتی پنج پای است؛ چنین کسی از شناختنِ هستیِ اسب نیز بیگانه است.

<آن دسته از>* کیش‌داران که مدعیِ یزدان‌شناسی‌اَند، و کیشِ آنان درباره‌یِ چِبُودیِ ایزد این است که: «او (=ایزد) پِیْ‌ریزِ بدی و <نیز خود پِیْ‌ریزِ>* آیینِ بِزِهکاری <در مردم>* است و برایِ دیگرِ آفریده‌ها <یِ خود خاستگاهِ>* تباهی در گیتی است»؛ و درباره‌یِ دوزخیان می‌گویند: «بُن‌انگیزِ گناهِ مردم، خودِ ایزد است که مردم را فریبکارانه به گناه کشانده است، و او خود، مردم را در دوزخ فرومی‌لغزاند و تا به جاودان حتی یک تن نیز از دوزخ آمرزیده نخواهد شد و این وعده‌یِ حتمیِ الهی است»، شناختِ آنان (=کیش‌دارانِ یادشده) از ایزد نه این است که او بنیادِ نیکی و بنیادِ کرفه‌کاری و پاسبان و رستگارکننده‌یِ همه‌یِ آفریده‌ها و به هستی‌آمده‌ها ست، و، نه این است که ایزد راهنمایِ مردم به آن نیکیِ ناب و ابدی (a-sazišnīh / گرودمان) می‌باشد؛ بلکه <ایزدی که آنان>* معرفی می‌کنند، آکنده ازگناه و سرتاپا بد و ویرانگرِ آفریده‌هاکه خود همان اهریمن است؛ <اینان>* از یزدان‌شناسی آنچنان بیگانه‌اند، چونان بیگانگیِ آن کسان که ادعایِ اسب‌شناسی دارند و چِبُودیِ اسب را در <زمینه‌یِ>* اسب‌شناسی (az šnāsīh ī asp) وارونه نشان می‌دهند.

یادداشت‌ها

۱-«از آن» را در ترجمه‌یِ aziš آورده‌ایم، بازگشتگاهِ «آن / (š)»، برای ما روشن و شناخته نیست؛ شاید «آن / š» بازگشت به «زیانمندترین» و یا شاید «تبهْ‌خویی» دارد.

۲-«در <جایگاهِ>* بُنِ بُنان» و یا «در جایگاهِ بُنِ بی‌نیاز از بُن» را برابرِ ī hast a-bunīh آورده‌ایم؛ نگریسته‌یِ نویسنده‌یِ این روایت (کرده‌ی ۱۰۹) این است که: اورمزد را در پله‌-و-پایگانی بشناسیم که در آن پایگان، او، بنیادِ همه‌یِ چیزها ست و بنیادیِ پساپُشتِ خود ندارد.

۳-اگر قرائتِ «نیکوچشمی» درست باشد، می‌نماید با باوریِ همگون و همگِن با باورهایِ امروزی روبه‌رو هستیم: «اورمزد، صاحب و خاستگاهِ نیروگانِ نکوچشمی، و اهریمن، صاحب و منشأ قوه‌یِ چشم‌زخم است».

۴-فرارونْدِ سخن در این روایت (کرده‌ی ۱۰۹)، در بندهایِ ۹ به بعد، بدین گونه است که: نخست از

سرشتْ‌نشان‌هایِ (=خصلت‌هایِ) ناب و تکِ ایزد سخن بمیان می‌آید [=صفاتِ ثبوتی / فروزه‌هایِ هستْ‌نمایانه]؛ سپس چِبَودیِّ ایزد بر بنیادِ «صفات و اَفعال» تقریر می‌شود [=اصالتِ مهّیت]؛ پس از آن تحقّق و واقعیت‌یافتگیِ «هستیِّ ایزد» آنهم بر بنیادِ «صفات و افعال» متَحَقّق می‌گردد [=هستیِ واجب‌الوجودی بر اساسِ تحقّقِ مهّیت].

عبارت‌هایِ درونِ قلاب [..]، همه از دانشْواژه‌ها، فرزانْ‌واژه‌ها و مُصطَلَحاتِ فلسفه‌یِ نامیده به «فلسفه‌یِ اسلامی» اَند؛ و مترجمِ کنونی از بهرِ نشان دادنِ یکدستی، دیرپایی و تداومِ تاریخیِ اندیشه‌یِ ایرانی در گذرِ سده‌ها و سالیان، آن فَرزانْ‌واژه‌ها و مُصطَلَحاتِ فلسفی را، به بوبه‌یِ نمونه‌آوری، در این جا آورده است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۱۰ دربارهٔ‌یِ گوناگونیِ خواستن و یافتنِ ثواب؛ دربارهٔ‌یِ انواعِ گناه‌ورزی، و گوناگونیِ داوریْ در بابِ تک‌تکِ آن‌ها، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا خواستن و نیز یافتنِ ثواب، و نخواستن و نیز نیافتن < ِ آن، رویِ هم > * چهار گونه است:

۱. خواهنده و یابنده،

۲. خواهنده و نیابنده،

۳. نخواهنده و یابنده،

۴. نخواهنده و نیابنده.

و داوری‌ای که دربارهٔ‌یِ آنان می‌شود این است:

۱. آن کس که خواهانِ کرفه (=ثواب) است و آن را می‌یابد:

رستگار و بَرینْ‌پایه است؛ چونان آن کس که زَر خواست و آن را یافت؛ از راهِ خواستنْ رستگار، و با یافتنْ بَرینْ‌پایه می‌شود.

۲. آن کس که خواهانِ کرفه است ولی آن را نمی‌یابد:

رستگارشونده‌یِ بَرینْ‌پایه نَشَونده است؛ چونان آن کس که زَر خواهد و آن را نیابد؛ رستگاریِ او به سببِ خواهندگیِ او ست، و بَرینْ‌پایه‌نَشَوندگیِ او به سببِ نیافتنِ او ست.

۳. نخواهنده و نیابنده:

چنین کسی شایسته‌یِ بَرینْ‌پایگی (=تعالی / والایی) نیست، ولی رستگار و رهایی یافته است.

۴. نخواهنده و نیابنده:

چنین کسی نه رستگار و نه بَرینْ‌پایه می‌شود.

سخن در باب دسته‌های گناه‌ورزی و این‌که شمارگان آن چهار است:

۱. آن کس که غلطیده در گنه‌ورزی است ولی رستگار می‌شود؛

۲. آن کس که غلطیده در گنه‌ورزی است و رویِ رستگاری نخواهد دید؛

۳. آن کس که در گنه‌ورزی نغلطیده است و <خود به خود>* رستگار است؛

۴. آن کس که در گنه‌ورزی نغلطیده است و نیز رستگار نمی‌شود.

<داوری دربارهٔیِ تک‌تکِ آنان:>*

۱. آن کس که غلطیده در گنه‌ورزی است ولی <در فرجام>* رستگار می‌شود:

ـ مردمِ اهریمن‌زده‌اند؛ فروغلطیِ آنان در گنه‌ورزی به سببِ کامه‌یِ گناه‌ورزانه‌یِ آنان است؛ و رستگارشوندگیِ آنان در جهانِ بازپسین روی خواهد داد؛ زیرا گناه‌<ورزی>شان زیرِ فشارِ تازشِ آلوده‌کننده‌یِ اهریمن، و نیز اندر هنگامه‌یِ آلوده‌کاریِ دشمنِ ستم‌کامه، که خود بُن‌انگیزِ گناه است، انجام گرفته است [یا نیز: که خود، بُن‌انگیزِ گناه است و آن را ساخته است]؛ حتی این <در آموزه‌های دین>* پیدا ست که دَهیک <نومن(؟)>* [یا نیز: ضحاک(؟)]، با بارِ سنگینِ گناه در پایان <جهان>* ....(؟) به رستگاری خواهد رسید.

۲. آن دسته که غلطیده در گنه‌ورزی‌اند و <هیچگاه>* رویِ رستگاری نخواهند دید:

ـ دیوان‌اند؛ غلطشِ آنان <در گناه>* ریشه در جوهره‌یِ سرشتِ آنان دارد؛ رستگار نشدنِ آنان در این است که جوهره‌یِ سرشتِ تاریکانه‌یِ آنان پذیرایِ فرگشت به گوهرِ روشنایی نیست؛ چه آشکار است «افراسیابِ دیوْمردم»،(1) <به بوبه‌یِ همان نیمه‌یِ دیوی‌اش،>* حتی با پادافرهِ گناه، رویِ رستگاری نخواهد دید.

۳. آن کسان که در گناه نمی‌غلطند و رستگارند:

ـ کودکانِ نابالیده و <مرد و زنِ>* نابهُشیارند:(2)

<چراییِ>* نغلطیدنِ کودکِ نابالیده به گناه، به سببِ نرسیدنِ <سالِ>* کودک به حدِّ نصاب است؛ و <چراییِ رستگاریِ مرد و زنِ>* نابهُشیار، ناکارآمدیِ هوشِ آنان <در بازشناختِ نیک و بد>* است؛ رستگاریِ اینان به‌بوبه‌یِ آن است که روانشان <به سببِ بی‌گناهی>* تا به «خورشیدپایه»، نیز <می‌تواند بالا>* می‌رود.

۴. <دستهِ چهارُم آن کسانی اَند که>* در گناه نغلطیده‌اند و رویِ رستگاری نخواهند دید.
از این <دسته>* در میانِ مردمْزادگان یافت نمی‌شوند؛ ولی <هستی‌دارانی>* هستند که هم در گناه نغلطیده‌اند و هم بی‌نیاز از رستگاری اَند، اینان، ستودگانِ (yazdān) پاکِ مینُوی‌اَند.

یادداشت‌ها

۱-«افراسیابِ دیوْمردم» را برابرِ frasyāb ī dēw-mardōm آورده‌ایم؛ معنایی نزدیک به «مردمْزادهِ دیوشده» (=گوهرِ دیوی پذیرفته = نیمه‌دیو-نیمه‌مردم) از آن می‌فهمیم؛ برایِ یک وارسیِ جدی‌تر از این معنی، نگاه کنید به همین کتابِ سومِ دینْ‌کرد،کردهِ ۲۴۳، چاپ مَتَن برابرِ با MD(265.20).

۲-فارسیْ‌گردانیِ ما از این عبارت به‌گمان است؛ ترجمه‌ایِ نزدیک‌تر به سخنِ پهلوی چنین است: «آن دسته که در گناه نمی‌غلطند و رستگارَند، کودکانِ نابالیدهِ نابهُشیارَند؛ <چرایی>* نغلطیدنِ کودکِ نابالیده به گناه، به سببِ نرسیدنِ <سالِ>* کودکِ نابالیده به حدِّ نصاب و ناکارآمدیِ هوشِ او <در بازْشناختِ نیک و بد>* است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۱۱ دربارهٔ دسته‌بندیِ آفرینشِ مردم، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

مردم، از آفرینش، بر چهار دسته اَند، به گونهٔ زیر:

۱. یک دسته آنانی که از خِرَد بهره‌مند شده‌اند و به رستگاری رسیده‌اند؛

۲. یک دسته آنانی که از خِرَد بهره‌مند شده‌اند ولی <به دامنِ گناه>* لغزیده‌اند؛

۳. یک دسته آنانی که بهره از خِرَد نبرده‌اند و اندر زمانهٔ پاک وناب <پیش از تازشِ اهریمن>* می‌زیسته‌اند؛

۴. یک دسته آنانی که بهره از خِرَد نبرده‌اند و در مرتبهٔ گمانمندی مانده‌اند.

<گزارشِ سرنوشتِ هر یک از آنان:>*

۱. آنانی که از خرد بهره‌ور شده‌اند و به رستگاری رسیده‌اند:

اینان کسانی‌اند که به دنیا آمده‌اند و پارسا از دنیا رفته‌اند.

۲. آنانی که از خرد بهره‌ور شده‌اند ولی <به دامنِ گناه>* لغزیده‌اند:

اینان کسانی‌اند که پا بدین جهان گذاشته‌اند و با خویِ تباه‌شده از دنیا رفته‌اند.

۳. آن کسان که هیچ بهره‌ای از خرد نبرده‌اند و اندر زمانه، پاک و ناب، <همچون پیش از تازشِ اهریمن>*اند:

اینان کسانی‌اند که از مادر زاده نشده‌اند و پیراسته <از گناه>*اند [یا نیز: اینان کسانی اَند که در زایش، پیراسته <همچون>* نازادگان اَند].

[یا نیز: ۳. آنانی که بهره از خِرَد نبرده‌اند و کوته زمانی در پاکی و نابی زیسته اَند:

آنان کسانی اند که پیراسته زاده شده‌اند و <پیش از سنِ بلوغ مرده‌اند و در زمینهٔ ایمان و گنه‌ناکردگی، همچون>* نازادگان اَند].

۴. آن کسان که بهره از خِرَد نبرده‌اند و در مرتبهٔ گمانمندی (=شک) مانده‌اند:

اینان کسانی‌اند که در هنگامهٔ پس از تازش <اهریمن>* زاده شده‌اند؛ <هم>* امیدِ پارسایی‌شان می‌رود، <هم>* بیمِ تبهْ‌خویی‌شان.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۱۲. دربارهٔ باران،

۲. چ... <فرشتهٔ باران>*،

۳. نیروی ... باران>*،

۴. آبگاه <باران>*،

۵. <باران در آسمان به جا>* می‌رسد (=رسشگاهِ باران)،

۶. فرمانده <باران>*،

۷. <رایْ‌فرما و>* کارگزار <باران>*،

۸. سرپرستِ کارگزاران <باران>*،

۹. جنس <باران>*،

۱۰. ابزارها <ی ساخته‌شدنِ باران>*،

۱۱. <کارْگذارانِ اورمزد در>* واپس‌راندنِ پتیاره‌ها <از باران>*

۱۲. <چگونگیِ فروپخشِ آبِ باران>*،

۱۳. سود و زیانِ باران،

۱۴. دربارهٔ چگونگیِ <ساخته شدنِ>* قطره‌های (الف) ریز، (ب) درشت، (ج) برف و (د) تگرگ <از باران>*؛

۱۵. افزایش‌دهندگان <باران>*،

۱۶. کاهش‌دهندگان <باران>*،

۱۷. <سودرسانِ بر باران>*،

۱۸. زیان‌رسان <بر باران>*،

۱۹. <سازندگانِ باران>*،

۲۰. <پتیاره‌های باران>*، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.[۱]

۱. باران از <سوي>* جهانْ‌آفرین <فروفرستاده می‌شود>*.

۲. چرایی <ِ فِرِشتِشِ باران>* در نیازِ نوبه‌نو شوندهٔ جهان به <نموری، به انگیزایِ>* دورسبدنِ خشکی <ِ اهریمنی>* است؛ <تا، ـ جهان از راهِ نموری <ِ اهورایی، از خشکیِ اهریمنی>* درمان کرده شود و به رویند؟ رسد.

۳. نیروْبُن <ِ باران>*، شاخه‌گرو ـه توزین و توزیعِ ایزدِ رایْ‌فرما (=مدبِّر / فرمانْ‌فرما / مدبر / رایْ‌مند / rāyēnīdār) ـی باشد که، <بخارِ آب را>* درست بازگونه‌ي سرشتش [سرشتْ‌ستیزانه / قَ ـی / به سببِ قسریت / pad-bē-čihr]، از پایین، با نیروي گرما و زورِ باد، سوي بالا برفراز می‌یَزد، و، دوباره آب را همْ‌آهنگِ (=موافق) سرشتش [سرشتْ‌آهنگانه / طبیعی / pad-xwad-čihr]، <یعنی>* رو به پایین، باز می‌گرداند.(۲)

۴. آبگاهِ باران، در بُن، دریاي وُروکَش (=فراخکرد / مرکزِ جهانيِ آب) است.

۵. زیشگاه <ِ باران در فَلَکِ آسمان>*، تا به «اَبْرپایه» است؛ و <از آن جا ست که>* سوي زمین باز می‌گردد؛ و دوباره به دریا <ي وُروکَش>*، که آبگاهِ آغازینش است، بر می‌گردد.

۶. دستورِدِو <ریزشِ>* باران «اورمزدِ جهانْ‌آفرین» است.

۷. <رایْ‌فرمایان (=مدیران / فرمانْ‌فرمایان) و کارگزارانِ باران:>*

از فرمانِ جهانْ‌آفرین، رایْ‌فرمایان (=مدیران / رایْ‌مندان) و کارگزارانِ باران، ستاره‌ي **«تیشتر»** و ستاره‌ي **«سَدْویس»** و **«وَخشَن»** و **«اَرْدْویسور»** و **«باد»** و **«هَوم»** و **«دین»** و **«بَرز»** و **«فْرَوَهْرهاي پارسایان»** می‌باشند.

۸. سرآمد و سالارِ کارگزارانِ بارانْ <ستاره‌ي>* **«تیشتر»** است، که در جایگاهِ سالارِ کارگزاران، با همکاريِ ستاره‌ي **«سَدْویس»**، <آب و دَمه‌ي>* دریاها و رودان و چشمه‌ها و جویبارها را با ابزارِ باد، به بالا گُسیل می‌دارد و آب را به دَمه (=بخار) تبدیل می‌کند؛ و سپس دَمه را به «اَبرِ حاملِ آب» [یا نیز: آبِ اَبْرگون] تبدیل می‌کند و برفراز می‌یَزد.

<ابر و دَمه>* با همکاريِ <ایزدِ>* **وَخشَن**، با بهره گرفتن از ابزارِ باد است که به بالا شَوَد(؟) و سوي فضا رود(؟).

۱۱. <کارگزارانِ اورمزد در واپس راندنِ پتیاره‌ها از باران،> **فرّه‌ي دین و شهریار**، <و نیز>* **اَرْدْویسور و اَناهید** اَند؛ <که نیز براي هر چه>* بالاتر رفتن <ِ باد و اَبر و دَمه>* به فضا،(۳) با همکاريِ آتش(۴) [و یاکمکِ باران](؟) پتیاره‌ها، از دیوان و جادوگران و پریان گرفته تا سرانِشان دیوِ

اَپوش (۵) و اِسپِنجگرِ دروج <همه و همه>*، را خواهند کشت، و آن‌ها را (=پتیاره‌ها را) از باران دور خواهند راند.

۱۲. <چگونگیِ فروپخشِ (=توزیع) باران:>*

بُـرز، کـه ایزدِ مادینگان است، بـا همکاریِ چشـمه‌هایِ نـیکو و فَـرَوَهَرهایِ پـارسایان، <به یوبه‌یِ>* آبمند کـردنِ کشـورها، روسـتاها <و دیگرِ>* جای‌ها، <آبِ بـاران را>* فرومی‌بخشانَد (=توزیع می‌کند) و <بر هر جا>* به اندازه فرومی‌بارانَد.

۹. جنسِ باران از آب است.

۱۰. ابزارهایِ <برسازنده‌یِ>* باران، باد و دَمه و اَبْر اَند.

۱۴. <ساختِ>* چکّه‌هایِ (=قطرات / چکانه‌ها) ریز و درشتِ <باران و ساختِ>*، تگرگ و برف، به سببِ پذیرشِ سرشت‌هایِ (= طبایع) متفاوتِ <سردی و گرمیِ>* باد ـــ که <آن طبایع، حالاتِ متفاوتِ>* بُن‌ماده‌هایند (=عناصرند) ـــ می‌باشد.

(الف). زمانی که باد، <سرشتِ>* گرمی را <در خود>* پذیرفته است، چکانه‌هایِ ریز را <می‌سازد>*؛ (ب). زمانی که <سرشتِ>* نَموری (=رطب / نمناکی) را پذیرفته است، چکانه‌هایِ (=قطراتِ) درشت را <می‌سازد>*؛ (ج). زمانی که <سرشتِ>* سردی را <در خود>* پذیرفته است، برف را می‌سازد؛ (د). و زمانی که <سرشتِ>* خشکی را <در خود پذیرفته است>* تگرگ را می‌سازد و <باران>* نمی‌بارانَد.

۱۶. کاهندگانِ باران، دیوِ اَپوش و اِسپَنجگرِ دروج و بسیاریِ دیگر از دیوان و جادوگران و پریان و <هستومندانِ>* زُفت و ویرانگر و ستم‌پیشه و ...(؟) و <مردمِ>* بدچشم [یا نیز: مردمِ بدنهاد] و داورانِ دروغ اَند که با نظرِ <بد>* انداختنِ به اَبر <انگیزایِ کاهشِ باران‌اَند>*.

۱۵. افزایش‌دهندگانِ باران، همه‌یِ ستودگانِ پیش گفته (=ش ۷) و آتشِ بهرامِ مینَوی و دیگرِ ستودگان (abārīg yazdān)، و رادمردِ خرَدگُزین و مردِ نیکِ خوش‌نظر و زنِ پاکدامن و آموزندگانِ راستی اَند که با نظرِ <نیک>* انداختنِ به اَبر <انگیزایِ افزایشِ باران اَند؛ و این در آموزه‌هایِ دین>* پیدا ست.

۱۳. <سود و زیانِ باران:>* سودِ فرجامینِ باران بسی فراگسترنده است و برخاسته از آفرینشِ خداوندی است؛ و زیانِ <احتمالیِ>* باران ویژسته (ēwāzīg / خاصّ) است و برآمدِ آمیزشِ اهریمن <با جهان است>*

۱۷. <آن کس که سودِ باران را گسترده‌تر می‌دارد:>*

شهریار است که، بیش از هر کس، با فرمان‌هایِ نیکو و قدرتِ دادگستری‌اَش، سودِ فراگسترنده‌یِ باران را افزاینده می‌دارد و زیانِ ویژسته‌یِ باران را می‌کاهانَد.

۱۸. <آن کس که زیانِ احتمالیِ باران را افزاینده می‌دارد:>*

موافقانِ <جدایی دین از>* سیاستْ و [illegible]پیشه است که، با فرمان‌هایِ بد و بیدادگریِ بسیار، زیانِ ویژسته‌یِ باران را <تا بتواند>* افزایش می‌دهد و هر آن سودِ فراگسترنده‌یِ آن را کاهنده می‌دارد.

۱۹. <سازندگانِ باران:>*

سازندگانِ باران، <ایزدان اَند>*؛ که با قدرتِ بارانْ‌سازیِ سودمندِشان در کارِ افزایندگیِ باران اَند.

<پیروی از یَزِش‌هایِ دینِ بهی، خوشنودیِ ایزدان و رنجِ دیوان را دربر دارد؛ هم از این روی، رنج و خاموشیِ دیوان بیش از هر چیز برآمدِ بارانْ‌سازیِ سودمند است>*.(۶)

۲۰. <پتیاره‌هایِ باران:>*

پتیاره‌هایِ باران دیوان اَند؛ که با زورِ پتیارگی‌شان در کارِ کاهشِ باران‌اند؛ <افزایشِ قدرتِ پتیارگیِ دیوان بر باران>* بیش از هر چیز از راهِ رواجِ [illegible] و آیین‌هایِ دیوپرستان خواهد بود؛ <که با مستی و ستمْ‌کامگی، آنان نیز در کارِ پتیارگی بر باران‌اَند>*.(۷)

یادداشت‌ها

۱-گمان و باز شناختِ ما این است که در این روایت (کرده‌یِ ۱۱۲) از بیست جُستاره به شیوه‌یِ گزینْ‌گوییِ معمولِ دینْ‌کرد، سخن به میان آمده است؛ ولی آرایه‌یِ پاسخ‌هایِ نوشتارِ پس از این، به نسبتِ آرایه‌یِ جُستارهایِ طرح شده در سرنامه چنین است:

۱،۲،۳،۴،۵،۶،۷،۸،۱۱،۱۲،۹،۱۰،۱۴،۱۶،۱۵،۱۳،۱۷،۱۸،۱۹،۲۰.

۲-بحثِ از گونه‌ها و اقسامِ حرکتِ مکانی را نخستین بار ارسطو در کتابِ «گیتیک» [فیزیک / τα φυσικα / فنّ سماعِ طبیعی]، دفترِ پنجم، کرده‌یِ ششم [بُنْ‌نوشتِ یونانی برابرِ با 18/230^{a}] باب کرده است. ارسطو در آنجا گشایشگرِ این پرسش می‌شود که چرا هر یک از بُنْ‌ماده‌ها و عناصرِ

چهارگانه‌ي گیتی، در سامانِ سرشتین و طبیعيِ خود، روسويِ منزليِ آسمانی یا زمینی دارند؟ آتش رو سويِ بالا و عنصرِ خاک رو سويِ زمین دارد. او، با بهره گرفتن و پیروی از دانشِ زمانِ خود، در پاسخِ این پرسش به این نتیجه می‌رسد که هرکدام از عنصرها و بُنْ‌ماده‌ها، بـه گـونه‌اي سرشتین، رو سويِ میدان و مرکزِ جهانيِ خود دارند آنهم اگر نیرویيِ برونی و خارجی بازدارنده‌ي این حرکتِ سرشتینِ عناصر نشود.

در دانشِ ارسطویی، مرکزِ آتش، فلکِ آسمان است و مرکزِ جهانيِ خاک، زمین. از این روی، آتش در سامانِ گیتیانه و سرشتینِ خود روسويِ فلکِ آسمان، و خاک، رو سويِ زمین، یعنی میانجای و مرکزِ جهانيِ خود، دارد.

در فیزیکِ ارسطویی، آب نیز، در جایگاهِ یکيِ از بُنْ‌ماده‌ي چهارگانه‌ي برسازنده‌ي جهان، گرایان به مرکز و سرشتگاهِ جهانيِ خود است. و همه‌ي بُنْ‌ماده‌هايِ چهارگانه، اگر و تنها اگر نیرویی برونی و ستیزنده بر آنها وارد نشود، چنین است. ارسطو، این گرایشِ هم‌آهنگ با سرشتِ بُنْ‌ماده‌ها را با دانشْواژه‌يِ یونانيِ فوزین (=φυσιν / گیتیانه / سرشتْ‌آهنگانه) بیان می‌کند. به زبانِ ارسطویی، بُنْ‌ماده‌ها در سامان‌هايِ سرشتین و گیتیانه‌يِ خود از فوزینِ φυσιν خود پیروی می‌کنند.

پرسشِ دیگريِ که بیدرنگ به میان می‌آید این است که چرا در بیشینه‌يِ نمونه‌هايِ پدیداری و دیدنی در جهانِ برونی، دیده می‌شود که ماده، بازگونه‌يِ سرشتِ خود، یعنی سرشتْ‌ستیزانه، در مکان، حرکت‌هایيِ دیگرسان (=متفاوت) می‌کند؟ برايِ نمونه بخار و دَمه‌يِ دریاها در حرکتی سرشتْ‌ستیزانه، رو به بالا سیر می‌کند.

ارسطو پاسخ می‌دهد که اگر در جهانِ پیرامون، با چنین نمونه‌هایيِ رو-به-رو شویم، که پی-در-پی رو-به-رو می‌شویم، باید نتیجه بگیریم که نیرویی ستیزنده با سرشتِ بُنْ‌ماده در کار است که آن بُنْ‌ماده را بازگونه‌يِ سرشتش در مکان به حرکت وامی‌دارد؛ ارسطو، این گرایشِ سرشتْ‌ستیزانه را با دانشْواژه‌يِ یونانيِ παρα φυσιν (= پارافوزین / پاراگیتی / سرشتْ‌ستیزانه) بیان می‌کند.

آن فرزانْ‌واژه‌ها و مصطلحاتِ فلسفی، در این روایت از دینْ‌کرد (۱۱۲) ــ به خامه‌يِ نویسنده‌يِ این روایت ــ نیز به کار رفته است.

آنجا که نویسنده‌يِ این روایت (کرده‌يِ ۱۱۲) برايِ حرکتِ روبه بالايِ دَمه‌يِ دریاها، واژه‌يِ پهلويِ bē-čihr را بکار می‌برد، درست همین معنايِ ارسطوییِ παρα φυσιν (=پارافوزین) را در نظر دارد؛ و آنجا که برايِ حرکتِ روبه پایینِ باران، واژه‌يِ پهلويِ xwad-čihr را بکار می‌برد،

درست همان معنایِ ارسطوییِ φυσιν (=فوزین) را در نظر دارد.

مترجمانِ عربی، آن دو فرزانْ‌واژه‌یِ یونانیِ παρα φυσιν و φυσιν را برابرِ درکِ خود، «قسری» و «طبیعی» ترجمه کرده‌اند. به گمانِ ما (مترجمِ کنونی)، گزارشگرِ پهلویِ این روایت (۱۱۲) در این نکته کوشا بوده است که، با واژه‌سازی در زبانِ پهلوی، به گوهر و معنایِ یونانیِ آن فرزانْ‌واژه‌ها نزدیک شود، و هم، اسیرِ برابرهایِ تاریکِ عربی (=قسری و طبیعی)، و بی‌ربطِ با گوهرِ معنایِ یونانی نگردد.

ما برایِ این دو سخنواره‌یِ پهلویِ bē-čihr و xwad-čihr در این روایت (=کرده‌یِ ۱۱۲) هیچ معنایِ روشنی، به ترتیب، جز «سرشتْ‌ستیز» و «سرشتْ‌آهنگ» نتوانستیم یافت.

* برایِ پیگیریِ این بحثِ ارسطویی در همین کتابِ سومِ دینْ‌کرد نیز نگاه کنید به:

_DK. III. ch 187 = MD (199.17-199.20):

hād! ‘gētīg xīrān hamāg’ āhang ī abāz ō ‘xwēš bun-xān čihrīg’.

ud ‘ātaxš bun-xān’ ‘wāyīg ātaxš’.

‘āb bun-xān’ ‘būmīg zrēh’.

ast čihrīg, ul-uzišnīh <ī>* ātaxš ō way ud, frōd-grāyišnīh* ī āb ō būm padiš nāmčištīg daxšag.

۳-«<که نیز برایِ هر چه> بالاتر رفتنِ <باد و اَبر و دَمِه>* به فضا» را برابرِ عبارتِ به گمانِ ما تاریکِ wāy āyōzišn آورده‌ایم؛ شاید بتوان این گونه نیز ترجمه کرد: «<که نیز برایِ هر چه بیش‌تر>* راندنِ <پتیاره‌ها>* به فضا».

۴-«یا همکاریِ آتش» را برابرِ ātaxš ham-kārīhā آورده‌ایم؛ آیا واژه‌یِ آتش در این عبارت معنایی جز رعد و برق دارد؟

۵-نویسنده‌یِ کتابِ پهلویِ دادِسْتانْ‌دینیک، برابرِ دانشِ واژه‌شناسیِ خود، واژه‌یِ «آپوش» را به دو پاره‌یِ āp و ōš بخش می‌کند، و از آن، معنایِ «میرانَنده‌یِ آب» را مراد می‌کند. نگاه کنید به دادِسْتانْ‌دینیک، پرسشِ نود و دوم، بندِ یازدهم؛ بُنْ‌نوشتِ پهلوی برابر است با:

_دادِسْتان، ۴ الف و د ت، ۳۹۳،۳): ast āp-aōš nām, wizārīhēd āb-ōš.

۶-عبارتی را که درونِ پرانتزِ گوشه‌دارِ ستاره‌دار نوشته‌ایم، از بندِ پایانیِ این روایتِ گرانْ‌سنگ (کرده‌یِ ۱۱۸) وام گرفته و بدین جا آورده‌ایم؛ به گمانِ ما، سه بندِ پایانیِ این روایت، به سببِ

نا-به-جا نویسی و کژنویسی‌های مرسومِ رونویس‌کنندگانِ پیشین، درهم‌ریخته شده‌اند و سخنواره‌های آن سه جا-به-جا شده‌اند: ما (=گزارشگرِ کنونی) ترجمه‌ی خود را، نه برابرِ نوشتارِ پهلویِ برجای، که، برابرِ بازشناخت و درست‌گردانیِ خود پی گرفته‌ایم؛ ولی در آوانویسی، عبارت‌هایِ جا-به-جا شده را درونِ قلاب نشان داده‌ایم و آوانویسیِ خود را برابرِ نوشتارِ پهلویِ برجایِ به انجام رسانده‌ایم.

نیز نگاه کنید به: همین دفتر، بخشِ آوانویسی، کرده‌یِ 112، یادداشتِ شماره‌یِ 30 که در آن جا کوشش کرده‌ایم سیمایِ خرَدشکیب و منطقیِ عبارت‌هایِ، به گمانِ ما درهم‌ریخته‌یِ پهلوی را بازسازیم و نشان دهیم.

۷–از بس درهم‌ریختگیِ نوشتارِ پهلوی نمی‌توان دریافت که سخنواره‌یِ «مستی و ستهٔ‌کامگی»، متممِ دیوانِ آسمانی است یا متممِ دیوپرستانِ زمینی؛ از این روی، فارسیْ‌گردانیِ ما به‌گمان است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠